

مقالائی پیرامون جنسیت و مشقکات آن

مقالاتی پیرامون جنسیت و مشتقات آن

- ۱- مقدمه (۳)
- ۲- خدا و بکارت (۴)
- ۳- پرده بکارت (افسانه و تابو) (۸)
- ۴- سکوت را بشکنیم (درباره تجاوز چه میدانیم) (۱۲)
- ۵- نقش فحش های ناموسی در سرکوب زنان و مردان (۲۸)
- ۶- ارزش چیست و ارزشها کدامند؟ (۳۴)
- ۷- مبارزه با مهریه را آغاز کنیم (۴۰)
- ۸- فرهنگ لغات پنهان (۴۳)
- ۹- طرح واره ها و ناموس پرستی (۴۷)
- ۱۰- آیا پلی بوی مجله ای انقلابی بود؟ (۵۶)
- ۱۱- جنسیت در نگاه قدرت (۵۹)
- ۱۲- چگونه در مورد رابطه جنسی با شوهرتان صحبت کنید (۶۵)
- ۱۳- جنبش سبز و اقلیت های جنسی (۶۸)
- ۱۴- نامه‌ی سرگشاده به پزشکان بیمارستان ۵۰۶ ارتش (۷۵)
- ۱۵- از عشق تا قتل، بررسی اجمالی قتل‌های خانوادگی (۷۸)
- ۱۶- آدم و حوای ایرانی (۸۳)
- ۱۷- عشق ایرانی و سکس (۹۵)
- ۱۸- برهنگی تن، یا برهنگی روان (۱۰۰)
- ۱۹- برابری جنسی و قانون مجازات اسلامی (۱۰۳)
- ۲۰- سکس و دمکراسی (۱۱۰)
- ۲۱- برهنگی؟ (۱۴۷)
- ۲۲- قوانین شریعت: پاشنه آشیل ستم جنسیتی در ایران و جهان (۱۵۲)
- ۲۳- آزادی جنسی، آزادی فردی (۱۵۶)
- ۲۴- آلودگی محیط زیست و همجنس‌خواه شدن پرندگان (۱۷۳)
- ۲۵- زندانی وجدان: از مخالف سیاسی تا همجنسگرا (۱۷۵)
- ۲۶- بیاتیه روشنفکران، نویسندگان، روزنامه نگاران فعالین فرهنگی، اجتماعی و سیاسی ایران در حمایت از حقوق همجنسگرایان کشور (۱۸۱)

مقدمه:

همه این مطالب از سایتهای مختلف برداشته شده اند و بصورت یکجا در اختیار علاقمندان قرار داده میشوند.

متأسفانه از نویسنده مقالات یا مالک وبسایتهای مذکور اجازه گرفته نشده.

چون هدف روشنگری جنسی است همه مطالب با آدرس سایت مربوطه و نام نویسنده آورده شده اند و ما دخل و تصرفی در محتوای نوشتار نکرده ایم.

شهریور ۱۳۹۱

خدا و بکارت

نسیم روشنایی

مفهوم بکارت از آغاز دوره ی پدرشاهی و شیوه ی تولید دامپروری و کشاورزی همراه با شکل گیری دین یهود و تک خدایی به وجود آمد. در شیوه ی تولید دامپروری بنا به ضرورت این شیوه ی تولید و مالکیت بر احشام، اقوام دامپرور می بایست هرچه بیشتر تولید مثل می کردند؛ همچنین برای حفظ مالکیت احشام در قوم به قانون توارث پدر به فرزندان نیاز بود که این مشکل را با ازدواج تک همسری حل کردند. بنابراین زنان در قالب ازدواج به تملک مردان قوم درآمدند؛ ازدواج پدرشاهی شکل گرفت و فرامین الهی نیز برای رام و برده ساختن آنان از زبان یهوه صادر شد. بکارت یکی از کلیدی ترین فرامین الهی خطاب به زنان بود که در حقیقت حربه ای اقتصادی- سیاسی بود تا امیال آزاد جنسی زنان را خفه کند و برای از دست ندادن وحدت قومی و جلوگیری از نفوذ بیگانه، زنان را در قوم خودشان محصور کرده و بنابراین آنها را به بردگی بکشاند تا مالکیت و ثروت قوم به نام جعلی " وحدت قومی" حفظ شود. ایجاد بکارت و فرودست ساختن زنان و ایجاد قانون ازدواج پدرشاهی ضرورتی بود برای حفظ و بازتولید جامعه ی طبقاتی دامپروری و کشاورزی. در ضمن بکارت مبادله ای نمادین بین پدر و شوهر بود. جامعه ی پدر سالار برای مبادله، زنان را موضوع این مبادله قرار داد و بکارت زن، نماد درستی این مبادله بود. اقوام دامپرور با وجود چنین تابوهایی می کوشیدند ثروت قوم یعنی احشام را زیاد کرده، و همچنین جمعیت قوم را افزایش داده تا بتوانند بر اقوام بیگانه برتری یابند. پس ضرورت ایجاد ازدواج تک همسری و درون قومی به این دلیل بود که قوم مالکیت احشام را از دست ندهند و به فرزندان خود منتقل کنند تا ثروت از قوم خارج نشود و قوم از هم نپاشد. ترفند این جوامع، استفاده از فرامین الهی برای کنترل روانی و جسمانی و اجتماعی مردم بود. این جوامع با دستورات الهی قوم خود را از ازدواج و رابطه با اقوام بیگانه بازمی داشتند تا مبادا ثروت قوم به اقوام دیگر منتقل شود. فرامینی الهی مانند لزوم بکارت، ازدواج و اصرار بر ارزش های عفت و پاکدامنی و وفاداری برای زنان، تمهیدی بسیار هوشمندانه برای کنترل و سلطه بر امیال و غرایز و روان و کنش زنان بود. این جوامع بنا به ضرورت این شیوه ی تولید، با ساختن مفهوم خدا و بنده، ارباب و برده، شاه و توده ی مردم، مرد و زن، این ایده ی طبقاتی را به تمامی بخش های زندگی اجتماعی و روانی کشانند تا بندگی و بردگی را تولید و بازتولید کنند و جامعه ی طبقاتی برقرار بماند. در حقیقت ساخته شدن خدا، ستم جنسی بر زنان را ایجاد کرد.

ادیان تک‌خدایی پدرشاهی، یهودیت، مسیحیت و اسلام به دلایل اقتصادی - ارتجاعی خود، سازنده و بازسازنده‌ی ستم، سرکوب‌جنسی و کنترل‌امیال‌مردم برای مهار کردن آنان به نفع طبقات حاکم بودند. و این نقش غیر انسانی خود را چنان خوب ایفا کرده‌اند که هنوز کدهای بازتولیدکننده‌ی ستم، در ناخودآگاه سوژه‌ی انسانی رمزگذاری شده است. یهودیت شباهت بسیاری به اسلام دارد و در واقع اسلام رونوشت شیادانه‌ی از یهودیت است. چراکه شیوه‌ی تولید در قوم بنی‌اسرائیل و اعراب، شیوه‌ی تولید دامپروری است. الله نیز همان یهوه است. فرامین یهوه درباره‌ی زنان درست به فرامین الله شبیه است. زنان در اساطیر یهودیت و اسلام نقشی شیطنانی دارند و این تصور هنوز وجود دارد. زن در یهودیت و اسلام یعنی میل ورزی و عاطفه و لذت، جادو و امور مادی و ماتریالیستی، یعنی شیطان، چیزی که دقیقاً بر خلاف ماهیت کاربردی یهوه و الله و قدرت مرکزی آنهاست. زن قادر است مرد را اغوا کند. زن ممکن است با بیگانه همبستر شود و وحدت قوم و مالکیت قوم را بر هم زند. بنابراین برای برای جلوگیری از اغتشاش مادی و روانی قوم، فرامین خدا باید اجرا شوند. کاهن - پیامبر، باید قوم خود و قدرت و ثروت قوم را گسترش دهد. از این رو زنان، امیال شیطنانی و غریزی و آزادی خواهانه، باید توسط فرامین الهی مهار شوند. وظیفه‌ی الهی زنان در یهودیت و اسلام تولید مثل و مادری و همسری است تا قوم بنی‌اسرائیل و اعراب پرجمعیت شوند و به قدرت بیشتری دست یابند. ازدواج، بکارت و امثال این منهیات، لازمه‌ی شیوه‌ی تولید دامپروری و شیوه‌ی تولید کشاورزی بودند.

همچنین در تمدن‌هایی که با شیوه‌ی کشاورزی ایجاد شد نیز بنا به ضرورت، کماکان مفهوم ارباب و بنده، خدا و بنده، شاه و مردم و فرادست و فرودست برقرار ماند و با وجود ادیان سامی تولید و بازتولید شد، چراکه جامعه‌ی طبقاتی وجود داشت. قدرت خدا در این مرحله به پادشاه منتقل شد و خدا به امری ذهنی تبدیل شد. یعنی خدا در آن دوره فرامین خود را از زبان پادشاه صادر می‌کرد و در واقع بنا به ضرورت شیوه‌ی تولید کشاورزی، به ناچار قدرت خود را به پادشاه منتقل می‌کرد. در این دوره نیز موضع ادیان سامی نسبت به زن کماکان مانند دوره‌ی دامپروری بود. زن در این دوره، مانند زمین، دارای مرد محسوب می‌شد و از او به عنوان ابزار تولید مثل و ابزار تولید فرزند و نیروی کار بر روی زمین استفاده می‌شد. بکارت هنوز هم مبادله‌ی نمادین بین پدر و شوهر بود. بنابراین لزوم مفاهیم بکارت، ازدواج و سرکوب و ستم جنسی بر زنان هنوز موضوعیت داشت.

اما پس از پیروزی بورژوازی با شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری بر فئودال‌ها و شیوه‌ی تولید کشاورزی و ظهور انقلاب صنعتی و عصر روشنگری در غرب، تغییراتی در رویکرد اقتصادی بر جنسیت

ایجاد شد. بورژوازی بر اساس ماهیت مادی و سود محور شیوه ی تولید خود، لزوم استفاده از قوانین الهی و منع کننده ی ادیان تک خدایی را از دست داد. هم چنین سرمایه داری بنا به ضرورت شیوه ی تولید خود، دیگر برای افزایش جمعیت به تولید مثل نیازی نداشت ؛ از این رو رابطه ی جنسی معنایی لذت جویانه و سودجویانه به خود گرفت و از آن پس رابطه ی جنسی اغلب بدون هدف تولید مثل انجام می شد. بنابراین مفهوم بکارت در غرب به تدریج رنگ باخت. اما مفهوم ازدواج پدرشاهی هنوز پابرجاست. زن در سرمایه داری خرید و فروش نمی شود، بلکه نیروی جنسی اش خرید و فروش می شود. زنان هم در ازدواج و هم در روابط روسپی گری ، نیروی جنسی خود را می فروشند اما خود به مایملک مردان تبدیل نمی شوند و در واقع سرمایه داری همه چیز را قابل خرید و فروش کرده است. معضل بکارت در جوامع صنعتی از بین رفته اما سرمایه داری ستم های جدیدی برای زنان ایجاد کرده است . چراکه هنوز مفهوم ارباب و بنده، فرادست و فرودست، کارگر و سرمایه دار و در واقع تضاد طبقاتی و تبعیض های طبقاتی وجود دارند. اکنون رییس جمهور نقش خدا، کاهن، پادشاه ، ارباب ، پدر و شوهر را بازی می کند . در این دوره زنان به کارگران ارزان قیمت تبدیل شده اند و به دلایل اقتصادی وادار می شوند نیروی کار و نیروی جنسی خود را بسیار ارزان بفروشند، چه در قالب ازدواج چه در قالب روسپی گری. بنابراین تا آزادی جنسی و رهایی زنان راه درازی است و تا وقتی جامعه ی طبقاتی وجود دارد، ستم وجود دارد و ستم بر زنان نیز بازتولید خواهد شد. پس مبارزه ی زنان لزوما با مبارزه ی طبقاتی گره خورده است.

اما امروزه علی رغم وجود بورژوازی و شیوه ی تولید مادی و سودمحور و لذت جوی سرمایه داری بیشتر کشورهای غرب ، حکومت های کشورهای مسلمان، به علت عقب ماندگی در شیوه ی تولید و فرهنگ شان ، هنوز برای اداره ی جامعه و حفظ ارتجاع طبقاتی خود، از قوانین الهی برای کنترل و مهار مردم استفاده می کنند؛ قوانینی با منشاء الهی که بر زور ، ناعقلانیت، بی عدالتی و سرکوب استوار است. زن در اسلام از آغاز تا امروز ملک پدر محسوب می شده و از این رو باید قبل از ازدواج، رام شده، سرسپرده و باکره باشد تا برای پدر - شوهر - خدا- رهبر، مطیع، سلطه پذیر ، فرودست ، مقبول و بی خطر باشد. در غیر این صورت از تأیید و حمایت جامعه با روش هایی وحشیانه طرد می شود. در دنیایی که انسان باید به ضرورت، برای رفاه و لذت و آگاهی بیشتر تمام افراد جامعه به سوی عقلانی شدن گام بردارد، وجود چنین قوانین و عرف غیر عقلانی و بیمارگونه ای بسیار مضحک و در عین حال ترسناک هستند. بدین ترتیب به زنان کشورهای اسلامی ستمی

مضاعف تحمیل می شود ، بنابراین اکنون زنان به مبارزه و اتحادی دو چندان نیاز دارند. یعنی مبارزه با مذهب، همراستا با مبارزه علیه جامعه ی طبقاتی.

پرده بکارت «افسانه» و «تابو»

پریسا تربتی

پرده ی بکارت، غشایی است که تمام یا قسمتی از دهانه ی واژن را می پوشاند. در طول نخستین مراحل رشد جنینی، به طور کلی هیچ بخش ورودی به واژن وجود ندارد و لایه ی باریکی که در این مرحله واژن را می پوشاند، قبل از تولد به طور ناقص تقسیم می شود و این لایه ها بعدها پرده ی بکارت را به وجود می آورند. در صورتیکه قبل از تولد تقسیم لایه بطور کامل صورت پذیرد، موجب می شود که بعضی زنان به طور مادرزاد پرده ی بکارت نداشته باشند. برخلاف نظر عمومی، پرده ی بکارت در داخل واژن قرار ندارد. پرده بکارت، بخش خارجی اندام جنسی است و دقیقاً در ورودی دهانه ی واژن قرار دارد. پرده دارای انواع گوناگونی از نظر شکل و اندازه است: پرده ی حلقوی، ارتجاعی، دو سوراخی (تیغه ای) و غربالی. اکثر پرده ها، تمامی بخش ورودی واژن را پوشش نمی دهند و دارای منافذی برای خروج خون و مواد زائد در طول عادت ماهیانه هستند. نبود پرده ی بکارت علاوه بر مادرزادی بودن، می تواند در اثر آسیب هایی چون ورزشهای سنگین، خودارضایی، استفاده از تامپکس (نوعی نواری بهداشتی)، کشیدگی بیش از حد و تستهای پزشکی و عمل جراحی بوجود آید.

در تحقیق انجام شده در مورد پرده ی بکارت نتایجی به دست آمد که به شرح زیر است:

پرده ی بکارت از منظر عمومی:

کسی که پرده ی بکارت او سالم است و در اولین تجربه ی جنسی خونریزی وجود داشته باشد و این تعریف به شدت مورد توجه زنان و مردان ایرانی می باشد. وجود پرده ی بکارت و اینکه یک دختر تا قبل از ازدواج باکره باشد، یک ارزش محسوب می شود و یکی از شناسه های دختران در سنت و جامعه است به نحوی که، نبود آن دگرگونی ارتباط دو جنس با هم و ادامه ی زندگی دختر با حقارت و شرمساری را در پی دارد. تصور عمومی بر این است که، وجود پرده ی بکارت تنها مدرک اثبات باکرگی دختران است.

اثبات وجود بکارت و باکرگی به جز موارد استثنایی، برای افراد جامعه امری ضروری و حیثیتی تلقی می شود. در جامعه ایرانی، قبل از ازدواج از دختران خواسته می شود که برای اثبات باکرگی خود، همراه با یکی از اعضای خانواده ی خود، برای آزمایش و گرفتن گواهی سلامت به متخصصین زنان و کارشناسان مامایی مراجعه کنند. اغلب دختران به عقد درآمده، تا (شب زفاف) با استرس و اضطراب دوره نامزدی را بدون انجام تماس جنسی و بخاطر این که سر بلند بیرون آمده باشند و مایه ی سرافکنندگی خود و خانواده شان نشوند و نهایتاً با نشان دادن پارچه سرخ رنگ

شده، باکرگی خود را به نزدیکان خانواده و البته همسر ثابت میکنند. اما همیشه این رویداد، پایانی برای اثبات باکرگی نیست. گاهی خونریزی در شب زفاف رخ نمیدهد و این می تواند ناشی از حلقوی بودن پرده از نوع اتساع ناپذیر یا نبود مادرزادی پرده و یا آسیب و یا آرامشی که دختر در آن لحظه دارد، باشد. مسلماً برای دختران ایرانی داشتن پرده ی بکارت و اثبات آن، نوعی غرور و برگ برنده برای آنها به حساب می آید، به نحوی که با داشتن آن قادرند به زندگی عادی زناشویی ادامه دهند. در صورت نبودن پرده ی بکارت یا عدم خونریزی، حتی با وجود مراجعه به کارشناس و توضیح علت آن، بعضی از مردان و خانواده ها به اقتناع نمی رسند و از این موضوع به عنوان ضعف دختر سوء استفاده می کنند. این رویداد اغلب به یکی از عللی است که زندگی زناشویی را خاتمه می بخشد و یا اینکه زندگی زناشویی آنها پر از آزار جسمی و روحی شدیدی خواهد شد.

دخترانی که خواسته یا ناخواسته بکارت خود را از دست داده اند، این موضوع تاثیر روحی و روانی منفی و از جمله مبتلا شدن به اختلالات روانی را سبب گشته و در بسیاری از موارد تا حد خودکشی پیش رفته اند و احساس ناخوشایندی بر آنها وزندگی روزمره شان چیرگی میکند. شمار زیادی از آنها درصدد ترمیم آن برآمده اند و بسیاری از آنها با که ضعف مالی که داشتند، ترمیم پرده را به قیمت تن فروشی خود متقبل شده اند. ذکر این نکته ضروری است که دست اندرکاران امر از این فرصت استفاده کرده و مبلغ هنگفتی را از آنان طلب می کنند. آسیب دیدگان با اینکه بر این موضوع واقفند که با آزمایش ترمیم آنها مشخص می شود برای اینکه شب زفاف مایه ی آبروریزی نشوند و تا آخر عمر سرکوب نشوند، تن به اینکار می دهند و درد زیادی را تحمل می کنند.

براساس گزارشات متقاضیان این عمل از سن ۱۴ ساله تا ۴۸ ساله هستند و مراجعان از دختران مانتوئی گرفته تا زنان چادر و مقنعه ای را در برمی گیرد. هم چنین از خانواده های آزادتر و سکولارتر گرفته تا خانواده هایی به شدت مذهبی. از طبقات مختلف جامعه از طبقات فقیر و بی سواد گرفته تا خانواده هایی که ثروت مند و دارای تحصیلات آکادمیک یا مدارک بالایی هستند را در برمی گیرد.

تحقیقات پزشکی نشان داده است که حدود ۶۰ درصد زنان آسیایی «پرده حلقوی ارتجاعی» دارند که به سادگی پاره نمی شوند و در حین آمیزش جنسی نیز کش می آیند ولی دکتر با معاینه می تواند سائیدگی در لبه های پرده رو تشخیص دهد.

خبردار شدن اطرافیان، بخصوص خانواده ی دختر از باکره نبودن وی، عاملی تهدید کننده است و علاوه بر اینکه تاثیرات منفی و ناخوشایندی بر روابط خانوادگی میگذارد. مادر به اندازه ی خود

دختر، مورد سرزنش سرزنش قرار میگیرد، چراکه وی را مسئول اینکار می دانند و وی را به درست تربیت نکردن فرزندش تا ابد مورد شماتت قرار میدهند. در بسیاری از موارد دختر مورد تهدید جانی قرار گرفته و گاهی زندگی وی را قربانی باورها و اعتقادات اشتباه خومیکنند و یا آنها را در حبس نگهداشته و به دید یک انسان نجس با او برخورد می شود و تا چند نسل بخاطر باورهای سنتی و تعصبات کورکورانه نامش برسرزبانها می ماند و از او به عنوان یک دختر بی عفت و مضربرای جامعه یاد می شود.

در جامعه بی همچون ایران با قوی ترین بنیادهای مردسالارانه که در خانواده و جامعه وجود دارد تمام هستی زن نه متعلق به خود بلکه متعلق به مرد است و یک زن تنها امانتدار جسم خود است که باید تازمانی که آن را تحویل مالکش می دهد از آن نگهداری کند. در این جامعه ی مردسالار زن هیچ اراده بی بر جسم خود ندارد. جای بسی تاسف است که ارزش یک انسان به وسیله ی پرده ی نازکی است که از نظر علمی هم کاربرد چندانی ندارد و سرنوشت و آینده ی یک انسان در گرو، بودن یا نبودن آن رقم می خورد. باکره ماندن یا نماندن دختر جزو حقوق فردی اوست و تنها خودش حق تصمیم به داشتن یا نداشتن آن را دارد. پدیده ی بکارت نه تنها سبب عفت نیست بلکه بحران هویت دختر است.

شرایط زنان در ایران، بسیار متفاوت از نقاط دیگر جهان است. در این کشور، زنان هیچ تکیه گاه قانونی و اجتماعی در مقابل تعرض حکومت اسلامی و قوانین زن ستیز آن و گرایش مردسالاری ندارند.

زنان در حاکمیت جمهوری اسلامی ایران، نه تنها به طور سیستماتیک سرکوب می شوند، بلکه در بسیاری از عرصه های زندگی خصوصی نیز چون زمان کودکی، جوانی و ازدواج باید احساسات و عواطف و خواست های خود را به کلی فراموش کنند و همواره مطیع قوانین ضدزن حکومت و سیاست های آن و هم چنین افکار ارتجاعی و متجاوز مردسالاری در درون خانواده و جامعه باشند.

فرهنگ و سنت و قوانینی که به مرد حق هرگونه روابطی را می دهد، و زن را تنها به اطاعت پذیری در جامعه و خانواده و پذیرش فرودستی دعوت می کند به غایت ارتجاعی و غیرانسانی است که هر انسان برابری طلب و آزادی خواه موظف است به نقد و طرد آن در جامعه سهمی ادا کند. به عبارتی، نه تنها توهین و تحقیر به زن، عملی غیرانسانی و ارتجاعی است، بلکه توهین و تحقیر کل جامعه است. از این رو، همه شهروندان بدون توجه به جنسیت و ملیت، وظیفه دارند بر علیه فرهنگ و سنن و قوانین ضدزن زن موضع بگیرند و در راستای برابری زن و مرد بکوشند. پس تبعیض جنسیتی در جامعه و خانواده به هیچ وجه توجیه پذیر نیست و هیچ شهروند انسان

دوستی نیز نباید ستم بر زنان را تحمل کند.

سرکوب از طریق مساله بکارت نیز آن چنان در سنت های جامعه و قوانین حکومت در جامعه و خانواده تعمیق پیدا کرده است که کم تر کسی جرات می کند آن را مورد نقد قرار دهد. کسانی که باکره بودن دختر برای آنها ملاک است چیزی را جز کالا پنداشتن زن اثبات نمی کنند و تاییدیه ی سالم بودن آنها سندی است برای اثبات دست اول بودن کالا. و این عمل ناپسند آزمایش بکارت از ناشایست ترین عمل و توهین آمیزترین کار در حق یک دختر به مانند یک انسان است و باکره بودن یک انسان نشانه ی عفت او نیست بلکه ذهن و اندیشه ی او عفتش را نشان می دهد. بدین ترتیب، یکی از مسائلی که جنسیت زنان را در برخی نقاط جهان، به ویژه در ایران تحت حاکمیت ارتجاعی و مردسالار جمهوری اسلامی به شدت تحت تاثیر قرار داده است، «تابوی» باکره بودن یا نبودن زنان است. طرح این مساله و ایجاد تابویی چون باکرگی، همواره در تاریخ مطرح بوده است. اما به مرور زمان و با آگاهی بشر، این تابو نیز هم چون تابوهای دیگر شکسته شده و کم رنگ تر شده است. هرچند که این مساله تنها محدود به ایران نیست. اما در سایر کشورها، به ویژه در غرب و کشورهایی که مذهب نقش چندانی در روابط و مناسبات سیاسی و اجتماعی حاکم بر جامعه ندارد این تابو، با گذشت زمان کم رنگ شده است. بنابراین، باکرگی رابطه مستقیمی با سنت و مذهب و فرهنگ حاکم در جامعه دارد. در نزد افکار مذهبی و سنتی، معیار «زن خوب»، باکره بودن او است. مساله و سنتی که قرن ها پیش از دوران برده داری، فئودالی و سپس سرمایه داری مطرح و بازتولید شده است و امروز نیز هم چنان در برخی از نقاط جهان ادامه دارد.

از سوی دیگر، تابوی باکرگی، تنها به سنت و مذهب محدود نیست، بلکه این مساله در تفکر مردسالاری نیز آن چنان تئوریزه شده و نهادینه شده است که از آن، به عنوان دستاویزی برای فرودستی زن و تطمیع و استثمار بیش تر او، بهره برداری می شود. از این رو، در بسیاری از موارد وجود قوانین غیرانسانی و تبعیض آمیز و نابرابر ستم بر زنان را به مراتب سنگین تر و غیرقابل تحمل تر می کند.

نهایتا پرده بکارت «افسانه» و «تابو» و جز تحقیر و اسارت زن، معنی و مفهوم دیگری ندارد. چنین تفکری به غایت عقب مانده و ارتجاعی است که اصولا با رشد آگاهی عمومی جامعه، باید از فرهنگ عمومی جامعه طرد شود. از این رو، باید تعارفات و فرهنگ «شرم» را کنار گذاشت و در مورد آن دست به روشنگری زد.

لینک منبع:

<http://www.akhbar-rooz.com/article.jsp?essayId=42729>

سکوت را بشکنیم درباره «تجاوز» چه می‌دانیم؟

سهیلا وحدتی

اگر دزدی به خانه شما حمله کند و اثاث خانه شما را بزدد، یا اگر جیب‌بری در خیابان جیب شما را بزند، شما فوری به پلیس شکایت می‌کنید و خواستار پیگیری ماجرا می‌شوید. اینکه جرمی اتفاق افتاده برای همه روشن است. اما اگر زنی مورد تجاوز قرار بگیرد، نه تنها جسم او بلکه روح او دچار ضرباتی خواهد شد که شاید تا ابد قابل ترمیم نباشد... ولی او آیا می‌تواند به سادگی به پلیس شکایت کند؟ چگونه می‌تواند ثابت کند که آنچه اتفاق افتاده برخلاف میل وی و با زور یا تهدید به زور انجام شده است؟ و با شرم و ننگ اجتماعی چه خواهد کرد؟

تجاوز تنها جرمی است که در اکثر موارد قربانی، علیرغم احساس شرم و گناه، نمی‌داند که جرمی و جنایتی اتفاق افتاده و خود وی «قربانی» یک جنایت است، و حتی اگر به این امر آگاه باشد و به دیگران بگوید، نه تنها مورد سرزنش قرار می‌گیرد بلکه باید بیگناهی خود را ثابت کند! باور عمومی، اگر چه نادرست، بر این مبناست که قربانی به نوعی محرک این جرم بوده و تجاوزگر را تحریک کرده است و به گونه‌ای همدست مجرم شناخته می‌شود و حتی اگر مسئولیت جرم به گردن تجاوزگر افتد، «شرم» آن بر گردن زن یا مردی است که مورد تجاوز قرار گرفته است.

پس قربانی تجاوز خاموش می‌ماند، و ما از آمار واقعی تجاوز بی‌خبر باقی می‌مانیم، و آنچه می‌بینیم آماري است از خودکشی، و خودسوزی‌ها، و بیماری‌های روانی، و اختلالات جنسی...

۱۶ روز مبارزه با خشونت علیه زنان از ۲۵ نوامبر تا ۱۰ دسامبر ۲۰۰۵ به «بهداشت زنان» اختصاص داده شده است، و محور عمده آن مبارزه با ایدز است. یکی از مسائلی که تندرستی جسمی، جنسی و روانی زنان ما را تهدید می‌کند «تجاوز جنسی» است که در جامعه ما نیز مانند جوامع دیگر بشدت شیوع دارد و آلودگی به ویروس HIV و ابتلا به بیماری ایدز تنها یکی از پیامدهای احتمالی آن است.

بهداشت زنان و تاریخخانه فرهنگی

فرهنگ ما اصولاً پرده‌ای سیاه و تاریک بر مسائل جنسی کشیده و معنای رابطه جنسی سالم را روشن نمی‌کند، چنانچه معنای تجاوز را به روشنی توضیح نداده و در تاریکی باقی می‌گذارد و جرم بودن آن را رسماً نمی‌پذیرد. و بدبختی اینجاست که اصلاً ما واژه‌ای برای تعریف استفاده از زور و خشونت در رابطه جنسی نداریم! و باید با ترکیب واژه‌ها مفهوم را برسانیم، مثل «تجاوز جنسی» یا «تعرض جنسی».

این از آنجایی ناشی می‌شود که در فرهنگ ما خشونت جنسی هیچگاه تقبیح

نشده، تا آنجایی که شاعری چون ایرج‌میرزا در اشعار خویش از تجربه‌های خویش در تجاوز به زن و مرد تعریف می‌کند و آنها را شیرینکاری قلمداد می‌کند. هنوز در روستاها و در میان عشایر گاه دزدیدن دختر و تجاوز به او جایگزین خواستگاری و عقد ازدواج می‌شود. هنوز در جامعه ما صحبتی از تجاوز به دختر بچه‌ها و پسر بچه‌ها انجام نمی‌گیرد، درحالی‌که این عمل به صورت گسترده در همه روستاها و شهرهای بزرگ و کوچک کشورمان صورت می‌گیرد. هنوز همه ما از حاکمیت گرفته تا اپوزیسیون و از هنرمندان گرفته تا روشنفکران و مدافعین حقوق بشر در این مورد هماوا هستیم که خشونت‌های جنسی را باید انکار کرد تا «عفت عمومی» جریحه دار نشود. اما در دورانی که بدنبال «حقوق بشر» و «جامعه مدنی» هستیم، چگونه می‌توانیم مفهوم واقعی خشونت علیه زنان را مسکوت بگذاریم؟ و حتی واژه‌های مناسب برای توصیف اشکال گوناگون آن نداشته باشیم؟ اصولاً چگونه می‌توانیم دم از حقوق بشر و دمکراسی بزنیم اما واژه‌های مناسب برای توصیف مفهوم واقعی حقوق جنسی، سلامت جسمی و جنسی، حقوق باروری، بهداشت جنسی و بهداشت باروری نداشته باشیم؟

اصولاً واژه‌هایی که در فرهنگ فارسی برای توصیف رابطه جنسی بکار می‌رود، بقدری "زشت" و کثیف و ناهنجار است که استفاده از آن واژه‌ها در گفتمان اجتماعی جز شرم برای گوینده و شنونده حاصلی نخواهد داشت، و از آنجایی که واژه‌های "تمیز" و "بهداشتی" و قابل استفاده برای رساندن مفهوم‌های لازم نداریم، گفتمانی درباره مسائل جنسی در میان ما مطرح نمی‌شود. حتی ما روشنفکرانی که به تارنماهای اینترنتی دسترسی داریم، و در میان خود حادثترین مسائل سیاسی روز و عمیق‌ترین مسائل عقلانی را به بحث می‌گذاریم، هنوز واژه‌هایی برای توصیف طبیعت جنسی انسان و بحث درباره روابط انسانی بر پایه غریزه جنسی را نداریم!

در نتیجه، مسائل جنسی پنهان باقی می‌ماند، آگاهی‌های لازم به کودکان و نوجوانان برای محافظت از خویش در مقابل آزارهای جنسی داده نمی‌شود، آموزش راه‌های پیشگیری از بیماری‌های آمیزشی به میزان لازم به جوانان ارائه نمی‌شود، مفهوم سلامت و بهداشت جنسی و بویژه «آزار جنسی» برای کودکان، نوجوانان و بزرگسالان پنهان باقی می‌ماند. در نتیجه، نه تنها تندرستی و سلامت جنسی به عنوان پایه‌ای‌ترین حقوق بشر به اعضای جامعه آموزش داده نمی‌شود، بلکه قربانیان آزارهای جنسی در اکثر مواقع حتی نمی‌دانند که «آزاری» صورت گرفته و زبانی برای گفتگو درباره آن نمی‌یابند. و طبیعی است که مراکز درمان و مشاوره در این زمینه در جامعه یافت نمی‌شود و مسائل در پشت پرده‌ای از ابهام و خاموشی باقی می‌ماند.

اما اکنون زمان آن رسیده است که در تاریکخانه فرهنگی این جامعه نور بیفکنیم. مکث و تعمق روی واژه‌هایی که ما در زمینه مسائل جنسی داریم، روشنگر فرهنگ ما در این زمینه است. مفهوم واژه‌هایی که بکار می‌بریم، و مفهوم‌هایی که در فرهنگ ما غایب است و برای آنها واژه‌ای نداریم، بیانگر نگاهی است که ما به مسائل جنسی داریم، و نگاهی به واژه‌های مربوط به رابطه جنسی در فرهنگ ما نشان دهنده میزان «زن‌ستیزی» بودن این فرهنگ است. جستجو برای یافتن واژه‌ای معادل **rape** در لغت‌نامه‌های عمید و دهخدا بیفایده است، حتی از ترکیب «تجاوز جنسی» خبری نیست. در زبان انگلیسی

هم واژه‌ای برای تقبیح خشونت از دیرباز وجود نداشته، اما ساخته شده است. واژه **rape** اگر چه در اصل به معنی به زور تصرف کردن است، اما امروزه معنای مشخصی در زبان انگلیسی دارد، و آن «تجاوز جنسی» است. شاید بتوان گفت که در فرهنگ فارسی واژه «گائیدن» نزدیک به مفهوم تجاوز جنسی است. نکته غریب این است که این واژه که در فرهنگ کوچه و بازار به معنای تجاوز و بی‌ناموس کردن در دشنام‌های رنگارنگ بکار می‌رود، در فرهنگ دهخدا به معنای «آرمیدن» و «جماع کردن» آمده و بدنبال آن واژه‌هایی با معنای مشابه در توصیف «دختر نارسیده را گائیدن»، و «زن خود را گائیدن» و ... آمده است. اگر «گائیدن» به معنای «جماع کردن» است، جماع کردن با دختر نارسیده چه معنایی دارد، بجز «تجاوز»؟

به بیان ساده، ما در فرهنگ فارسی از واژه‌هایی برای رابطه جنسی استفاده می‌کنیم که فقط و فقط تمتع و لذت و بهره‌وری مرد را می‌رساند، و توجهی به میزان لذت‌بردن یا شکنجه شدن زن ندارد! «گائیدن» هم به معنای «تجاوز به زور» و «بی‌ناموس کردن» است، که در دشنام‌های روزمره بکار می‌رود، و هم به معنای «جماع کردن» و حتی برای توصیف رابطه جنسی زناشویی نیز بکار می‌رود. بیخود نیست که تجاوز شوهر به زن در فرهنگ ما هنوز جرم شناخته نمی‌شود!

فرهنگی که تنها بر حق مرد در لذت جنسی تاکید نموده و برای زن فقط مسئولیت فراهم کردن این لذت را (تمکین) برشمارد، یعنی که استفاده جنسی از زن را - به هر شکلی و با هر شیوه خشونت باری - حق مرد بداند، طبیعی است که واژه‌هایی برای متمایز کردن مفهوم «آمیزش جنسی با موافقت طرفین» و «تجاوز جنسی به زور» ندارد و از واژه «گائیدن» برای هر دو این مفاهیم استفاده می‌کند.

سانسور حکومتی

مساله قانون و مقررات حاکم بر جامعه نیز مزید بر علت شده و بار مشکلات را انبوه‌تر می‌سازد. حاکمیت جمهوری اسلامی تلاش فراوانی در جهت انکار مسائل جنسی در جامعه و سانسور شدید آنها می‌نماید و حتی تا آنجا پیش رفته که از بکارگیری واژه «تجاوز» در جامعه جلوگیری می‌کند! هم اکنون در کشور ما ارگان‌های رسمی حکومت و مطبوعات به جای استفاده از واژه «تجاوز»، اصطلاح «آزار و اذیت» را بکار می‌برند!

گفتگوی باز درباره خشونت و آزار جنسی از دستاوردهای مبارزات زنان است که این پدیده‌ها را به عنوان «معضل اجتماعی» مطرح نموده و برای حل آنها «گفتمان اجتماعی» می‌طلبد. باور عمومی نادرست که هر آنچه مربوط به مسائل جنسی است، «امری خصوصی» است و نباید در سطح جامعه مطرح شود، مدتهاست که در نتیجه مبارزات زنان کهنه شده و دیگر کاربردی ندارد. سازمان بهداشت جهانی در برنامه‌های خود بصراحت اعلام داشته است که «سلامت جنسی» بخشی جدایی‌ناپذیر از سلامت است که با سالم بودن جسمانی، احساسی، روانی و اجتماعی در رابطه با گرایش، تمایلات و رفتار جنسی (sexuality) تعریف می‌شود، و برای تضمین سلامت جنسی، حقوق جنسی همه افراد باید مورد احترام و حمایت قرار گیرد. از جمله «حقوق جنسی» هر

فرد، حق دسترسی به اطلاعات و دریافت آموزش درباره تمایلات و رفتار جنسی (sexuality)، احترام جسمانی، حق انتخاب یار جنسی، رابطه جنسی بر مبنای توافق طرفین، ازدواج بر مبنای توافق طرفین، و تلاش برای زندگی جنسی امن، ارضاءکننده و سرشار از لذت است. (۱)

«تجاوز» چیست؟

در فرهنگ فارسی عمید می‌بینیم که «تجاوز» چنین تعریف شده: «از حد در گذشتن، از حد خود بیرون شدن، از اندازه خارج شدن» آیا از تعریف «تجاوز» به معنای rape در اینجا پرهیز شده؟ یا اینکه ما واژه‌ای برای تعریف rape در زبان فارسی نداریم؟ معمولاً برای رساندن مفهوم rape از اصطلاح «تجاوز به عنف» برای تعریف آن به مفهوم «جرم» استفاده می‌شود، اما مشکل بتوان پذیرفت که «تجاوز» می‌تواند بدون توسل به زور و یا با توافق قربانی انجام پذیرد. می‌توان حدس زد که از آنجاییکه در فرهنگ و قانون ما آنچه که پس از جاری شدن «صیغه شرعی» بین زن و مرد بگذرد، «حلال» است، رابطه جنسی بیرون از چارچوب شرع «تجاوز» نامیده می‌شود و ربطی به توافق طرف مورد تجاوز ندارد. یعنی روا بودن یا ناروا بودن رابطه جنسی با «شرعی» بودن آن سنجیده می‌شود، و نه با میزان خشونت که در رابطه اعمال می‌شود. بر این مبنا اعمال خشونت جنسی «شوهر» بصورت تجاوز به زن در چارچوب رابطه شرعی، حتی اگر به پارگی واژنی و آسیب جسمی و روحی زن بیانجامد، جرم نیست و مورد حمایت کامل قانون است. اما رابطه جنسی خارج از چارچوب شرع، حتی اگر با توافق و لذت طرفین انجام گردد، غیرقانونی و قابل مجازات است.

در غرب زنان سالهاست که برای گسترده‌تر کردن تعریف تجاوز تلاش می‌کنند. به طور نمونه در سال ۱۹۷۶ در آمریکا تجاوز شوهر به زن در زمره تعریف رسمی «تجاوز» وارد شد و به عنوان جرم شناخته شد. در دهه هشتاد، زنان امریکایی تلاش خود را برای جرم شناختن تجاوز توسط دوست‌پسر در هنگام قرار ملاقات یا وقتی که دختر با میل خود به خانه پسر می‌رود، آغاز کردند. امروزه در اکثر ایالت‌های آمریکا تجاوز جنسی، در هر محلی و توسط هر کسی جرم شناخته می‌شود. یکی از دستاوردهای زنان در این جریان این است که اولاً اعمال زور برای اثبات تجاوز ضروری نیست، و عدم توافق زن و «ناخواسته» بودن عمل از سوی زن برای جرم بودن عمل جنسی کافی نیست. دوم اینکه تنها آمیزش جنسی ناخواسته نیست که جرم شناخته می‌شود، بلکه هرگونه تماس جنسی ناخواسته از نظر قانونی منع شده و مورد پیگرد قرار می‌گیرد. از این رو، امروزه دسته‌ای از جرایم خشونت‌بار جنسی به عنوان «تعرض جنسی» شناخته شده است، و تعرض جنسی تعریف بسیار گسترده‌ای پیدا کرده است و در گروه بزرگتری از اعمال خشونت‌بار جنسی به عنوان «جرم» دسته‌بندی شده‌اند (۲).

«تجاوز» یا rape به معنای آمیزش جنسی واژنی یا مقعدی یا دهانی است که با تهدید یا اعمال زور فیزیکی یا روانی انجام پذیرد. امروزه در جهان غرب «تجاوز» گونه‌ای از جرم «تعرض جنسی» یا sexual assault محسوب می‌شود. «تعرض جنسی» هر گونه تماس یا توجه جنسی «ناخواسته» است که به وسیله تهدید یا اعمال زور فیزیکی یا روانی توسط فرد غریبه، آشنا، دوست

پسر، شوهر یا عضو خانواده انجام می‌گیرد، و نکته مهم اینجاست که قید «ناخواسته» یعنی اینکه موافقت صریح برای انجام عمل بیان نشده باشد. بدین ترتیب افرادی که هنوز بلوغ نیافته‌اند و افراد تحت تأثیر مصرف الکل یا مواد روان‌گردان، در خواب و بیهوشی، یا افراد دچار عقب‌ماندگی ذهنی، بر اساس این تعریف، قادر به ابراز صریح موافقت خود نیستند و تماس جنسی با آنها می‌تواند به عنوان «تجاوز» یا «تعرض جنسی» تحت پیگرد قرار گیرد. «تجاوز» جنایتی خشونت‌بار است که برای ارضای شهوت نیست، بلکه بیشتر به منظور اعمال قدرت و خوارکردن و آزار دادن قربانی انجام می‌شود. آمار نشان می‌دهد که بسیاری از افرادی که مرتکب تجاوز می‌شوند، در رابطه زناشویی یا مشابه آن قرار داشته و از نظر ارضای جنسی خود دچار کمبود و مشکلی نبوده‌اند.

تجاوز اگرچه همواره در تاریخ وجود داشته، ولی امروزه وجدان آگاه جامعه بشری آن را به عنوان جنایتی خشن محکوم می‌کند و قوانین بین‌المللی و ملی در جهت تعریف آن به عنوان «جرم» حرکت می‌کند. در گذشته در شرایط بحران و جنگ، تجاوز از پیامدهای قابل انتظار برای زنان به شمار می‌رفت. زنان به عنوان غنایم جنگی در هنگام جنگ «تصرف» می‌شدند و این‌کار برای تشدید انتقام‌گیری و ایجاد ترور و وحشت مرسوم بود تا اینکه در دهه گذشته تجاوز به زنان در مناقشات نظامی رسماً به عنوان «جنایت جنگی» شناخته شد. تجاوز جنسی به زن و مرد برای شکنجه و تحقیر و درهم‌شکستن شخصیت فرد و گرفتن اعتراف بکار می‌رفته است. اشکال گوناگون تعرض جنسی امروزه در محیط‌های اجتماعی از محل‌کار گرفته تا تاکسی و خیابان بشدت رواج دارد ولی به عنوان «جرم» شناخته نمی‌شود. انگار این حق طبیعی جنس مذکر است که نقش «شکارگر» را ایفا کند، و این وظیفه جنس مونث است که از خود به عنوان طعمه جنسی دفاع کند. تجاوز گاه نیز به عنوان شیوه ابراز عشق صورت می‌گرفته، مثلاً در دزدیدن دختر برای ازدواج با او، و گاه در برخی روابط مانند رابطه زناشویی کاملاً پذیرفته شده بوده است. اما مبارزات مدافعین حقوق بشر و بویژه مبارزات زنان در جهت حذف هرگونه مجوز صریح و یا ضمنی قانونی و فرهنگی برای تجاوز و تعرض جنسی پیش می‌رود.

معضل اجتماعی، و نه «حادثه»

در جامعه ما تجاوز هنوز به عنوان «حادثه» تلقی می‌شود، حادثه‌ای پراکنده که اتفاق می‌افتند و زنهایی به خاطر تجاوز به معنی واقعی کلمه «بدبخت» می‌شوند، خودکشی می‌کنند، به قتل می‌رسند، یا تا آخر عمر بار شرم و ترس و انزجار از رابطه جنسی را بدوش می‌کشند.

ما هنوز «خشونت جنسی» را به مفهوم واقعی آن در فرهنگ و قوانین خود تعریف نکرده‌ایم، هنوز تعریف رسمی برای تعرض جنسی نداریم، و هنوز کارنامه هیچ‌یک از سازمان‌های حقوق بشر ایرانی اشاره‌ای به این خشونت فجیع ندارد. این درحالی است که سازمان‌های دفاع از حقوق بشر جهانی همچون سازمان ملل متحد و عفو بین‌الملل بارها «تجاوز» را در همه اشکال آن محکوم کرده و مبارزه با آن را در دستور کار خود قرار داده‌اند. هنوز حقوق بشر زن، حق امنیت جنسی و احترام جسمانی زن، حقوق جنسی زن، حق

سلامت و تندرستی جسمی و روحی زن، به کل نادیده گرفته می‌شود! آنچه اهمیت دارد، «ناموس» مردی است که در تجاوز به زنی جریحه‌دار می‌شود. بر همه مبارزان و فعالان حقوق بشر است که مساله «تجاوز» را به عنوان یک معضل اجتماعی در جامعه مطرح کرده و برای تعریف مفهوم گسترده «تعرض جنسی» به عنوان «جرم» بکوشند. گرچه مفهوم «تجاوز» و «تعرض جنسی» در افکار عمومی در غرب جا افتاده و نیز توسط مجامع حقوق بشر و سازمان‌های زنان در سطح جهان پذیرفته شده است، ولی در کشور ما هنوز باور عمومی نمی‌پذیرد که تجاوز با زور و یا تهدید به زور و بدون تمایل قربانی می‌تواند صورت پذیرد، هنوز باور عمومی نمی‌پذیرد که تجاوز حتی اگر توسط دوست پسر صورت پذیرد، در واقع «تجاوز» است و نه رابطه جنسی، و باور عمومی در مورد حق شوهر برای تجاوز به زن در قانون هم با عنوان «تمکین» - یعنی «مسئولیتی برای قربانی در هموار کردن راه تجاوز» - ثبت شده است.

ما هیچگونه آمار دقیقی از میزان تجاوز در دست نداریم. دلیل این امر نه تنها خودسانسوری قربانیان و خانواده‌های آنان است که جریان را گزارش نمی‌دهند، بلکه سانسور شدید حکومتی نیز در این زمینه مانع از شکل‌گیری گفت‌وگو اجتماعی، آگاه‌سازی عمومی، و رسیدگی به اینگونه جرایم است، ضمن اینکه عدم دفاع و حمایت دولت از قربانیان آزارهای جنسی به خودسانسوری این قربانیان بیشتر دامن می‌زند.

تعداد تجاوزهایی که در کشورهای توسعه یافته گزارش می‌شود، رقم بالایی را تشکیل می‌دهد. از این رو این باور نادرست رواج یافته که "بی‌بندوباری جنسی" در کشورهای توسعه یافته باعث افزایش میزان تجاوز گشته است. اما باید این واقعیت را در نظر داشت که در این کشورها میزان تجاوزهایی که گزارش می‌شود، نزدیکتر به رقم واقعی است، ولی در کشورهای توسعه نیافته که فرهنگ سنتی حاکم است، تفاوت زیادی بین رقم واقعی تجاوزهایی که صورت می‌گیرد و تعداد تجاوزهایی که گزارش می‌شود، وجود دارد. ما هیچ آمار دقیقی از میزان تجاوز به زنان و کودکان و پسران نوجوان در کشورمان نداریم! فرض کنید موانع سنتی و فرهنگی و قانونی و اجتماعی از سر راه قربانی بکنار رفته و قربانیان تجاوز بتوانند بر راحتی درباره آن صحبت کرده و موارد تجاوز را گزارش دهند. آیا واقعا فکر می‌کنید که درصد تجاوز در کشور ما کمتر از میزان آن در کشورهای توسعه یافته باشد؟ بدون دست داشتن آمار دقیق نمی‌توان قضاوت کرد که آیا این بی‌بندوباری جنسی است که آمار گزارش‌های مربوط به تجاوز جنسی را بالا می‌برد، یا اینکه در نتیجه مبارزات زنان است که پرده از این جنایت خشن برداشته شده و به عنوان یک معضل اجتماعی مطرح می‌گردد.

آمار جهانی نشان می‌دهد که از هر سه زن، یک نفر در طول عمر خود به زور و یا با کتک و آزار به رابطه جنسی شده است. همچنین نگاهی به آمار تجاوز در کشورهای که در این زمینه پژوهش انجام داده‌اند، آشکار می‌سازد که «تجاوز» یکی از رایج‌ترین جنایات‌های خشونت‌بار اجتماعی است. آماری که از ۲۴ دانشگاه در امریکا گرفته شده نشان می‌دهد یک چهارم زنان دانشجویان مورد تجاوز قرار گرفته یا با تلاش برای تجاوز روبرو شده‌اند. در همین کشور، کمتر از ۴۰ درصد موارد تجاوز جنسی به پلیس گزارش داده می‌شود، و تنها ۲

درصد از تجاوزگران محکوم و زندانی می‌شوند. این وضعیت کشوری است که از شاخص توسعه انسانی و جنسی بالایی برخوردار است، و حقوق زنان در رابطه جنسی در قانون محترم شناخته می‌شود، و مراکز درمان و مشاوره رایگان برای قربانیان تجاوز جنسی وجود دارد، و تبلیغات زیادی برای آگاهسازی عمومی در زمینه تعریف جرم «تجاوز» و «تعرض جنسی» و آگاهی زنان نسبت به حقوق‌شان صورت می‌گیرد، در قوانین این کشور قربانی دارای حقوقی غیرقابل انکار است، حق دریافت غرامت از تجاوزگر را دارد، و از امکانات پزشکی و مشاوره روانی رایگان نیز برخوردار خواهد شد. بنابراین می‌توان حدس زد که در ایران تا چه اندازه این جنایت پنهان باقی می‌ماند، یا به عبارت دیگر، به چه میزان گسترده‌ای شیوع دارد بدون آنکه کسی به فکر مبارزه با آن باشد، قربانیان با درد خود تنها می‌مانند، و تجاوزگران به کار خود ادامه می‌دهند.

«تجاوز خانگی»

«خانه» امن‌ترین و راحت‌ترین محل زندگی انسان است، و یا بهتر است بگوییم که قرار است چنین باشد. زیرا برای بسیاری از زنان و کودکان خانه نه تنها محل امنی نیست، بلکه شکنجه‌گاهی است که آنان با ترس و لرز و اضطراب و کتک و آزار و شکنجه دائم در آن بسر می‌برند، آزار و شکنجه‌ای که «خشونت خانگی» نامیده می‌شود.

یکی از فجیع‌ترین اشکال خشونت خانگی در جامعه ما «تجاوز خانگی» است. تجاوز خانگی بصورت قانونی و با حمایت ارگان‌های قضایی در جامعه توسط شوهر، و بصورت پنهان و با حمایت غیرمستقیم ارگان‌های قضایی توسط پدر و یا عضوی دیگر از خانواده صورت می‌گیرد.

پایین بودن سن ازدواج در کشور ما مجوز قانونی برای تجاوز به کودکان است! در دهات دورافتاده و مناطق توسعه نیافته ازدواج‌های صیغه‌ای و غیررسمی با کودکانی حتی در سنین پایین‌تر از سن رسمی ازدواج صورت می‌گیرد. ازدواج با کودک یعنی استخدام کودک به عنوان برده جنسی! کودک با ازدواج به خدمت جنسی غریبه‌ای در می‌آید که در ازای آن معاش او تامین می‌شود، و می‌آموزد که محل خدمت جنسی به این غریبه را پس از ازدواج «خانه» خود بنامد. قانون «تمکین» و دیگر قوانین مربوط به خانواده، در واقع دست غریبه‌ای را که به کودک تجاوز می‌کند چنان باز می‌گذارد که او به نام «شوهر» می‌تواند هرگونه رفتار خشونت‌بار جنسی را به نام «جماع» با این کودک انجام دهد!

فرهنگ کهنه سنتی که بشدت توسط قوانین حقوقی و مقررات اجتماعی تقویت و حمایت می‌شود، شرایطی را بوجود آورده که این فقط کودکان نیستند که مورد تجاوز خانگی قرار می‌گیرند. بسیاری از زنان بزرگسال نیز در شرایط مشابهی قرار دارند بدون آنکه حتی بدانند که مورد تجاوز قرار می‌گیرند، و بدون آنکه هرگز لذت جنسی را تجربه کرده باشند.

معمای پرده بکارت

فرض کنید دزدی به اتومبیل فردی حمله کند و شیشه‌های آن را بشکند و اشیاء درون ماشین را بدزدد. آن فرد به پلیس مراجعه کرده و با کمک پلیس، دزد را پیدا می‌کند. این فرد سپس دزد را به دادگاه کشانده و در دادگاه دزد را مجبور می‌کند که اتومبیل وی را به عنوان مایملک شخصی خود پذیرفته و تا آخر عمر از آن استفاده کند! آیا چنین فردی به نظر شما دیوانه نیست؟

در کشور ما تجاوز در واقع هنگامی «تجاوز» محسوب می‌گردد و ممکن است گزارش شود که به پاره‌شدن پرده بکارت بیانجامد. از آنجایی که همه شخصیت و ارزش اجتماعی زن پیش از ازدواج در پرده بکارت او خلاصه می‌شود، پاره کردن پرده بکارت «جرم» محسوب می‌شود. اگر تجاوزگری که پرده بکارت دختری را پاره کرده، با آن دختر ازدواج کند، همه چیز حل شده است و جرمی اتفاق نیافتاده است!

این بیانگر این نگرش است که: دختر به عنوان یک «شیء جنسی» منظور می‌شود که فرد متجاوز دزدانه از آن استفاده کرده است و چون این استفاده اولیه باعث می‌شود که فرد دیگری مایل به استفاده از این «شیء جنسی» نباشد، پس این «شیء جنسی» به خود آن دزد داده می‌شود که تا آخر عمر از آن استفاده کند! به بیان ساده‌تر، تجاوزگر نه تنها مجازات نمی‌شود، بلکه پاداش داده می‌شود! و قربانی تجاوز است که مجازات می‌شود و مجبور است که حکم «حبس ابد» زندگی با متجاوز را تحمل کند!

روی دیگر قضیه این است که اگر در تعرض جنسی پرده بکارت آسیب نبیند، و یا زن پرده بکارت نداشته باشد، چگونه می‌توان وقوع جرم را تعریف کرد؟ و تازه چه نفعی از اثبات جرم به قربانی می‌رسد؟

«تجاوز» توسط دوست پسر

در فرهنگ بسته سنتی، دختر و پسری که رابطه دوستی برقرار می‌کنند، پا را از حد «شرع» بیرون گذاشته و مرتکب گناه شده‌اند! و البته این «گناه» معمولاً متوجه دختر است، و برای پسر هر نوع رابطه پیش از ازدواج نوعی «فتح» و افتخار به حساب می‌آید. معیارهای دوگانه اجتماعی چنان با قدرت عمل می‌کند که در قضاوت رابطه پیش از ازدواج، دختر است که به نوعی «گناهکار» یا «ناسالم» و «خراب» شمرده می‌شود، و فرقی نمی‌کند که فقط دست پسر را لمس کرده، یا او را بوسیده، یا با او آمیزش جنسی داشته است. گاه حتی خود پسر نیز به دوست دختر خویش با نگاه تحقیرآمیز و سرشار از توهین نگاه می‌کند و او را که تن به این رابطه دوستی داده، شایسته ازدواج نمی‌داند.

اما نکته دردناک اینجاست که در فرهنگی که مرزهای شرع با خط کشی‌های پررنگ تعریف شده است، هر تخطی کوچک از مرز شرع، مانند یک بوسه ساده، به معنی توافق دختر برای برقراری رابطه جنسی کامل است و از همین رو بسیاری پسران به خود اجازه می‌دهند که به دوست‌دختر خود تجاوز کنند.

خشونت چنان در فرهنگ جنسی درآمخته که انجام تجاوز به دختر، نه یک ننگ و یا جرم، بلکه یک «پیروزی» برای پسر بشمار می‌رود که در میان همردیفان خود می‌تواند به آن ببالد. گذشته از آن، دختری که تن به رابطه جنسی با یک پسر داد، «فاحشه» ای شمرده می‌شود که هر پسری می‌تواند با او رابطه جنسی برقرار کند، و به بیان روشن‌تر، به او تجاوز کند.

در تعریف «تجاوز» در قوانین کشور آمریکا که دستاورد مبارزات زنان است، قید «ناخواسته» نقش مهمی ایفا می‌کند. اگر زن در آغاز توافق خود را اعلام کرده باشد، اما در هر لحظه‌ای توافق خود را پس بگیرد، ادامه عمل «تجاوز» شمرده می‌شود. اما در فرهنگی که زن را آلت دست مرد و وسیله لذت می‌داند، توافق اولیه زن، در آغاز ازدواج یا در آغاز رابطه دوستی با پسر، مجوز ادامه رابطه و اعمال خشونت در آینده و در طول رابطه است. گویا زن حتماً باید رسماً و آشکاراً به رابطه با شوهر یا دوست پسر خود پایان دهد تا «ناخواسته» بودن خشونت را اعلام نماید.

ترویج خشونت و تجاوز بجای سکس

از آنجاییکه رابطه جنسی تنها در متن فرهنگ خشونت‌آمیز دشنام‌ها و لطفیه‌های زن‌ستیز بصورت هرزه و ناسالم مطرح می‌شود، اعمال خشونت در رابطه جنسی عادی تلقی می‌گردد. در جامعه ما هنوز گفتمانی درباره رابطه سالم جنسی شکل نگرفته زیرا که مدافعین حقوق بشر و فعالین حقوق زنان هنوز باب گفتگو درباره حقوق جنسی را نگشوده‌اند.

رواج خشونت در روابط جنسی به حدی است که در بسیاری موارد شوهر به زن خود تجاوز می‌کند، و یا پسر به دوست دختر خود تجاوز می‌کند، بدون آنکه این نوع رابطه در چارچوب خشونت و تجاوز مورد ارزیابی قرار گیرد. زیرا زن باید به شوهر خود تمکین کند. و ظاهراً این گناه خود دختر است که دوست پسر می‌گیرد، و پسری که به او تجاوز می‌کند مقصر شناخته نمی‌شود. گویا استفاده از شرایط برای تمتع جنسی همواره حق «پسر» است، و دختر است که باید مواظب باشد که قربانی نشود. یعنی مسئولیت پیشگیری از وقوع جرم به عهده قربانی است!

قضیه عادی سازی خشونت در روابط جنسی خیلی وحشتناک‌تر از آن است که بتوان تصور کرد: پسری با قصد تجاوز دوست دختر خود را اغفال می‌کند، و در حین تجاوز از او فیلم می‌گیرد. سپس این فیلم را تکثیر کرده و به عنوان فیلم «سکسی» بر سر چهارراه‌ها به فروش می‌رساند! بدینگونه تماشای تصویر جنایتی خشونت‌بار جای لذت و تفریح را می‌گیرد! و خشونت جایگزین تفریح جنسی می‌شود. این فرهنگی است که بدون مبارزه با آن امر مبارزه با حقوق بشر هرگز بطور جدی پیش نخواهد رفت.

حقایق درباره تجاوزگر و قربانیان تجاوز

در جامعه ما علت‌های فراوانی برای پنهان ماندن میزان واقعی تجاوز وجود دارد، از جمله وجود تاریخانه فرهنگی و نبود گفت‌وگو اجتماعی و فضای گفتگو، خودسانسوری حاصل از شرم قربانی، سانسور حکومتی و تلاش سیستماتیک برای پنهان نگاه داشتن مسائل جنسی و مشکلات اجتماعی. اما با توجه به آماري که در جوامع دیگر وجود دارد، می‌توان حدس زد که این پدیده در چه اشکالی و به چه ميزانی در جامعه ما وجود دارد.

پدیده «تجاوز» و «تعرض جنسی» در امریکا در دهه‌های اخیر مورد بحث و بررسی و موضوع پژوهش‌های فراوانی بوده است. نگاهی به آمار جامعه امریکا می‌تواند به ما کمک کند تا تصویری از ابعاد فاجعه بدست آوریم. از این رو در ادامه این نوشتار از نتایج پژوهش‌ها و آمارهای مربوط به این پدیده در جامعه امریکا استفاده شده است. (۳)

بر اساس این پژوهش‌ها، بسیاری از قضاوت‌ها و باورهای عمومی درباره افراد تجاوزگر و قربانیان تجاوز به کلی نادرست و بی‌پایه است. از جمله، این تصور رایج که تجاوز حادثه‌ای است که کم اتفاق می‌افتد، یا یک رفتار ناگهانی و بدون نقشه قبلی است، و یا اینکه تجاوزگر یک فرد «غریبه» یا «دیوانه» است که برای ارضای جنسی خود ناگهان به حمله جنسی اقدام می‌کند، نادرست است. تجاوزگر ممکن است یک آشنای صمیمی باشد، یا ممکن است همکار، دوست یا عضو خانواده باشد.

آمار نشان می‌دهد که:

- یک چهارم زنان دانشجو در امریکا مورد تعرض جنسی یا تجاوز قرار گرفته‌اند.
- کمتر از ۴۰ درصد از موارد تجاوز به زنان، و کمتر از ۱۰ درصد موارد تجاوز به مردان گزارش می‌شود.
- بیشتر زنانی که مورد تجاوز قرار گرفته‌اند، در هنگام تجاوز در محلی بوده‌اند که تصور می‌کردند امن است و توسط افرادی مورد تجاوز قرار گرفته‌اند که مورد اعتماد بوده‌اند.
- ۹۰ درصد از بچه‌های مورد تجاوز قرار گرفته متجاوزین خود را می‌شناسند. تقریباً نصف آنها از اعضای خانواده هستند.
- ۸۰ درصد تجاوزها بین آشنایان اتفاق می‌افتد.
- حدود ۸۰ درصد قربانیان حملات جنسی که بیشتر از ۱۲ سال سن دارند، مهاجمین را می‌شناسند.
- ۷۵ درصد همه تجاوزها از پیش برنامه ریزی شده است.
- هنگامی که تعداد تجاوزگرها سه نفر یا بیشتر است، در ۹۰ درصد موارد، و در صورتی که تعداد تجاوزگرها دو نفر باشد، در ۸۳ درصد موارد از پیش برنامه ریزی شده است.
- ۹۰ درصد افراد تجاوزگر پس از آزمایش‌های روانشناسی سالم تشخیص داده شدند.

تصور رایج دیگری که نادرست است، این است که اگر قربانی تجاوز نگوید

"نه" و یا با متجاوز "درگیر نشود"، تجاوزی رخ نداده است. پژوهش‌های گوناگون نشان داده است که:

- قربانیان حمله جنسی ممکن است به دلایل گوناگون، از جمله ترس و پریشانی و شرم، فریاد نزنند یا "نه" نگویند و مقاومت نکنند. قربانیان تجاوز معمولاً حالت خود را در هنگام تجاوز چنین بیان می‌کنند که از شدت ترس "خشکم زد!" و از این رو قادر به مقابله نیستند. برخی قربانیان دیگر ممکن است که به شکل فعال مقاومت نکنند زیرا می‌ترسند که عصبانی کردن متجاوز ممکن است باعث شود که او با زور بیشتری حمله کند و بیشتر آسیب بزند. فشار اجتماعی جاری برای احترام به بزرگتر و فامیل، که در این حالت فرد تجاوزگر است، باعث می‌گردد که گاه بچه‌ها یا حتی بزرگسالان از درگیر شدن با تجاوزگر یا مقاومت فعالانه بپرهیزند.
- فرد تجاوزگر قربانی خود را با تهدید به خشونت یا اعمال خشونت فیزیکی یا روانی مغلوب می‌سازد. بویژه در مواردی که تجاوز به آشنایان و محارم صورت می‌گیرد، تجاوزگر از اعتماد قربانی به خویش استفاده کرده و او را وادار به سکوت می‌سازد.

یکی از عمده‌ترین و درعین‌حال دردآورترین باورهای نادرست درباره تجاوز این است که قربانی تجاوز به نوعی در برانگیختن جرم «مقصر» است. در سنگ‌نبشته حمورابی می‌خوانیم که زنی که مورد تجاوز قرار می‌گیرد، به‌مراه مرد تجاوزگر مورد مجازات قرار می‌گیرد: هردو آنها دست و پا بسته به رودخانه انداخته می‌شوند و شوهر زن در صورت تمایل می‌تواند زن خود را از غرق شدن نجات دهد! متأسفانه این تفکر نادرست که "تنها زنه‌ای زیبا مورد تجاوز قرار می‌گیرند" یا این باور رایج که "کسانی که رفتار یا لباس «سکسی» دارند، خود بدنبال دردرس و تجاوز می‌گردند" یا این گفته که "هیچ کس نمی‌تواند برخلاف میل خود مورد تجاوز قرار گیرد" از هزاران سال پیش تاکنون دوام یافته و «قتل‌های ناموسی» و کشتن دختری که مورد تجاوز قرار گرفته هنوز در کشور ما ادامه دارد!

اما حقیقت این است که:

- قربانیان تجاوز در طیف سنی گسترده‌ای از نوزاد تا پیرزن قرار می‌گیرند، و ظاهر آنها به ندرت در نظر گرفته می‌شود. تجاوزگر معمولاً کسانی را به عنوان قربانی انتخاب می‌کند که بیشترین آسیب‌پذیری را دارند: افراد پیر، بچه‌ها، عقب‌مانده‌های ذهنی یا جسمی، معتادها، و افراد خیابانی. مردها نیز مورد حمله قرار می‌گیرند.
- بسیاری از افراد تجاوزگر اصلاً بخاطر نمی‌آورند که قربانی تجاوز آنها چه قیافه‌ای داشته یا چه لباسی پوشیده است. هیچ چیزی در مورد یک فرد یا رفتار او نمی‌تواند باعث جنایت خشونت‌باری مثل تعرض جنسی شود. به گفته مرکز بحران تجاوز در شیکاگو: "شما می‌توانید ساعت ۳ پس از نیمه شب در خیابان مست باشید و چیزی جز کفش پاشنه بلند به تن نداشته باشید، و روی پای یک مرد بیافتید. ولی آن مرد اگر تجاوزگر نباشد، به شما تعرض نخواهد کرد. او کت خود را روی شما خواهد انداخت و راهی جهت یافتن کمک برای شما پیدا

خواهد کرد."

یک نکته مهم درباره فرد تجاوزگر این است که افراد متجاوز حتی اگر بخواهند نمی‌توانند رفتار خشونت‌بار جنسی خود را متوقف سازند. زیرا:

- خواست تغییر معمولاً کافی نیست که فرد بتواند شیوه رفتاری را که به تعرض جنسی می‌انجامد تغییر دهد. برای ایجاد انگیزه‌ی تغییر، برخی متجاوزین نیاز به درمان‌های گوناگون و دخالت‌های اصلاحی دارند، و برای برخی دیگر آموختن اینکه چگونه می‌توانند چرخه رفتار آزارسانی خودشان را تغییر دهند موثرتر است.

قربانیان تجاوز: زنان، مردان و کودکان

تنها زنان نیستند که قربانی تجاوز و تعرض جنسی می‌گردند. کودکان بی‌دفاع‌ترین قربانیان تجاوز و تعرض جنسی هستند، و مردان حدود ۱۰ درصد قربانیان تعرض جنسی را تشکیل می‌دهند.

این باور رایج که "اگر کسی به بزرگسالان تعرض جنسی نماید، به بچه‌ها کاری ندارد، و اگر کسی بچه‌ای را مورد تعرض جنسی قرار دهد، بزرگسالان را هدف تجاوز قرار نمی‌دهد" نادرست است. پژوهش علمی و شواهد دیگر نشان می‌دهد که:

- گرچه برخی متعرضین جنسی معمولاً یک نوع قربانی را انتخاب می‌کنند (بطور نمونه، دختران نابالغ، پسران تازه‌بالغ، زنان، ...)، دیگران دنبال شکارهای گوناگون برای تعرض جنسی می‌گردند. بنابراین، هیچ فرضی را مبنی بر اینکه یک متجاوز یک نوع قربانی را می‌پسندد، نباید پذیرفت و همیشه باید درباره هر کسی که سابقه تعرض جنسی دارد، مراقب بود.

این شایعه که "فقط زنان هستند که مورد تجاوز قرار می‌گیرند" و نیز این باور که "همه تجاوزگران مرد هستند" نادرست است. فاجعه مرگ نوجوانی هفده ساله بر اثر تجاوز پنج زندانی در زندان عادل‌آباد فارس در آبان ماه ۱۳۸۴ شاهدهی بر این است که هر دو جنس زن و مرد قربانیان این جنایت خشونت‌بار می‌شوند. حقیقت این است که:

- تعرض جنسی نسبت به مردان نیز می‌تواند اتفاق افتد و اتفاق می‌افتد، و این تعرض تنها بوسیله مردان همجنس‌گرا نیست. تجاوز مربوط به گرایش جنسی نیست. بلکه امر اعمال قدرت و تحت سلطه در آوردن است که در آن قربانی مورد آزار وحشیانه و توهین خفت‌بار قرار می‌گیرد. یک بررسی از کسانی که مرتکب تجاوز شده‌اند نشان می‌دهد که حداقل نیمی از آنان هیچ توجهی به جنس شخص مورد تجاوز نداشته‌اند: آنها هر دو گروه زنان و مردان را مورد تجاوز قرار داده‌اند.
- گرچه اکثر متجاوزین جنسی مرد هستند، گاهی برخی تعرض‌های جنسی

توسط زنان انجام می‌گیرد.

بچه‌هایی که مورد تجاوز قرار می‌گیرند، و اصولاً قربانیان تجاوز، رفتار یکسانی ندارند و از روی ظاهر آنان بسادگی نمی‌توان قضاوت کرد که آیا از بحران درونی رنج می‌برند یا نه. نیز اگر دختر بچه یا پسر بچه چیزی به کسی نگوید، دلیل بر این نیست که او با این عمل موافق بوده است، زیرا:

- کسانی که از تجاوز جان بدر می‌برند، واکنش‌های احساسی متفاوتی در مقابل حمله نشان می‌دهند: آرامش، تشنج، خنده، عصبانیت، بی‌تفاوتی، شوک. هر کسی به نوعی با ضربه روحی حاصل از تجاوز برخورد می‌کند.
- بچه‌ها معمولاً بخاطر دلایل گوناگون چیزی بروز نمی‌دهند از جمله اینکه متجاوز بچه را تهدید می‌کند که کسانی را که بچه آنها را دوست دارد، می‌کشد، و نیز بدلیل شرم، خجالت، و حفظ آبروی متجاوز، احساسات خویشاوندی که با متجاوز دارند، بیم از آنکه مسئولیت بگردن آنها افتد یا مجازات شوند، بیم آنکه کسی باورشان نکند، و نیز ترس از اینکه متجاوز را که ممکن است نقش مهمی در زندگی وی و خانواده‌اش داشته باشد، از دست بدهند.
- در مورد هر دو دسته قربانیان خردسال و بزرگسال تجاوز جنسی، معمول است که پیش از آنکه چیزی به کسی در اینباره بگویند، مدتی صبر می‌کنند و بعد جریان را با کسی در میان می‌گذارند. وقتی که قربانی بچه است، ممکن است این مدت سالها یا دهه‌ها طول بکشد. دلایل متعددی برای اینکار وجود دارد: قربانی ممکن است که این حقیقت را که کسی که مورد اعتماد وی بوده اینکار را با او کرده، انکار کند؛ ممکن است این باور عمومی نادرست را بپذیرد که خود او با رفتارش محرک این عمل بوده؛ یا ممکن است این نگرانی را داشته باشند که مردم دیگر نسبت به این حقیقت چگونه واکنش نشان دهند.

آسیب‌های حاصل از تجاوز

«تجاوز» جنایت خشونت‌باری است که گاه به مرگ قربانی می‌انجامد، گاه باعث خودکشی وی می‌گردد، و در صورت ادامه زندگی، مشکلات جنسی، جسمی و روانی فراوانی را برای وی به همراه دارد. برشمردن همه آسیب‌های حاصل از تجاوز بحثی طولانی و تخصصی را می‌طلبد که در این نوشتار نمی‌گنجد. از این رو، در اینجا اشاره‌ای کوتاه به برخی از این آسیب‌ها می‌شود.

• آسیب‌های جسمانی

تجاوز گاه با چنان خشونتی انجام می‌گیرد که نه تنها عضو جنسی، بلکه دیگر اعضای بدن قربانی نیز آسیب می‌بیند. کودکانی که هنوز به سن بلوغ نرسیده‌اند، بر اثر پارگی در واژن یا مقعد دچار خونریزی می‌شوند. بیشترین شدت آسیب‌های جسمانی در تجاوز به کودکان و یا تجاوزهای گروهی به بزرگسالان مشاهده می‌شود.

• آسیب‌های روانی

آسیب‌های روحی و ضربه‌های روانی ناشی از تجاوز گاه به قدری شدید است که با شدیدترین ضربه‌های روحی برابری می‌کند. بیماری روحی قربانیان تجاوز به عنوان «سیندروم ضربه روحی پس از تجاوز» Rape Trauma

Syndrome مشخص می‌شود. این بیماران گاه برای مدت‌های بسیار طولانی از عوارضی همچون افسردگی، بی‌اعتمادی، بدبینی، زودرنجی، احساس شرم و گناه، درونگرایی، ترس، اضطراب و ناامنی رنج می‌برند. آسیب‌های احساسی و روانی صدمه‌هایی وارد می‌سازد که روند التیام آنها بس درازمدت‌تر از زخم‌های جسمی است.

• آسیب‌های جنسی

تجربه دردآور تعرض جنسی در بسیاری موارد باعث می‌گردد که قربانی لذتی در تجربه جنسی نیابد و آن را گونه‌ای از شکنجه بداند. بدین ترتیب، زندگی جنسی قربانی کاملاً مختل شده و گاه هرگز به حالت عادی باز نمی‌گردد.

• بیماری‌های آمیزشی

هنگامی که تعرض جنسی بدون استفاده از کاندوم صورت می‌گیرد، خطر آلودگی به بیماری‌های آمیزشی و از جمله ای‌ز وجود دارد. «شرم» ناشی از تجاوز مانع از انجام آزمایش و درمان می‌گردد.

• بارداری

زنی که قربانی تجاوز می‌شود، ممکن است که باردار شود. در اینصورت، زن صاحب جنینی در شکم خود می‌شود که نه تنها حاصل یک تجربه دردآور شکنجه جنسی است، بلکه هرگز امکان تشکیل خانواده‌ای مرکب از پدر و مادر برای آینده آن جنین متصور نیست. در عین حال، زن امکان دسترسی به امکانات پزشکی برای سقط جنین را ندارد. بیاد آوریم که سالانه صدهزار زن بر اثر سقط جنین غیربهداشتی (۴) در کشور ما جان می‌سپارند!

• چه باید کرد؟

اولین وظیفه‌ای که پیش روی ماست، این است که باید با انکار و سانسور و تاریکخانه فرهنگی مبارزه کرد. سنت‌های غلط فرهنگی در «خصوصی» شمردن مسائل جنسی نه تنها بطور مستقیم مانع از پیشگیری و کاهش جرم و جنایت می‌گردد، بلکه عامل اصلی عقب‌ماندگی قوانین حقوقی و مقررات اجتماعی بوده و قربانیان تعرض جنسی را از هرگونه حمایت حقوقی محروم می‌دارد. بطور مشخص می‌توان دید که نتیجه چنین فرهنگی از جمله مشکلات و آسیب‌های زیر است:

- گفتگوی موثر در میان اعضای جامعه درباره مفهوم «آزار جنسی» و «تجاوز» وجود ندارد، و از این رو امکان پیشگیری از «آزار و تعرض و تجاوز جنسی» به شیوه آگاه‌سازی عمومی و بویژه آموزش نوجوانان وجود ندارد.
- تابوهای اجتماعی از جمله «احترام به بزرگتر» و «احترام به فامیل» قوی‌تر از عامل «دفاع از خود در مقابل تجاوز جنسی» عمل می‌کنند.
- قربانیان از تعریف جرم و جنایت آگاه نیستند، و به سختی می‌توانند تشخیص دهند که قربانی جرم شده‌اند.
- رابطه جنسی سالم تعریف نگشته و هرگونه رابطه خشونت‌آمیزی در چارچوب شرع روا شمرده می‌شود. خشونت در رابطه جنسی تقبیح نمی‌شود، و

تلاشی در جهت جدا کردن خشونت و تحقیر و توهین از رابطه جنسی انجام نمی‌گیرد. از آنجاییکه اکثر قربانیان فرهنگ خشونت جنسی زنان هستند، چنین فرهنگی در ترویج خشونت بشدت «زن ستیز» است.

• افکار عمومی تعریف جرم و مجرم را ندانسته و غالباً قربانی را شریک جرم تصور می‌کند. قربانی تجاوز و تعرض جنسی غالباً تحت تاثیر فرهنگ اجتماعی خود را مقصر دانسته و دچار شرم و گناه می‌شود و آسیب‌های روحی وی افزایش می‌یابد.

• حقوق قربانیان تعریف نشده و نیز قربانیان از همان اندک حقوق خویش درباره شکایت و درخواست غرامت از تجاوزگر ناآگاه هستند.

• زنان قربانی تجاوز جنسی قادر به پیشگیری از بارداری ناخواسته نیستند (۵)، و در صورت وقوع بارداری، امکان انجام سقط جنین را ندارند (۵).

• تابوی پاره شدن پرده بکارت در جامعه سنتی شانس زنان را برای ازدواج بشدت کاهش داده و زندگی زن از نظر اجتماعی و اقتصادی نیز بشدت لطمه می‌بیند.

• قربانیان تجاوز جنسی قادر به حفاظت از خویش در مقابل بیماری‌های واگیردار نیستند (۶).

• قربانیان تجاوز از راهنمایی و مشاوره روانی، خدمات پزشکی، و حمایت قانونی محروم هستند.

به دلیل شدت سانسور در فرهنگ ما، گفتمان‌های جنسی وقتی که در سطح اجتماعی بطور روشن مطرح نمی‌شود، زیرزمینی شده و در حوزه فرهنگ خشونت و توهین به زن رشد می‌کند. این امر به تبلیغ و رواج هرچه بیشتر خشونت جنسی علیه زنان و کودکان و دیگر افراد آسیب‌پذیر در جامعه می‌انجامد. یکی از وظایف حکومتگران و روشنفکران جامعه در مبارزه با خشونت علیه زنان، پاکسازی فرهنگ جنسی جامعه از خشونت بویژه در میان جوانان است. با تبدیل مساله به یک گفتمان عمومی است که می‌توانیم آن را به عنوان یک معضل اجتماعی تعریف کنیم، و سپس راه چاره موثر اجتماعی برای آن بیابیم.

(۱) تارنمای سازمان بهداشت جهانی

http://www.who.int/reproductive-health/gender/sexual_health.html

(۲) گذشته از «تماس جنسی ناخواسته» که جرم شناخته می‌شود، دسته‌دیگری از رفتارهای جنسی آزاردهنده که حتی عاری از هرگونه «تماس» است، نیز در قوانین امریکا جرم شناخته می‌شود و قابل پیگرد قانونی و مجازات بوده و شاکه می‌تواند ادعای غرامت نماید. این دسته از رفتارهای جنسی ناخوشایند که «آزار جنسی» **sexual harassment** نامیده می‌شود، شامل رفتارهایی است که بر اساس «جنس» انجام می‌شود و در دسته‌بندی جرائم «تبعیض جنسی» قرار می‌گیرد. بطور نمونه، رفتار یا کلمات ناشایست مردی که در مقابل زنی انجام شده و محیط کار یا تحصیل را برای آن زن ناخوشایند می‌سازد، یا پیشنهاد جنسی رئیس اداره به زنی شاغل در محیط کار که با وعده

ارتقای موقعیت کاری آن زن همراه است، جزو «آزارهای جنسی» محسوب می‌گردد.

(۳) در تهیه این مقاله از آمار و ارقام موجود بر روی اینترنت درباره این پدیده در جامعه امریکا و از جمله منابع زیر استفاده شده است.

<http://www.ibiblio.org/rcip/vb.html>

<http://sexualviolence.uchicago.edu/mythsandfacts.shtml>

<http://www2.ucsc.edu/rape-prevention/statistics.html>

<http://www.rainn.org/statistics/index.html>

<http://helpandhealing.org/MythsFacts.htm>

<http://www.feminist.com/antiviolence/facts.html>

<http://www.answers.com/topic/rape>

<http://www.rapevictimadvocates.org/trauma.html>

(۴) "مرگ صدهزار مادر ایرانی بخاطر ممنوعیت سقط جنین" کانون زنان

ایرانی/ حمید عسگری نژاد - <http://zanan.iran->

emrooz.net/index.php?/zanan/more/4222

(۵) در صورت مراجعه به مراکز پزشکی ظرف ۷۲ ساعت پس از تجاوز، می‌توان از بارداری ناخواسته جلوگیری کرد و خطر آلودگی به ویروس ایدز را کاهش داد.

روز جهانی زنان روزی است برای تامل درباره ی آنچه که هنوز زنان را در زندگی اجتماعی و فردی گامی از مردان عقب نگاه داشته است. در تلاش برای رسیدن به روزی که زنان و مردان شهروندانی با حقوق برابر در همه کشورهای جهان باشند، بیاد داشته باشیم که آنچه زنان را عقب نگه داشته در حقیقت جامعه بشری را عقب نگه داشته است. نگاهی به یک سری از موانع نرم و نامرئی بر سر راه زنان نشان می دهد که واژه های سرکوب کننده ای که در قالب فحش "ناموسی" بیان می شود، بر علیه مردان نیز بکار گرفته می شود و واژه های سرکوبگری است که با فرهنگ دمکراسی و حقوق بشر بشدت تناقض دارد.

امروزه استفاده از فحش های ناموسی تنها در کوچه و بازار و توسط مردم عوام نیست، بلکه به عنوان یک ابزار سرکوب موثر توسط عوامل حکومتی و مدافعان مردسالاری بطور سیستماتیک مورد استفاده قرار می گیرد. ولی ما می توانیم این ابزار سرکوب را بی تاثیر سازیم. نقش واژه ها به عنوان موانع بر سر راه رشد و پیشروی زنان بسیار جدی بوده و هست. زنی را که در سرتعظیم در مقابل مردسالاری فرو می آورد، "نجیب"، و زنی را که شهادت آن را می یابد که در مقابل دیگران از حقوق خود حرف بزند، "سلیطه" می خوانند. (۱)

جالب اینکه "ناموس" که در اصل واژه ای یونانی به معنی قانون است، در فرهنگ ما مفهوم هنجارهای پذیرفته شده در رفتار اجتماعی مربوط به رابطه زن و مرد و روابط جنسی را به خود گرفته است. ناموس به گونه ای بار ارزشی و اخلاقی در زمینه رفتار جنسی را دربر دارد. به همین دلیل است که ناموس به عنوان بهانه و انگیزه اعمال بدترین خشونت ها به نام غیرت بکار گرفته می شود (۲).

در همین راستاست که فحش های ناموسی نیز که اشاره به زیرپاگذارده شدن ارزش های اخلاق جنسی دارد، به عنوان ابزار اعمال خشونت روانی به کار گرفته می شود. نمونه های فحش ناموسی را همه ما در زندگی شخصی خویش دیده و شنیده ایم. چند روز پیش نامه ای از طریق اینترنت از فردی به نام رامین مهرآئینی دریافت کردم که سرشار از توهین های رکیک بود. جالب این است که آقای رامین مهرآئینی خود را متخصص علوم اجتماعی دانسته و مقاله های مفصلی در دفاع از اخلاقیات جامعه که در معرض "خطر فمینیسم" قرار دارد نوشته است، از جمله: تاملی در فمینیسم یا مکتب اصالت زن و نقش آن در گسترش فساد اجتماعی و فروپاشی خانواده (۳)، عارضه زن زدگی، پرتگاهی برای خانواده و جامعه (۴)، و در نکوهش زنان مدرن (۵).

مهم است توجه کنیم که اکنون فحش ناموسی توسط حکومت و بعنوان یک ابزار سرکوب زنان و مردان بکار گرفته می شود.

عبدالله مومنی در نامه خویش به رهبر حکومت درباره شکنجه هایی که در زندان در مورد وی اعمال شده از دردناک بودن شکنجه روانی فحش ناموسی سخن می گوید: "تخصص بازجوی نظام جمهوری اسلامی و به اصطلاح سربازان گمنام امام زمان در استعمال الفاظ رکیک و فحش های ناموسی - رکیک ترین فحش هایی که به هیچ عنوان در این نامه نمی توان به آن اشاره کرد و حتی برای اولین بار در عمرم به گوشم می خورد- برای ام تجربه دردناکی بود." (۶)

کسانی که به آقای عبدالله مومنی و دیگر مبارزان در زندان ها و شکنجه گاه ها توهین می کنند، مسئولین و کارمندان رسمی دستگاه حکومتی هستند و مثل آقای مهرآئینی که خود را حافظ اخلاق جامعه می داند، خود را حافظ و مدافع نظام دانسته و به گفته آقای مومنی، "آنان بصورت مداوم بر این نکته پای می فشردند که ما به پشتوانه ی رهبری از هرگونه برخوردی برای رسیدن به هدف استفاده می کنیم و هیچ خط قرمزی برای رسیدن به اهداف خود نداریم و استفاده از هر روشی برای وادار سازی افراد و منتقدین به پذیرش القانات بازجویان در راستای حفظ نظام را مشروع بلکه واجب می دانستند." (۶)

لباس شخصی ها نیز در استفاده از این ابزار خشونت استاد هستند. در فیلمی که از آزار فائزه هاشمی گرفته شده می بینیم که از واژه های "فاحشه" و "جنده" به عنوان ابزار خشونت استفاده می شود. (۷)

جالب این است که ما ایرانی ها از اصطلاح فحش "خوردن" استفاده می کنیم، مانند ضربه خوردن! که بیانگر میزان تاثیرگذاری این شیوه از خشونت کلامی است.

همانطور که نامه عبدالله مومنی به رهبر بیان می دارد، این ابزار سرکوب اکنون تبدیل به یک شیوه رایج شکنجه شده است که دیگر نه فقط بر علیه زنان، بلکه بر علیه بسیاری از مبارزان دمکراسی خواه بکار گرفته می شود و به نظر می رسد که این ابزار بشدت موثر است بطوریکه به گفته وی، " البته بعدها متوجه شدم که این حربه و شیوه کثیف بیت الغزل بازجویی از زندانیان سیاسی پس از انتخابات به ویژه چهره های سرشناس بوده است." (۶)

می توان تصور کرد که افرادی مانند فاطمه کروبوی و زهرا رهنورد، میرحسین موسوی و مهدی کروبوی هم اکنون با چنین خشونت هایی روبرو هستند چرا که حکومت هنوز ترجیح می دهد خشونت فیزیکی به کار نبرد تا ردپایی از خشونت خود به جای نگذارد و به احتمال زیاد خشونت روانی و تهدید بیشترین کاربرد را در مقابله با مبارزین دارد.

تنها راه یاری رسانی به مبارزینی که در معرض اینگونه شکنجه های روانی قرار می گیرند، بی اثر کردن این ابزار شکنجه روانی و بی اثر کردن آن است.

با این شیوه سرکوب چگونه می توانیم مقابله کنیم؟

پرسش این است که راه بی اثر کردن این شکنجه روانی چیست؟

ابتدا، باید فحش ناموسی را بشناسیم، و بدانیم که چگونه اثر می کند تا بتوانیم آن را بی اثر کنیم. در شناسایی این واژه ها باید تا بدانجا پیش برویم که بدانیم چرا این واژه ها تا این حد موثر است که نه تنها بسیاری از زنان ترجیح می دهند با این واژه ها روبرو نشوند، بلکه مرد مبارزی مانند عبدالله مومنی نیز این واژه ها را جزو شدیدترین شکنجه ها می یابد و بخش عمده ای از نامه خود را به توضیح آنها اختصاص می دهد(۶).

آیا فحش های ناموسی در حد شکنجه روانی از ویژگی های فرهنگ انسانی است، یا ویژگی فرهنگ ماست؟

فحش ناموسی یا در حقیقت توهین های مربوط به رفتار جنسی مانند همه فحش های دیگر در میان مردم جوامع دیگر نیز برای توهین و تحقیر بکار برده می شود. این فحش ها برای خردکردن شخصیت طرف، یا بیان میزان خشم و عصبانیت، و یا همزمان به هردو منظور بکار گرفته می شود.

اما در فرهنگ ما ویژگی فحش ناموسی این است که فقط به عنوان "فحش" برای توهین و تحقیر بکار نمی رود، بلکه نقش "تهمت" را دارد. فحش ناموسی در فرهنگ ما در حقیقت «تهمت ناموسی» است. و بازجوها جمهوری اسلامی تا بدانجا پیش می روند که این تهمت را به شکل بسیار مشخص و حتی با ذکر جزئیات مطرح می کنند.

اگر بازجوی جمهوری اسلامی به یکی از آن دو مرد امریکایی که در زندان جمهوری اسلامی بسر می برند، چنین فحش های ناموسی به زبان انگلیسی بدهد، فکر می کنید چه اتفاقی می افتد؟ به احتمال زیاد آن دو نفر امریکایی گیج می شوند و منظور بازجو را که درک نمی کنند، هیچ، احتمالاً به سلامت ذهنی آقای بازجو هم شک می کنند. اتهام های سیاسی و حتی جاسوسی را به خوبی درک می کنند، اما اتهام ناموسی را نمی فهمند و بار منفی آن را به عنوان "اتهام" درک نمی کنند.

البته زیرپا گذاشتن ارزش های اخلاق جنسی در هر جامعه ای می تواند پیامدهای زیانبار برای فرد داشته باشد. از جمله ارزش های اخلاق جنسی، محترم شمردن چارچوب ازدواج و رابطه جنسی دائمی با یک فرد است. امروزه تقریباً در همه فرهنگ ها خیانت جنسی به همسر یا شریک جنسی دائمی مذموم شمرده می شود. افشای چنین خیانتی می تواند به ازدست دادن شغل و موقعیت اجتماعی بیانجامد، گرچه مجازات قانونی ندارد.

از این رو، صحنه سازی خیانت، مانند آنچه که عبدالله مومنی تعریف می کند که بازجوها تهدیدش کرده اند که "فاحشه ای را در دادگاه می آوریم تا علیه تو اعتراف کند و بگوید که رابطه نامشروع با تو داشته است" همه جا به عنوان ابزار فشار وجود داشته و شیوه ای است که حکومت ها هم از

آن استفاده می کنند.

اما نکته اینجاست که در فرهنگ ما گذشته از تهدید به افشای خیانت جنسی، از فحش های ناموسی هم به عنوان تهمت فردی و یا اتهام جنسی کارایی دارد.

چرا فحش ناموسی در فرهنگ غربی کارایی ندارد اما در فرهنگ ایرانی شکنجه روانی است؟
اول از همه ببینیم که فحش ناموسی چیست؟

فحش ناموسی معمولاً صفتی فاعلی یا مفعولی در زمینه رفتار جنسی است که به فرد اطلاق می شود. فحش به مردان شامل بکار بردن این صفت ها در مورد زنانی که خویشاوند درجه یک و ی هستند نیز می شود چرا که همسر و خواهر و مادر و دختر به اصطلاح "ناموس" مرد شمرده می شوند و مرد مسئول آموزش و مراقبت از رفتار جنسی آنها به حساب می آید (۲).
در فرهنگ ما نه تنها حقوق فردی تعریف نشده، بلکه معنای نادقیق "ناموس" (۲) پررنگ تر از هر مفهوم مربوط به حقوق فردی است!

بویژه حقوق جنسی فرد در فرهنگ ما هنوز معنا ندارد و از نظر قانونی مورد حمایت قرار نمی گیرد. شرع و قوانین شرع است که روابط فردی و حقوق جنسی را تعریف می کند. مرد با جاری شدن صیغه ی عقد صاحب همه گونه حقوق جنسی نسبت به بدن زن می شود. حتی تجاوز به یک دختر بچه در چارچوب صیغه اشکالی ندارد. ولی رابطه جنسی دو فرد بالغ با توافق طرفین اگر بدون جاری شدن صیغه باشد، مستوجب مجازات بدنی است. بویژه برای زن حقوق جنسی تعریف نمی شود و زن ابزار لذت جنسی مرد است. مجازات های مربوط به رفتار جنسی شامل شدیدترین مجازات های جسمانی، از شلاق گرفته تا اعدام و سنگسار، می شود. به بیان دیگر، جامعه بیشترین حساسیت را در مورد تخطی از مقررات رفتار جنسی نشان می دهد.

این همه حساسیت نسبت به رفتار جنسی از کجا سرچشمه می گیرد؟

در جامعه قبیله ای چنین بود که مرد باید از زن و مایملک خود دفاع می کرد و کسی را که مایملک او را می دزدید، دست می برید و کسی را که زن او را می دزدید، یا به خواهر یا دخترش تجاوز می کرد، سر می برید. اگر زن در رابطه نامشروع نقشی داشت، مستحق مجازات مرگ بود. جامعه هم از حق مرد در اعمال چنین مجازات هایی دفاع می کرد. قوانین اسلامی کشور ما هنوز هم به همان سنت قبیله ای از چنین مجازات هایی دفاع می کند.

رابطه نامشروع اگر بدون مجازات گذارده می شد، بیانگر بی عرضگی مرد و "بی ناموسی" او و عدم پایبندی او به قوانین و سنت های قبیله بود.

"بی ناموسی" نظم جامعه را به هم می ریخت چرا که در دورانی که قوانین حقوقی و دستگاه قضائی و اجرائی و نظم و امنیت اجتماعی وجود نداشت، برقراری نظم جامعه با سنت های خشن قبیله ای و دفاع از "ناموس" معنا می یافت. مردی که از ناموس خود دفاع نمی کرد، به اندازه

مردی که به "ناموس" تجاوز می کرد، محل نظم جامعه بود. در نتیجه چنین مردی شایسته شهروندی نبود و از جامعه طرد می شد.

هر مردی باید یک تنه نقش دادستان و قاضی و پلیس و مامور اجرای مجازات و حتی جلاد را در مورد خانواده و متجاوزین به حریم خانواده ایفا می کرد. قبیله در ایفای چنین نقشی پشتیبان مرد بود و به او حقوق کامل می داد و در صورت نیاز او را کمک می کرد.

فحش ناموسی در حقیقت اتهامی بود که به معنای سرپیچی از قانون قبیله مطرح می شد و در حقیقت عنوان درخواست طرد یک فرد از جمع را به خاطر اینگونه سرپیچی داشت. فحش ناموسی هم در مورد کسی که به حریم ناموس تجاوز کرده و هم در مورد مردی که توان دفاع از حریم ناموس را نداشته به یکسان بکار برده می شد.

بدین ترتیب در فرهنگ قبیله فحش ناموسی نه فقط یک حرف زشت مثل فحش های دیگر، بلکه تهمتی جدی بود که اگر واقعیت می داشت، باعث سرافکنندگی و شرم فرد بود و به طرد او از قبیله می انجامید. چه بسا فرد در دفاع از خود و برای پذیرفته شدن مجدد در جمع باید دست به قتل می زد و خون می ریخت، یا خودکشی می کرد و یا سر به بیابان می گذاشت.

از این رو، واکنش فرد در مقابل فحش ناموسی در حقیقت واکنش در مقابل یک تهمت است. هنوز یک فرد ایرانی در مقابل فحش ناموسی چنان واکنش نشان می دهد که گویا در مقابل اتهامی جدی از سوی جامعه قرار گرفته و باید از خود دفاع کند.

اما امروزه در جامعه نظم و امنیت اجتماعی وجود دارد، پلیس و دادگاه و قانون هست که از امنیت هر زن و مردی دفاع کند. دفاع از حریم خانواده دیگر به عهده ی مرد خانواده نیست، و حریم حقوق فردی دارای اهمیت است و توسط نهادهای دولتی و اجتماعی تضمین می شود. چرا هنوز "ناموس" نقشی تا بدین حد با اهمیت و جدی ایفا می کند؟ چرا هنوز فحش ناموسی یک اتهام جدی به فرد تلقی می شود؟

یک بخش از قضیه این است که دادگاه و قانون و پلیس ما هم هنوز به "ناموس" اهمیت می دهد و از آن دفاع می کند و حتی به قتل های ناموسی هم مشروعیت می بخشد. (۲)

بخش دیگر قضیه این است که فرهنگ ما بشدت سنتی و کهنه است و پابپای دمکراسی خواهی ما رشد نکرده است. دمکراسی یعنی احترام به حقوق فردی تک تک افراد جامعه، یعنی اینکه هر کسی صاحب حقوق فردی و از جمله بدن خودش است. یعنی اینکه ساختار و نهادهای جامعه و قوانین آن از حقوق فردی هرکسی دفاع می کند و نیازی به این نیست که مرد خانواده نقش پلیس و آژان و جلاد را بازی کند.

در بزرگداشت روز جهانی زنان بایم به یاری همه زنان و نیز مردان مبارز و دربند و زندان و تحت شکنجه برویم و آنها را از خشونت فحش های ناموسی برهانیم.

چگونه می توانیم شکنجه روانی فحش های ناموسی را بی اثر سازیم؟
به سادگی بپذیریم که جور دیگر باید دید!
به زنان به عنوان شهروندانی دارای حقوق بشر برابر با مردان نگاه کنیم. واژه "ناموس" را کاملا
بی معنی تلقی کنیم تا در فرهنگ ما فحش ناموسی هرگز به عنوان تهمت به کار گرفته نشود و
ابزار شکنجه روانی در دست هیچکس نباشد.

(۱) عملکرد واژه ها در سرکوب زنان: «نجیب» و «سلیطه»، در دو بخش، نوشته سهیلا وحدتی

www.soheila.org

www.soheila.org

(۲) غیرت در لباس قانون: قتل های ناموسی حکومتی و خانوادگی، نوشته سهیلا وحدتی

www.soheila.org

(۳) تاملی در فمینیسم یا مکتب اصالت زن و نقش آن در گسترش فساد اجتماعی و فروپاشی
خانواده، نوشته رامین مهرآئینی

www.aftab.ir

(۴) عارضه زن زدگی، پرتگاهی برای خانواده و جامعه، نوشته رامین مهرآئینی

www.aftab.ir

(۵) در نکوهش زنان مدرن ، نوشته رامین مهرآئینی

www.aftab.ir

(۶) نامه ی عبدالله مومنی به رهبر حکومت

www.akhbar-rooz.com

(۷) ویدئوی مربوط به فحاشی به فائزه هاشمی رفسنجانی در شهرری (شاه عبدالعظیم) در هنگام
بازگشت از مراسم ختم یکی از بستگان

www.youtube.com

ارزش چیست و ارزش ها کدامند؟

پاسخ آقای حسن مکارمی به پرسش های شهلا بهار دوست

• آنچه در زندگی گروهی و فردی حائز اهمیت است آن ارزشهای ژرف پنهان شده در نمادهایی هستند که بنیان هویت فردی و اجتماعی را میسازند. کار زیر بنایی ما در رابطه با خود و دیگران و جامعه، همین شناخت نمادهایی است که ارزشهای پنهان را بر دوش خود حمل میکنند ...

سخنی با خوانندگان

مدتها بود که لازم می دیدم به مقوله ارزش از جنبه های گوناگون (اقتصادی، جامعه شناسی، فلسفی، روانشناسی) پردازم و نظریات متخصصان ایرانی را پیرامون این موضوع برای خوانندگان جمع آوری کنم اما کمبود وقت برای خودم و عزیزان مانع بود تا این امر آغاز شود. با خبری که چندی پیش در سایتها خواندم مبنی بر به آتش کشیدن دفتر یک روزنامه در پاریس و خبرهای دیگری چون تجاوز، قتلهای ناموسی، فقر و ... که هر روز در صفحات روزنامه ها و سایتها به تکرار می آیند بر آن شدم تا بیشتر این بحث را به عقب نیاندازم و با طرح سوالات زیر وارد گفتگو با دست اندرکاران شوم تا شاید زمینه فراهم شود تا با پیگیری شما و متخصصین به شناخت بهتری دست پیدا کنیم.

در عین حال تقاضا و تلاش شده که تا حد امکان از زبانی ساده و قابل درک برای همگان در پرسشها و پاسخها استفاده شود تا مخاطبان بیشتری را در بر بگیرد و بخش وسیعتری را به پیگیری وارد کند.

سوالات زیر برای عزیزان متخصص در زمینه های گوناگون که در بالا نام برده شده است ارسال گردیده و پاسخها به ترتیب دریافت در اختیار شما قرار می گیرد.

شهلا بهار دوست

هامبورگ، دوشنبه ۲۳ آبان ۱۳۹۰ - ۱۴ نوامبر ۲۰۱۱

۱- ارزش چیست؟

۲- ارزشها کدامند؟

۳- ارزشها چقدر در زندگی فردی و اجتماعی نقش ایفا می کنند؟

۴- روانشناسی، جامعه شناسی، فلسفه، اقتصاد به آنها چگونه می نگرند؟

۵- اگر ارزش ها آسیب ببینند و یا از بین بروند چه اتفاقی می افتد؟ (تاثیراتش بر فرد و

اطرفیانش)

ارزش چیست؟

آنچه که مولد حرکت است و با آن میتوان پیروزی یا شکست را سنجید. سر فصل مجموعه ای هماهنگ از رفتارها، آرزوها، نیازها، میلها و گفتارهایی که آدمی به تنهایی، در خانواده و در جامعه حضور خود را با آنها میسازد. ارزشها پیش از هر پدیده ای فرهنگی اند. انسان سخنگو، انسان اجتماعی پس از تولد در فضای فرهنگی، خانواده، قبیله، محله، شهر با مجموعه ای از ارزشها رشد مییابد.

ارزشها کدامند؟

ارزشها به دو گروه، بایدها و نبایدها تقسیم میگرددند پایه ارتباط هر فرد با خود و جهان خویش اند. بیشتر در نا خود آگاه آدمی، از تولد تا نوجوانی، ارزشها از سویی داد و ستد ارتباطی از سوی دیگر هویت فرد را میسازند، چون کوهی از یخ که بخش بزرگ آن در ناخود آگاه پنهان است.

آنچه در زندگی گروهی و فردی حائز اهمیت است آن ارزشهای ژرف پنهان شده در نمادهایی هستند که بنیان هویت فردی و اجتماعی را میسازند. کار زیر بنایی ما در رابطه با خود و دیگران و جامعه، همین شناخت نمادهایی است که ارزشهای پنهان را بر دوش خود حمل میکنند. ارزشهای پنهان در فرهنگ هر مجموعه آدمی را از راه بررسی نمادهای رفتاری، دیداری و گفتاری میتوان شناخت و ارزشهای ژرف هر آدمی را نیز با مراحل روانکاو، تا حدودی طولانی. شاید بتوان با مشاهده عمیق آدمی از دور زمانها به ارزشهای مشترکی دست یافت که از تفسیر و تعبیر مذهبی، ایدئولوژیکی مبرا باشند. این ارزشها را انسانی بنامیم. زیگموند فروید، در بیان کشف خود، ناخود آگاه، دو ارزش پایه ای را مطرح میسازد: ممنوعیت کشتن دیگری و ممنوعیت همخوابگی با محارم. این هر دو ارزش با یکدیگر نسلها را ایجاد کرده و به ادامه آنها یاری میرسانند. سپس در طی صدها هزار سال، آدمیان، با توجه به شرایط مکانی و زمانی خود، ارزشها، بایدها و نبایدهایی را ساخته اند که پنهان یا آشکار اساس هویت فردی فرهنگی آنها را ساخته است. گاه با حضور یا شیوع یک مذهب، جهان بینی یا تداخل فرهنگها این مجموعه ارزشها به خود نامی میدهند و ماندگار تر میشوند.

شاید تنها ارزشی که بر انسان ۱۳ میلیاردی تا کنون حاکم بوده است، همان احترام پنهان و آشکار

به تداوم نسل و حضور آدمی است در جهان . هیچ اندیشه ، مذهب ، فرهنگی به از میان بر داشتن انسان نیاندیشیده است . و در مقیاس حیات و بیش از سه میلیارد سال حضورش، تنها ارزش ، مقاومت حیات در مقابل مرگ بوده است . هر روز حیات خود را در مقابل مرگ حیات مستحکم تر میسازد.

ارزشها چقدر در زندگی فردی و اجتماعی نقش ایفا می کنند؟

ارزش ها پیدا و پنهان پایه هویت فردی و اجتماعی ما را میسازند، بی آنها نه آدمی آدم است و نه جامعه، جامعه . این ارزش ها بر دوش زبان، گویش، شعر، امثال، روایات ، اسطوره ها ، قصه ها ، جشنها ، مراسم سنتی ، آموزشها .. حرکت کرده و چرخش و نظم جامعه هفت میلیاردی ما را میسازند. به همین دلیل است که تغییر ناگهانی ارزش ها به آسیب های فردی و جمعی منجر میگردد. اگر چه میتوان سندی چون اعلامیه جهانی حقوق بشر را مبنای مشترکی انگاشت که ، نسل آدمی را به گونه ای به ارزش های پایه ای مشترکی رهنمود میسازد ، ولی این گوناگونی فرهنگها و ارزش های نهفته در آن هاست که سرعت دستیابی و همه گیر کردن این اصول را رقم میزنند نه اراده سیاسی به تنهایی .

روانشناسی، جامعه شناسی، فلسفه، اقتصاد به آنها چگونه می نگرند؟
- اگر ارزش ها آسیب ببینند و یا از بین بروند چه اتفاقی می افتد؟ (تاثیراتش بر فرد و اطرافیان)

در این دو مورد ، در مقاله زیر بدینگونه پرداخته ام:

راهیابی ارزش های انسانی از نسلی به نسلی

(چگونه، چه کسانی و چرا ارزش ها از نسلی به نسلی می روند؟)

پرسش نخست این است که آیا خود بر ارزش گذاری های مان آگاهیم یا نه؟ گرچه به ظاهر در جامعه، ارزش ها را ما انسان ها به یکدیگر می رسانیم، ولی در ژرفا این «ناخودآگاه» است که این مهم را بردوش دارد. تجربه حضور «ناخودآگاه» چون جایگاه روانی- نه چون غیر خودآگاه یا ناخودآگاه- جدای از ارزش تئوریک خود، با منطق ویژه خود (منطق ناخودآگاه) به ما فروتنی، پذیرش حضور دیگران، همزیستی با مخالفان را می آموزد. گاه که به نهاد پنهان خویش به کارکرد این ناخودآگاه و آنچه در آن نهفته است آگاهی بیش تری می یابیم، به رنجوری ها، دیگرگونی ها، غنا و بزرگی های دیرگان بهتر پی می بریم.

آنچه ما را از تردیدهای روزانه در به کارگیری ارزش های غیر انسانی و غیر اخلاقی باز می دارد بر پایه های استواری ایستاده است که در نهاد ما رقم خورده است.

پذیرش دیگران می‌بایست در ژرفای ما نشسته باشد، همیشگی باشد و زنده. این پذیرش ژرف به‌گمان من به پندار و گفتار و کردار ما هماهنگی خواهد داد که در زندگی هرروزه به نمایش گذاشته خواهد شد. این پذیرش به چه چیزهایی وابسته است؟

۱- در نخستین پایه، فرد به ارزش‌های خود چون یکی از مجموعه ارزش‌ها می‌نگرد نه چون ارزشی یگانه، یکتا، بی‌مانند، برتر و همیشگی.

۲- سپس فرد به نسبی بودن ارزش‌های خودآگاهی می‌یابد. می‌داند که این ارزش‌ها از زمان و مکان به‌دور نیستند. همیشگی جاودانی و همه‌جایی نیستند. در شناخت جهان پیرامون خود هنوز راز و رمز نکته‌های فراوانی است که نمی‌دانیم و شناخت اینان در راهند. این شناخت‌ها می‌توانند ارزش‌های ما را هرروزه دگرگون کنند.

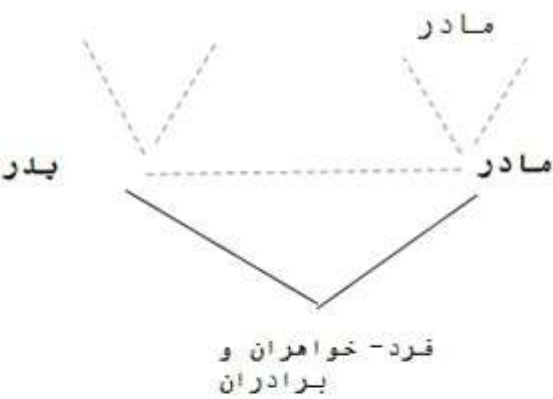
۳- سه دیگر، پیوند و پیوستگی ارزش‌های گذشته، اکنون و آینده است. چون آدمیان را تاریخ فرهنگ و شناختی است که آینده‌ای داریم. ارزش‌ها خود در تاریخ زندگی فرهنگی ما شکل گرفته‌اند و پیوستگی تاریخی و مفهومی این ارزش‌ها به هماهنگی شناخت و راهیابی اینان در میان نسل‌ها کمک می‌کند.

۴- پذیرش ارزش‌های دیگران تنها به مفهوم عدم دشمنی، عدم پذیرش حضور این ارزش‌ها نیست، بلکه باید به جایگاهی پای گذاریم که دیگران، ارزش‌ها و اندیشه‌های اینان را در مقام رقبای هم‌مطراز و هم‌جایگاه و هم‌ارزش خود بشناسیم و به‌گونه‌ای دو پرداخت اختلاف- احترام در هم‌سوی یکدیگر پای بردارند چون دو پرداخت برادری- تساوی.

۵- پذیرش دیگران، پذیرش اختلاف است. «من» هستم چرا که «دیگری» هست و این من و دیگری در یک جایگاه، آزادی و اجبار هر یک دیگری را تعریف می‌کند. این «دیگران» هستند که مرا می‌سازند. فردیت، اختلاف از سویی و ارزش‌های جمعی از سوی دیگر.

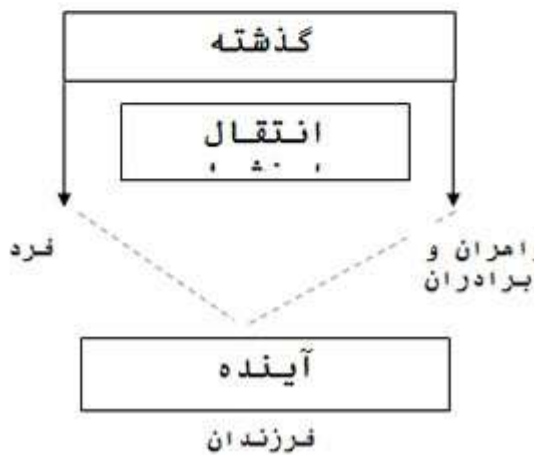
«ناخودآگاه» با گفتار دیگران و به‌ویژه در کودکی، گفتار پدر، مادر، خواهران و برادران ساختار می‌یابد. این گفتار است که نخستین روابط عاطفی، محبت، کینه، حسادت، احترام به قانون را در ناخودآگاه شکل می‌دهد. «ناخودآگاه» گنجینه واژه‌های دریافت شده است و چگونگی ارتباط این واژه‌ها ساختاری چون زبان دارد. واژه‌های رها شده پیرامون کودک، حتی پیش از تولد او، زنجیره‌وارهای را می‌سازند که مبنای پایه‌ای ساختار ناخودآگاه را می‌بندد. زنجیری که از یک‌سوی گذشته را به آینده می‌پیوندد (در ژرف) و از سوی دیگر فرد را به خواهران و برادران و دوستان

(در سطح) (تصویر یک)



۶- پذیرش دیگران، به‌گونه‌ای سخن گفتن است با گوش‌های باز، گوش‌هایی که در یک زمان هم سخن دیگری را می‌شنود و هم سخن خویش را، چون گوش‌های پیگیر و مستمر. چون گوش‌ها فرادادن به آرزوها و امیال پنهان و ژرف و درونی خویش و در همان زمان شنیدن این آرزوها و امیال در دیگری. فرد آدمی در رفت و بازگشتی است همیشگی میان نهاد ژرف خودخواه و خوداندیش و گرفتار خویش و من برتری که میوه اخلاق و فرهنگ و آموزش‌های اجتماعی اوست. بنا بر این فرد، چندگانه است چون دیگران. پذیرش دیگران، به‌گونه‌ای، پذیرش این چندگانگی در خود و در دیگران است. چندگانگی پویانده.

همین رابطه در راه‌یابی ارزش‌ها وجود دارد:



۷- پذیرش دیگران. باور بر این مفهوم است که ارزش‌های ما از خواهران و برادران، از زمان‌های بسیار دور تا به این‌جا رسیده‌اند و درس بزرگ تاریخ تمدن انسانی درس صبر و متانت و بردباری و حکمت است. ارزش‌ها و اصول در طول زمان خود را برجای می‌نشانند و تثبیت می‌کنند. زندگی قدیم است.

۸- پذیرش دیگران. یگانگی در چندگانگی است. فردی در میان دیگران. همان‌گونه که گنجینه دانسته‌های ما، واگذاشته تمامی آدمیان است برای ما و فرزندان ما. اگر امید کوچکی بر دریافت و شناخت هستی است، این امید در آینده است نه در گذشته. دو شاخه‌تر و آنتی‌تر در شناخت به دو شاخه گذشته و آینده نیازمند است. پدیده‌ها و ارزش‌های شناخته شده پدران ما در دل واژه‌ها و زبان و گفتار و نمادها به‌ما رسیده‌اند. روزی این دانسته‌های ناخودآگاه پنهان در واژه‌ها از ناخودآگاه به آگاهی ما خواهند رسید.

۹- ارزش‌گذاری بر دیگران نوعی هماهنگی درونی هرکدام ماست. چون نرم سنگ‌های کف رودخانه‌ها که عبور آب روان صدها هزار ساله آن‌ها را صاف و یکدست کرده است. در درون هر فرد ارزش‌های برجا مانده هزاران ساله‌ای وجود دارند که ذره‌ذره ساخته و پرورده شده‌اند.

۱۰- پذیرش دیگران به‌گونه‌ای گرمی داشتن تداوم است. در طول تکامل و مراحل آن نه اولین روز وجود دارد نه آخرین روز. همه‌چیز در نوعی حرکت و پیوستگی است. نگاهی یگانه به فرهنگ آدمی داشتن. چون انگاشتن فرهنگ‌های گوناگون که ریشه در یک فرهنگ مشترک آدمی دارد. همه از یک پدر و مادر فرهنگی زاده شده‌ایم و ارزش‌های نهانی و ناخودآگاه پنهان در واژه‌ها و نمادها از آن همه است و از آن هیچ‌کس نیست. هر فرد آدمی چون موزه‌ای باستان‌شناسی

در درون ژرف خود، نهادها و واژه‌های فرهنگی نسل‌ها را به دوش می‌کشد. دردها، شادی‌ها، تجربیات پدران ما، زندگی اینان در برخورد با واقعیت در هر انسان ناطق حک شده است. هیچ مذهب، جهان‌بینی، هیچ فرهنگ و هیچ گروهی از آدمیان امروزه نمی‌تواند خود را سازنده و مخترع واژه‌ها و نمادها و زبان‌ها بداند. روانکاوی بالینی و پژوهش‌هایش بر ساختار واژه‌ها و نمادها گواه بر آنست که: هر فرد آدمی در مقابل زبان و واژه و ساختار ناخودآگاه برابر است و همه به‌گونه‌ای برابر آزادیم که از این دریای شناخت سود بجویم. دسترسی به شناخت کارکرد «ناخودآگاه» یا تجربه دستیابی به این کارکرد شناخت «این بیگانه» درون ما یک‌بار برای همیشه خود را با دیگری در یک پایه و در یک ارزش قرار می‌دهد. دوست داشتن دیگری چون خود. دیگری نزدیک به خود همان هماهنگی یافتن و پذیرش بیگانه‌ای در خود است.

لینک منبع:

<http://www.akhbar-rooz.com/article.jsp?essayId=41682>

مبارزه با مهریه را آغاز کنیم نویسنده مگری

مهریه بردگی مادام العمر و نقض آزادی است. زنان امروزه کوشا توانا هستند و به استقلال رسیده اند و نیازی به مهریه و سر سپردگی ندارند. مهریه یعنی من تنم را برای تمامی عمر به تو می فروشم و مالکیت خود را تمام و کمال به تو می دهم. مهریه را نپذیریم و دست رد به این سنت زن ستیز بزنیم. هنگامی که مهریه را نپذیریم، می توانیم حکومت مردسالاری را بر زندگیمان از بین ببریم. یک سکس سرور که به جنس مخالف سرویس جنسی ارایه می کند هم حاضر نیست که برای تمام عمر در بردگی کسی باشد، حال چگونه است که زنان ایرانی، مهریه را می پذیرند؟

مهریه امتیازی مثبت یا منفی به زنان؟

در این نوشتار کوتاه سعی دارم به صورت فشرده مسئله مهریه را مقداری باز کنم تا بدانیم مهریه برای زنان امتیاز است یا بی حقوقی.

قیمومیت یا به زبان ساده تر مالکیت بر زنان، سر آغاز این مقوله مهم است که متاسفانه هرگز با نگاهی ریزبینانه به آن نپرداخته ایم. در بینش پر چالش اسلامی، زنان از بدو تولد تا هنگام مرگ تحت تکفل مردان هستند (پدر، برادر، شوهر، عموم...) و در شریطی که این افراد وجود فیزیکی نداشته باشند این قیمومیت به دولت اسلامی ارجاع میگردد! حال ببینیم مهریه کجای این زد و بند مادی و معنوی قرار گرفته است، زمانی که دختری می خواهد با انتخاب خود یا به توصیه فامیل با پسری ازدواج کند معامله ای به وقوع می پیوندد، معامله یا داد و ستدی رایج که همه ما به نوعی تجربه آن را داشته ایم. داد و ستدی که قیم دختر (همان جنس نر خانواده دختر یعنی پدر، پدر بزرگ، برادر...)، این قیم بودن یا همان صاحب اختیار بودن دختر را به جنس نر دیگر (شوهر) واگذار می کند، در این واگذاری قدرت با دو واژه اساسی مواجه میشویم: مهریه و نکاح. معنی واژه نکاح در دو جای لغات نامه دهخدا چنین آمده است: ورود آلت تناسلی مرد به زن / گائیدن) و اما مهریه، مهریه در اصل به نرخ یا مالی گفته می شود که مرد در هنگام وقوع عقد نکاح به زوجه خود می پردازد یا مکلف به پرداخت می شود، مبلغی که در اصل عندالمطالبه است و پرداخت آن میتواند به مرور زمان و توان مالی مرد موکول گردد، پس نکاح یعنی قیمت یا نرخ استفاده جنسی مرد از زن برای زمان مشخص با قیمت مشخص. و اما وظیفه زن مسلمان در ازای این پول عندالمطالبه تمکین و اطاعت محض از شوهر است، اطاعتی بدون چون و چرا. اگر دقت کنیم اینجا بحث از رابطه زناشویی به عنوان یک رابطه انسانی نیست زیرا با این قیمت گذاری، وظیفه زن، تابع بودن از اوامر جنسی مرد است که صریحا در قرآن بر این مسئله همچون خطیرترین وظیفه زن تاکید کرده است و سر باز زدن از این وظیفه جنسی، به هر دلیلی میتواند زن را به (ناشزه بودن) متهم کند و در این صورت از مهریه یا نفقه و یا هیچ به اصطلاح حق دیگری برخوردار نخواهد بود. یکی دیگر از شاخصهای بسیار واضح در یکسویه بودن این ارتباط، همان مالکیت فرزند است، در اصل با مطرح شدن مهریه در عقد نکاح، زنان حق مالکیت خود نسبت به فرزند را نیز رسماً از دست میدهند، زیرا مرد زن را مانند یک کالای جنسی و به قصد و هدف معینی که همان استفاده جنسی است خریداری کرده است، برای

همین زنان هرگز صاحب فرزندان خود نیستند اینجاست که دریافت وجه به عنوانه حق شیر نیز قابل درک تر خواهد بود زیرا هیچ موجود و جاننداری در جهان در مقابل نگهداری از فرزندنش چیزی مطالبه نمیکند ولی چون زنان مسلمان (مقوله زنان کنیز و زنان کافر جدای از این بحث است که میتوان در مبحثی دیگر به آن پرداخت) تنها برده جنسی مردان مسلمان هستند پس اگر فرزندی از این رابطه حاصل گردد ربطی به آن برده جنسی خریداری شده ندارد، پس مرد مسلمان بر اساس دستورات دینی بعضاً مکلف خواهد شد تا وجهی بابت حق شیر به زن بپردازد (البته تعاریف اهل سنت و اهل تشیع متفاوت است) و زن نیز بیخبر از همه جا این مورد را جزو حقوق اسلامی و ارزشی که اسلام به کار زن مینهد می‌پندارد! نتیجتاً بعد از پدر حق مالکیت فرزندان به پدر بزرگ، عمو و دیگر مردان خانواده شوهر و اگذار میگردد و زنان مسلمان کاملاً از صحنه حضانت فرزندان

حذف گردیده‌اند، یعنی سلسله زنجیری از بی حقوقی که سر آغاز آن به صورت رسمی از مهریه شروع میگردد، اسلام به ترفندهای ضد و نقیضی برای پایمال کردن حقوق زنان مجهز است که تنها خبرگان مسائل اسلامی یا روشنگران دینی میتوانند آنها را کارشناسی کنند متأسفانه شاهدیم که حقوق حقه زنان با بحثهای مادی بی ارزشی چون مهریه، نفقه، حق شیر ... شدیداً

زیر سوال رفته که متصدیان امور اسلامی با شراکت مردان از این مسائل بهره زیادی میبرند منباب مثال، اولاً در اسلام توصیه به مهر متعارف شده است یا مهر و سنه‌ای که با وضعیت مرد همخوانی داشته باشد یعنی ملاحظه کاری اقتصادی صرف برای مردان، در حالی که در آیات متعدد از زنان درخواست بخشیدن مهریه مطرح کرده است و آن را عملی نیکو و خوشایند الله عنوان نموده! نکته اینجاست که برخی، برای تأکید بر این اجر عظیم زنان محمد را به عنوان الگوی داشتن مهریه کم بها و بعضاً بی مهریه (هبه: زانی که خود را بی قید و شرط به محمد عرضه میکردند) مطرح میکنند اما جالب است که بدانیم بر اساس آیاتی که در قرآن موجود است زنان محمد به بسیاری از مسائل معترض بوده اند (تحریم، احزاب ..) اگر زنان محمد جرأت اعتراض به خود میدادند با شدید الحن ترین آیات تهدید میشدند و در عین حال نه حق جدایی داشتند و نه حق ایجاد یک زندگی جدید یا همسر گیری مجدد! تمام زنان محمد حتا اگر یکبار با او همخوابه شده بودند به مقام امّ المومنین (مادر مسلمانان) می‌رسیدند و دیگر چه در زمان حیات یا فوت محمد حق ازدواج مجدد را نداشتند، پس میبینیم مثل قرار دادن زنان محمد به عنوان الگو بی مثبت بر گذشت از مهریه نه تنها هیچ ارزشی ندارد که خود مایه شکی مضاعف است یعنی ما شاهد برخوردی شدیداً دو گانه از نظر جایگاه اقتصادی زنان و مردان هستیم که تمام تلاشش بر ضعیف نگه داشتن زنان از نظر مالی است که طبعاً ضعف در این زمینه دیگر ضعفها را به دنبال خواهد آورد، در سوره‌های متعددی منجمله نسا، بقره ... به کرات از زنان خواسته شده که مهریه خود را به مرد ببخشند اما در یک جای این کتاب به مرد توصیه نشده که میتوانند یا نکوست اگر حق قیمومیت فرزندان را به زنان مومن یا آگاه واگذارند!

اگر به مقوله ارث، مهریه، نفقه ... دقت کنیم میبینیم که ثروت به انحأ مختلف از دست زنان خارج میگردد مخصوصاً با دقت نظری ساده نسبت به قوانین ارث اسلامی در مورد زنان، حق کار زنان، که تنها در صورتی مجاز است که مرد این اجازه را داده باشد و اگر روزی نسبت به کار زن ناراضی باشد میتواند این حق را از زن سلب کند و تأکید بر صواب بخشش مهریه و مواردی از این دست به وضوح این مساله قابل مشاهده است

به نظر من از هر زاویه‌ای که به مسئله مهریه نظر کنیم جز تخریب برای زنان و مردان و کانون خانواده چیزی به دنبال نخواهد داشت، برای زنان از دست رفتن هویت انسانی و تمام مزایای انسان بودن (برابری، عدالت، جایگاه ویژه در خانواده، حق مادر بودن، حق رای یا حق تصمیم گیری فردی، توان و بنیه مالی...) و برای مردان، تصور و دید صرف جنسی نسبت به زنان،

تبدیل فضای خانواده به فضای حاکم و محکوم و تبدیل شدن مردان به دیکتاتورهایی کوچک در فضای خانواده، و برای مجموعه خانواده تضعیف رابطه عاشقانه، تخریب بنیانهای تربیت سالم و انسان محور، ... حداقل خسارتی است که میتوان بر این مسئله متصور شد.

(مهریه)

تعریف مهریه: مهریه به جا مانده از دوران برده داری و مالکیت بر زن است که به شکل پول و یا سکه و یا چیزهای دیگر به زن پرداخت می شده است و بدین ترتیب، زن در مالکیت و بردگی مرد قرار می گرفته، و فرمانروایی مطلق مرد بر تمامی زندگی زن شروع می شده است. مهریه در دنیای امروز و عصر مدرنیته هیچ جایگاهی ندارد و منسوخ شده اعلام می شود. مهریه هم توهین و بردگی را برای زنان به ارمغان می آورد و هم برای مردان مشکل ساز است. زن و مرد برابر هستند و هر دو انسان، زن و مرد باید در کنار یکدیگر کار کنند و زندگی را بگردانند.

(باکرگی ممنوع)

منبع:

سایت ایران گلوبال

<http://iranglobal.info/v2/node/688>

گزارش روزنامه‌ی لوموند از نخستین فرهنگ پورنوگرافی در فرانسه

پورنوگرافی: پورنوگرافی (پورنو: فاحشه، گرافی: نگاشتن = فاحشه‌نگاری) طی سده‌های هجده و نوزده میلادی به پژوهش‌ها و نوشته‌هایی در باب فاحشه‌گری گفته می‌شد. اما به طور کلی به هر نوع نمایش اعمال جنسی به روش فنی و هنری گفته می‌شود، نشان دادنی که همواره متوجه يك جمع مخاطب خواهد بود و در بسیاری موارد هدف از آن برانگیختن شور جنسی است (این نقطه‌ی مشترک میان پورنوگرافی است و فاحشه‌گری ۱ که در لاتین به نمایش در مقابل جمعیت گفته می‌شده‌است). پورنوگرافی به معنای نمایش هنرمندانه‌ی کنش جنسی با داستان‌های مارکی دوساد در قرن هجده میلادی به اوج رسید و از آن پس بخصوص در نقاشی و ادبیات (در آثار بزرگانی نظیر گوستاو کوربه، ژرژ باتای، و کسان دیگری نظیر ویرژین دسپانت و ...) ادامه یافت. زندگی جنسی کاترین م. نوشته‌ی کاترین می‌په از آخرین داستان‌های موفق پورنوگرافیک در دوران ماست که سال ۲۰۰۱ به چاپ رسید و بیش از ۷۰۰ هزار نسخه از آن در فرانسه به فروش رفت و به بیش از ۳۳ زبان ترجمه شد. در دهه‌ی پنجاه با ظهور نشریه‌ی پلی بوی، پورنوگرافی به صنعت بدل شد و به عنوان مثال در سال ۲۰۰۲ سود حاصل از آن بالغ بر ۵۰ میلیارد یورو بود.

آن چه در زیر می‌آید گزارش روزنامه‌ی فرانسوی لوموند است درباره‌ی نخستین فرهنگ لغت پورنوگرافی در این کشور. مقدمه‌ی این اثر را ژان کلود کاریپر، سینماگر و نویسنده، نگاشته‌است که در ایران سرشناس است، به دو دلیل: نخست ترجمه‌ی برخی آثارش و دیگری همسر ایرانی‌اش نهال تجدد که از او نیز متونی به فارسی موجود است. لازم به یادآوری است که در فرانسه پورنوگرافی در صورتی که در دسترس افراد زیر سن مجاز قرار گیرد جرم محسوب می‌شود و افراد خاطی دستکم به ۳ سال زندان و پرداخت ۷۵ هزار یورو محکوم خواهند شد. فروشندگان چنین

آثاری موظفند که مجله یا فیلم‌ها را در پوششی قرار دهند.

آیا ده سال پیش ممکن بود پورنوگرافی به موضوع پژوهش بدل شود، طوری که کتاب مرجعی در مرکز نشر دانشگاهی فرانسه به آن اختصاص یابد؟ بی تردید پاسخ منفی است. آن زمان واژه‌ی پورنوگرافی هنوز وجهه‌ی روشنفکری و علمی لازم را کسب نکرده بود. از پورنوگرافان هم خواسته می‌شد تا از مراکز تخصصی دور نشوند.

با این همه (به تقریب) هیچ کدام از ۴۵۰ مدخل موجود در این فرهنگ لغت پورنوگرافی که با مساعدت «هیئت مشاوران» شامل عده‌ای از نخبگان (ژولیا کریستوا، ژان لوک نانسی، آلن سیکسوس، موریس گودلیه و...) تهیه شده است، به

موضوعات و یا اقدامات متأخر، تازه و منتشر نشده

این فرهنگ در پی آن است که «نوعی

ارجاع نمی‌دهد. در این میان آن چه تکامل

نقشه‌نگاری

یافته‌است، نمایان شدن، رسمیت یافتن و معمولی (یا

از پورنوگرافی» به دست دهد. از سوی دیگر

دموکراتیک) شدن اقداماتی از این دست است. گرچه

خواننده به چین و هند تا ژاپن و اسکاندیناوی

به دست دادن تعریفی مشخص از پورنوگرافی و

سفر می‌کند تا شیوه‌های زندگی و آداب و رسوم

فهم پیچ و خم‌های این مفهوم هنوز دور از دسترس

سرزمین‌های غیر بومی را کشف کند

و مبهم می‌نماید، محتوای قابل بسط و درخشش این

معنا، برای مشروعیت یافتن مطالعاتی که به آن

اختصاص یافته است کافی به نظر می‌رسد. از این قرار دانش تجربی پورنوگرافی در راه است؛

دانشی که متخصصان مختلف و موضوعات ناهمگون را گرد هم می‌آورد. این فرهنگ شگفت‌آور و

بی‌همتا، با دقت و حدت تمام (که خواه ناخواه با کمی فانتزی در آمیخته است)، موضوعات مذکور را

گزارش کرده‌است. فیلیپ دی‌فولکو (که اثر با نظارت او تدارک دیده شده) بر این باور است که این

فرهنگ نه مشابه دانش‌نامه است و نه آینه‌ای ساده برای بزرگ‌نمایی موضوعات پراکنده. این فرهنگ

در پی آن است که «نوعی نقشه‌نگاری از پورنوگرافی» به دست دهد. از سوی دیگر خواننده به چین

و هند تا ژاپن و اسکاندیناوی سفر می‌کند تا شیوه‌های زندگی و آداب و رسوم سرزمین‌های غیر بومی

را کشف کند.

اما نمی‌توان مسأله‌ی به دست دادن تبیینی از این واژه را به کناری نهاد. دو تن از فیلسوفان، روان

اوژین و میشل مارزانو به تازگی با این پرسش دست به گریبان شده‌اند. نخستین فیلسوف ضمن

خروج از قلمروي اخلاقيات مي‌كوشد كه تا حد امکان مفهوم پورنوگرافي را عينيت بخشد، و دومين فرد قاطعانه جانب اخلاق سوژه‌ي مشتاق را مي‌گيرد. روشن است كه فرهنگ مذكور چشم اندازي نزديك به روان اوژين را - كه يكي از صدها نويسنده‌ي فرهنگ بوده است و از جمله مدخل «اخلاق» را نگاشته است- فرا رو قرار مي‌دهد. همچنان كه فيليپ دي‌فولكو مي‌گويد پورنوگرافي «موضوعي تأمل برانگيز» و «اقدامي فرهنگي و قابل واكوي» به شمار مي‌رود و در عين حال يكي از «دام هايي است كه فرهنگ نويسان با آن رو به رو خواهند بود.»

در مقدمه‌ي فرهنگ لغت [كه ژان كلود كاري بر نگاشته است] جمله‌اي از استيون ماركوس نقل شده كه متعلق به سي سال پيش است: «پورنوگرافي بيان‌گر يك ديدگاه است و نه يك چيز». در كنار اين تعريف بسيار خوب (اما ناكافي)، جا به جا در فرهنگ لغت پورنوگرافي، معاني بسيار جذابي از اين واژه به دست داده شده است كه مي‌تواند ذهن تشنه‌ي دانستن مخاطب را سيراب كند. تشنگي‌اي كه ريشه‌شناسي يوناني واژه - كه همزمان يادآور فاحشگي و نوشتار است - نيز نمي‌تواند فرونشاند.

برخي از اين معاني را نقل مي‌كنيم. «جفت‌گيري دو حيوان هر چقدر هم كه با شيوه‌اي زنده به انجام رسد پورنوگرافي به شمار نمي‌رود.» (مدخل «انسان‌گرابي»، تحرير س. گودن). «آن نوع پورنوگرافي كه نشان دهنده‌ي آزادي جنسي باشد، در انجام كاري مهم ناتوان مي‌نمايد.» (مدخل «ناپاك»، تحرير ماته‌ئي). «سرپيچي حساب شده‌ي پورنوگرافي را سرپيچي سنجيده‌ي جلفي پاسخ مي‌دهد.» (مدخل «جلفي» تحرير مائنه). «پورنوشناسي آن نوع پورنوگرافي است كه مبتني بر اندیشه باشد، نه اندیشه‌اي كه مبتني بر پورنوگرافي باشد.» (مدخل «پورنوشناسي» تحرير م. بالاحاج (? قاسم). و در آخر: «پورنوگرافي با اشتياق نشان دادن تمام چيزها مرتبط است و اين اشتياق با اشتياق ديدن تمام چيزها تقارن دارد.» (مدخل «تماميت» تحرير س. گودن)

تماميتي كه شكل دادن آن ناممكن است

تماميتي كه شكل دادن آن ناممكن است به طرزي متناقض فرهنگ لغت پورنوگرافي را خصلتي يكه و وسوسه كننده عطا مي‌كند، و در عين حال محدوديت‌هاي آن را نيز نشان مي‌دهد. جاي شمار اندكي از مداخل خالي است (نظير عمل افسون‌گر اما قديمي *triolisme 2* (كه جايگزين *échangisme 3* شده است)، برخي زياده‌گويي‌ها به چشم مي‌خورد («خودارضايي» و «اونانيسم» (انزال بيرون مهلبلي)؛ «كليتوريس» در دو روايت يكي مردانه و ديگري زنانه آمده است)، گاه دچار تناقض‌گويي

شده است (مداخل «کتاب مقدس» و «جسم»); تعدادي از متون به نحوي اغراق آمیز مبارزه طلبانه است (نظير Tyrannie du coit و پساپورنوگرافي); و در نهايت بايد از برخي صفحات بگويم که بسيار درخشان نوشته شده است (نظير مدخل Exclamation تحرير ژان لوک نانسي)... برخي روشنگري ها در باب مسائل حقوقي و قضايي را نيز بايد خاطر نشان کنيم. گيرايي اثر در آن است که موضوعات گوناگوني را در بر مي گيرد و از اين نظر محدوديتي روا نمي دارد، از اين روي مداخل

موجود در فرهنگ لغت پورنوگرافي طيفي را شامل مي شود که از «حرم سرا» تا «پوست حشفه» و «تنقيه» را شامل مي شود، گاه Gang bang4 مداخل آموزشي در کتاب آمده است (مدخل «ويژگي هاي جنسيت بشر»، تحرير م. گودلييه، يا «شهر» تحرير ب. بروس و اي. ردوتي)، يا مدخل بسيار فشرده آمده است (نظير «علم زن مردنما شناسي»). به مؤلفان آزادي کامل داده شده است تا نظر خود را آن طور که مي خواهند بيان کنند و البته برخي در اين راه دچار افراطکاري شده اند.

درباره ي فيلم سالو يا صد و بيست روز سودوم که ملهم از اثر مارکي دوساد است، ونسان بورل خاطر نشان مي کند که پازوليني کارگردان فيلم دچار «وارونگي افراطي» شده است، چون «اجازه نمي دهد تا بيننده با آن چه نشان داده شده است هم ذات پنداري کند.» از اين قرار وي خواسته است «با انحراف کارکرد سکس، نقدي بر پورنوگرافي به دست دهد و بدین ترتيب به گفتار خود بعدي سياسي مي بخشد.» اما آيا چنين «نقد» ي يکي از ابعاد محتمل پورنوگرافي در سويه هاي منفي و «ناپاک» آن نيست؟ امتياز اساسي اثر آن است که به خواننده اجازه مي دهد تا با چنين احتمالي نيز رويارو شود، تا به دوگانگي جاهلانه ي ضديت يا هواداري از پورنوگرافي دچار نشود.
منبع: لوموند ۱۱ نوامبر ۲۰۰۵

پانوشت:

Prostitution-1

Triolisme-2 عمل جنسي ميان سه شريك

يا معاوضه ي جنسي: عمل جنسي ميان جمعي از مردان و زنان که شرکاي Echangisme-3 جنسي خود را با هم معاوضه مي کنند و داراي قوانين خاصي است.

نوعي عمل جنسي دسته جمعي ميان يك شريك (عموما زن) و گروه متعددي از Gang bang-4 مردان

منبع: لينک

http://www.mandegar.info/1384/Esfand84/A_Parhizi12_84.htm

یکی از روش‌های مغز انسان برای ایجاد ارتباط با محیط خارج، تبدیل دریافت‌های ادراکی ما از اطرافمان به صورتی ساده شده است. این ادراکات پس از بازسازی شدن در ذهن ما، لزوماً بازتاب‌دهنده‌ی ماهیت یا ساختار واقعی محرک خارجی مزبور نخواهند بود، بلکه تنها وسیله‌ای اند برای جمع‌آوری اطلاعات از محیط پیرامون، طبقه‌بندی و درک آن. این ساختارهای ساده شده از محیط خارج را اصطلاحاً «طرحواره» می‌نامند. طرحواره عبارت است از دانسته‌های ما درباره‌ی جهانی که در آن زندگی می‌کنیم، یا به عبارت دیگر، طرحواره‌ها همان دیدگاه ما نسبت به اشخاص، اشیاء و موقعیت‌ها هستند.

هنگامی که انسان در موقعیتی بی‌سابقه قرار می‌گیرد یا شیء جدیدی می‌بیند، همین طرحواره‌ها هستند که به کمکش می‌شتابند تا به او برای انتخاب عکس‌العمل درست یاری برسانند. مغز، موقعیت‌های جدید را با هر طرحواره‌ای که از قبل تهیه کرده و به آن شبیه‌تر می‌داند، همسان می‌انگارد و این کار باعث می‌شود دیگر نیازی به درک تمام جزئیات موقعیت جدید نباشیم. همان‌طور که گفتیم این طرحواره‌ها درباره‌ی اشخاص نیز

موضوعیت دارند. آوردن کلمات «یهودی»، «هندی»، «افسرده»، یا «وکیل» هر کدام بلافاصله تصویری از پیش تعیین شده در ذهن ما ایجاد می کنند. ما به طور ناخودآگاه انتظار داریم کسی که «وکیل» است شخصی خوش پوش و خوش برخورد و رسمی باشد و در مکالماتش از کلمات فاخری استفاده کند. این انتظارات و تصویرهای ذهنی همان طرحواره هایی هستند که به تصورات قالبی مشهورترند.

این که ژاپنی ها سخت کوشند، یهودی ها خسیسند، زن های بلوند احمقند و... مثال هایی از تصورات قالبی اند. به طور کلی تصورات قالبی با زدودن تفاوت های درون گروهی و همسان فرض کردن اعضای یک گروه بنا بر خصوصیت بارزی که دارند (یهودیت، رنگ مو، ملیت، و...) به ما در گنجاندن اشخاصی متفاوت در یک چهارچوب مشخص و درک آنها کمک می کنند. ولی نکته اینجاست که این تصورات، به درک ما از محیط جهت می دهند و بنابراین ما را از شناخت واقع گرایانه ی دنیای خارج باز می دارند. رفتار و عکس العمل های ما در برابر کنش های خارجی (که این بار انسان هایی مانند ما هستند که در چهارچوبی از نوع تصورات قالبی گنجانده شده اند) مستقیماً مربوط به حافظه و دانش ما از این کنش ها مربوط می شوند، بنابراین همین امر به قضاوت های نادرست و ناعادلانه درباره ی

دیگر اعضای جامعه می انجامد.

همجنسگرایان و تصورات قالبی:

همجنسگرایان یکی از دسته های فراگیر در جامعه هستند که بنا به وجود صفتی خاص یعنی گرایش جنسی خود، طرحواره ها و تصورات قالبی خاصی را در مخاطب ایجاد می کنند. در ایران، به علت بایکوت هر گونه اشاره به مسایل جنسی در رسانه ها، همجنسگرایی نیز به دیگر موضوعات ممنوعه ی جنسی پیوسته ولی این ممنوعیت نیز حریف طرحواره ها نمی شود. بین عموم مردم ایران، تصویر ذهنی از یک مرد همجنسگرا، تصویر مردیست که علاقه به حرکات و رفتارهای زنانه و در یک کلام، «زن بودن» دارد. عده ای دیگر نیز ممکن است به علت عقاید مذهبی تصور قالبی شان شامل شخصی منحرف و بالهوس، یا شخصی بیمار و مشکل دار باشد. بحث درباره ی ماهیت تصورات قالبی در اذهان ایرانیان کمی دشوار است چون مطالعاتی در این زمینه انجام نشده است.

از آن طرف، در دیار آزادی و لیبرالیسم نیز تصورات قالبی با تمام قدرت بر رسانه ها چنبره زده اند. مرد همجنسگرای کلیشه ای در غرب، مردیست که حرکات و گشتارهای زنانه از خود نشان می دهد و به اصطلاح، حالت زنانه دارد. از کلمات متعدد و رنگارنگ استفاده می کند. شاد و سرزنده و در مسائل جنسی بی

بند و بار است. علاقمند به نمایش های موزیکال و رقص روی یخ است. اهل مد است و از آخرین کارهای مشهورترین طراحان مد خبر دارد. بزرگترین معضل زندگی اش این است که موهایش خراب شود. عاشق موسیقی بندتنبانی پاپ است و اسطوره هایش شر، باربارا استریسند، مدونا و لیدی گاگا هستند. سطحی نگر و بی خیال است. به فوتبال یا فعالیت هایی که به زعم جامعه «مردانه» محسوب می شوند علاقه ای ندارد. در کل دلچسبی است که بودن در کنارش نشاط آور و جالب است ولی زیر این پوسته ی شاد اصولاً چیز خاصی نیست و نه از تفکر خبری است نه از عمق و شخصیت.

همان طور که می بینید تصور قالبی یک مرد همجنسگرا در غرب خیلی گسترده تر از کلیشه های ایرانی است و این احتمالاً دلیلی ندارد جز اینکه همجنسگرایی در غرب چندین دهه است که از زیرزمین به سطح جامعه آمده و ابراز وجود کرده و به همین دلیل جامعه نیز فرصت بیشتری برای کلیشه سازی برای این اقلیت داشته است.

همین گونه تصورات قالبی نیز در مورد همجنسگرایان زن در جامعه دیده می شود. تصویر کلیشه ای یک لژیون از دید یک مرد ممکن است به دو صورت نمود داشته باشد که به طور غریبی با هم ناهمخوانند: اول: زنی سکسی، لوند و فاحشه. این تصویر

محصول تماشای فیلم های پورنی است که مخاطبش همان مردان دگرجنسگرایند، و دوم: زنی مردنما با سر کچل، ابروهای کلفت، صدای خشن، و در کل ظاهر مردانه.

اگر بخواهیم موارد موجود در تصورات کلیشه ای مربوط به همجنسگرایان را بیشتر بشکافیم به تصور قالبی عمیق تری می رسیم که بنیان طرحواره های مربوط به همجنسگرایان را شکل می دهد و آن چیزی نیست جز کلیشه ی «مردانگی» و «زنانگی». جامعه، با ناز و عشوه حرف زدن را صفتی زنانه می داند. پاتیناژ، نمایش های موزیکال، و رقص پا از دیگر مواردی هستند که کلیشه های اجتماعی یا همان «عرف»، آنها را «زنانه» تعریف می کند. همین کلیشه های اجتماعی هستند که ورزش هایی مثل «فوتبال» را اصولاً «مردانه» می دانند. این تعاریف سفت و سخت از «زنانه» و «مردانه»، از ابتدای زندگی ما از سمت والدین، مدرسه، دوستان، جامعه و رسانه ها در گوش ما خوانده می شوند و این گونه است که از مردها انتظار می رود رفتاری «مردانه» نشان بدهند و فی المثل از انجام رقص پا خودداری کنند، حتی اگر در این هنر استعداد شگرفی داشته باشند.

از آنجا که همجنسگرایی اصولاً نوعی دهان کجی به سیستم تقسیم بندی دودویی «زنانه»-«مردانه» محسوب می شود و اساسی ترین کلیشه ی جنسیتی یعنی فاعل بودن همیشگی مرد و مفعول

بودن همیشگی زن را پس زده است، پس اعضای جامعه برای درک این ناهمخوانی، بلافاصله همجنسگراها را در چهارچوب قالبی تازه ای قرار می دهند: همجنسگرایان مذکر، مردانی هستند که از نظر رفتاری مونثند. بنابراین قاعدتاً به فعالیت های زنانه علاقمند خواهند بود (سریال های خانوادگی تلویزیونی، رقص پا، نمایش موزیکال) و به فعالیت های «مردانه» (فوتبال) علاقه ی زیادی نشان نخواهند داد. اینگونه است که قضاوت های مشکل ساز و غلط گریبان اقلیت ها را می گیرد: اگر کسی همجنسگراست لابد حتماً لیدی گاگا دوست دارد و اگر مردی رقص پا می کند لابد حتماً همجنسگراست.

این کلیشه ها مستقیماً به مصداق های «زنانگی» و «مردانگی» در همان جامعه مرتبطند. به عنوان مثال، در جامعه ی ما رقص پا یا نمایش های موزیکال به هیچ عنوان یک سرگرمی «زنانه» محسوب نمی شوند و چه بسا به علت محدودیت های ایجاد شده توسط حکومت در زمینه ی هنر، خیلی از مردها به این موارد علاقه نشان دهند. این خود گواه دیگر است که تعریف های ما از زن و مرد و زنانه و مردانه تا چه حد فاقد اصالت و عینیت اند و تصورات قالبی تا چه حد می توانند سبب قضاوت های اشتباه در ما شوند.

مواضع ممکن در برابر تصورات قالبی:

با تمام این توضیحات، مشخص است که تصور خواهید کرد اولین واکنش همجنسگرایان به این تصورات قالبی باید مخالفت با آنها و کنار زدن آنها باشد. کلیشه‌ها باعث می‌شوند جامعه یک همجنسگرا را به صرف همجنسگرا بودنش شامل خصایلی بداند که ممکن است زمین تا آسمان با شخصیت اصلی او تضاد داشته باشند. این پیش‌قضاوت‌ها سبب می‌شوند حتی در یک جامعه‌ی آزاد هم اشخاص همجنسگرا از برون‌آیی (اعلام همجنسگرایی خود به خانواده، دوستان و دیگران) خودداری کنند، چون در جامعه‌ای که تصورات قالبی بر آن غالبند، همجنسگرایی تنها یک گرایش جنسی ساده نیست، بلکه ملغمه‌ای است از خصوصیات مختلف بی‌ربط که از قبل درباره‌ی تمام جنبه‌های زندگی فردی و اجتماعی شخص قضاوت کرده: از طرز لباس پوشیدن گرفته تا حرف زدن و سلیقه‌ی موسیقی. پس هر کس که اعلام همجنسگرایی کند چه بخواد و چه نخواهد برچسب این کلیشه‌ها رویش خواهد ماند.

چنین پیش‌قضاوت‌های جاهلانه‌ای نه تنها باعث زیر سوال بردن فردیت اعضای یک اقلیت می‌شود (همجنسگراها بی‌بند و بارند و از برقراری رابطه‌ی پایدار عاجزند) بلکه در مواردی نیز با نفوذ به مراجع قانون‌گذار حقوق اولیه‌ی این قشر را زیر سوال می‌برند

(رابطه ی همجنسگراها «واقعی» نیست پس آنها نباید اجازه ازدواج/بچه دار شدن داشته باشند).

اینگونه بود که خیلی از همجنسگراها و فعالان حقوق همجنسگرایان به مبارزه با این تصورات قالبی پرداختند و به شخصیت های کلیشه ای همجنسگرا در تلویزیون و سینما ایراد گرفتند تا به مرور زمان این کلیشه ها شکسته شوند. با این حال افراد دیگری نیز هستند که چنین رویکردی را درست نمی دانند. این اشخاص که گاهاً خود همجنسگرایانی هستند که در چهارچوب این تصورات قالبی می گنجند، معتقدند نتیجه ی اصرار بر شکستن تصورات قالبی و این تاکید که مردهای همجنسگرا نیز گشتارهای «مردانه» از خود نشان می دهند همان بازگشت به تعریف های کلیشه ای از «زنانه» و «مردانه» است و اینکه مردهای همجنسگرا نیز به اصطلاح «مرد» هستند در حالی که این خود تعریف «مردانگی» است که زیر سوال است. چرا همجنسگرایان باید برای کسب احترام از جامعه خود را زیر بیرق «ما هم مثل شما هستیم» ببرند، در حالی که شعار اصلی آنان باید این باشد که «همه با هم متفاوتند». جامعه ی همجنسگرایان شامل تیپ های متنوعی می شود که شامل «مردهای کلیشه ای»، «همجنسگراهای کلیشه ای»، «مردهای خانواده» سادومازوخیست ها و فتیش های مختلف می گردد و اگر قرار است شکستن کلیشه ای در کار باشد باید بر این تکرار تاکید شود، نه بازگشت به

تعاریف سنتی جامعه ی هنرنورماتیو از مرد و زن.

در نهایت، نباید هرگز فراموش کنیم که تصورات ما از اشخاص و کلاً جهان، واقعیت محض نیستند و تنها کاریکاتور بازیافت شده ای از محیط پیرامونند. با در نظر داشتن این نکته، می توانیم دیدگاه های خود به دنیا را اصطلاح کرده و طرحواره هایمان را همواره به روز کنیم. کنار گذاشتن کلیشه ها در مناسبات اجتماعی کاری است بینهایت دشوار و ناممکن، ولی همین که سعی کنیم دیگران را بر اساس جنس، سنخ و گرایششان در چهارچوب تنگ ذهنی خود ننگانیم و با انبوهی از عقاید سفت و سخت دینی و عرفی به آنها حمله ور نشویم هم کافی است.

در جامعه ی ما رقص پا یا نمایش های موزیکال به هیچ عنوان یک سرگرمی «زنانه» محسوب نمی شوند و چه بسا به علت محدودیت های ایجاد شده توسط حکومت در زمینه ی هنر، خیلی از مردها به این موارد علاقه نشان دهند. این خود گواه دیگر نیست که تعریف های ما از زن و مرد و زنانه و مردانه تا چه حد فاقد اصالت و عینیت اند و تصورات قالبی تا چه حد می توانند سبب قضاوت های اشتباه در ما شوند

منبع:

<http://www.iranglobal.info/I-G.php?mid=2-71150>

آیا "پلی‌بوی" مجله‌ای انقلابی بود؟

ونداد زمانی

ونداد زمانی - مجله اینترنتی «برفرویز»، بی‌سر و صدا ولی معتبر است و نوآوری‌های هوشمندانه‌ای دارد که باعث شده است تا بیش از پیش مطالب فراهم شده در آن توسط سایر نشریات آمریکایی و اروپایی بازتاب داده شود. این مجله روشنفکری، گفت‌وگویی با استاد جوان دانشکده تاریخ دانشگاه جورجیا، خانم کری پتزالو کرده است درباره مجله پلی‌بوی (Playboy) که گوشه‌هایی از آن را با هم مرور می‌کنیم.

برفرویز: آیا انتشار مجله پلی‌بوی در جامعه بعد از جنگ جهانی دوم آمریکا حرکتی انقلابی بود؟

کری پتزالو: مطمئن نیستم که بخواهم از واژه "انقلابی" برای تعریف مجله پلی‌بوی استفاده کنم ولی می‌توانم اذعان کنم که در دهه ۵۰ قرن بیستم، این مجله به دلایل مختلف، مجله سنت‌شکنی بود. فرهنگ عمومی دوران رونق اقتصادی بعد از جنگ جهانی دوم، برعکس باوری که ما از آن دوران داریم به آزادی جنسی زنان میدان داده بود ولی هنوز اجازه نمی‌داد و نمی‌توانست بپذیرد که دختران مجرد نیز همچون مردان شیطنت کنند. پلی‌بوی به عمد روی این نسل از دختران تاکید ورزید. این مجله توجه‌اش را معطوف به میدان دادن هرچه بیشتر به امیال جنسی دختران نجیب و وفادار کرد. او تلاش گسترده‌ای کرد تا این واقعیت را در جامعه آمریکا به یک باور عمومی تبدیل کند که دختران نجیب مجرد هم، انسان‌های سکسی فعالی هستند. از دهه ۶۰ میلادی، مرام مجله پلی‌بوی کاملاً لیبرالی شده بود و نظر مساعدی نسبت به مبارزات مدنی سیاهپوستان داشت و از حقوق همجنسگرایان پشتیبانی می‌کرد.

عاملی که مرا وامی‌دارد تا از لقب انقلابی برای مجله پلی‌بوی پرهیز کنم این است که فکر و ذکر این مجله در مجموع به عنوان یک مجله سرگرم‌کننده، اشاعه مصرف‌گرایی بود. مجله‌ای بود در قلب اقتصاد بازار آزاد و مبلغ زندگی شیک. موسسه‌ای بود که از خرید و مصرف هرچه بیشتر به عنوان یکی از آرزوهای اصلی خوانندگان یاد می‌کرد. نیت اصلی موسس مجله آقای هیو هافنر، جان‌بخشی به یک نوع مرد جنتلمن سکسی و خوش‌سلیقه طبقه متوسط بود که در جذب زنان زیبا کمبودی نداشته باشد. برای همین او در اصل، اصرار زیادی به فعالیت سیاسی نداشت.

آیا می‌توان گفت که بازیگوشی‌های جنسی مجله پلی‌بوی در آغاز یکی از واکنش‌های ناخواسته جامعه به جنگ سرد و ایجاد یک جنگجوی شیک آمریکایی در برابر مرد روسی بود که اصلاً قدرت خرید نداشت؟

به نکته درستی اشاره کردید که در واقع پایه و اساس تاریخی این مجله را در برمی‌گیرد. ترس مردان برای از دست دادن قدرت همیشگی خویش از همان دوران بعد از جنگ شروع شد. زنان در طول دو جنگ جهانی وقتی که مردان به جبهه رفته بودند کشور را در تمام زمینه‌ها از جمله کشاورزی، کار در کارخانه‌ها و کار اداری می‌چرخاندند. آن‌ها تجربه و تخصص‌هایی پیدا کردند که در تغییرات جدید صنعتی مفید بود و در بازار کار سهم بزرگی پیدا کرده بودند.

زنان هم دیگر نمی‌خواستند به آشپزخانه برگردند و این تهدید در ناخودآگاه مردان غربی نمود پیدا کرده بود. مجله پلی‌بوی بدون آن که به طور رسمی ادعا کند در واقع شهرتش را مدیون بازگرداندن حرمت و قدرت از دست‌رفته مردان است. پلی‌بوی به مردان می‌گفت که تسلیم شرایط جدید نشوند و با هر قیمتی شده، به ویژه با شیکی و خوش‌سلیقه‌گی و بلندپروازی‌های سکسی، به ماهیچه‌های‌شان که نماد قدرت جسمانی‌شان بود، جلای مدرن بدهند. همچنین می‌گفت مردان خوب است که مجرد بمانند و به فکر لذت شخصی و بهره‌وری از زندگی کمابیش بی‌بندوبار باشند.

در سال‌های اولیه انتشار، مجله پلی‌بوی رسماً از ازدواج بد می‌گفت و به مردان هشدار می‌داد که گول فرهنگی را نخورند که همه فکر و ذکرش برای به ازدواج کشاندن مردان است. تصویری که پلی‌بوی از مردان ارائه می‌داد بیشتر تصویر مردانی مظلومی بود که اکنون فرصتی پیدا کرده‌اند تا حقوق پامال شده‌شان را کسب کنند. البته این شیوه سخت‌گیرانه مجله نسبت به زنان و ازدواج در دهه ۶۰ میلادی تعدیل شد.

پلی‌بوی با آوردن یک ادیب معروف نیویورکی به نام اسپکتورسکی (Spectorsky) حال و هوای جدی‌تری به خود گرفت. جامعه آمریکا در دهه ۶۰ سیاسی شده بود و پلی‌بوی هم با موج جدید هماهنگ شد. هیو هافنر به مدت دو سال مقالات زیادی با عنوان "پلی‌بوی و فلسفه" منتشر کرد که نه تنها به تابوهای جنسی بلکه به سانسور و حقوق مدنی شهروندان و حتی ماجرای جنگ سرد می‌پرداخت.

... و این اتفاق‌ها مصادف بود با مقالاتی از ولادیمیر ناباکوف، ژان پل سارتر، جیمز بالدوین و

مالکوم ایکس در پلی‌بوی و همکاری آن‌ها با این مجله؟

دقیقاً. موسس مجله از اعتبار این دوره به خوبی استفاده کرد و توانست پلی‌بوی را به کمپانی عظیمی تبدیل کند که نه فقط در انتشار مجله بلکه در سایر زمینه‌های وابسته و پول‌ساز نیز وارد شود. هیو

هافنر، نیازهای سرکوب شده جنسی مردان جامعه آمریکا را در برابر تاثیرات محافظهکاران مذهبی جامعه آمریکا قرار داد و از این طریق توانست به قلب و جیب مردان کشورش راه یابد. مجله پلی‌بوی وقتی توانست به اوج شهرت خود برسد که مقاله‌ای از ژان پل سارتر را در کنار عکس زنان زیبا و برهنه قرار داد؛ عکس‌هایی که در سالن‌هایی گرانقیمت و در کنار دکورها، رستوران‌ها و وسایل گرانقیمت گرفته شده بودند.

پلی‌بوی دوران سیاهی نیز در گذشته‌اش داشت که آن را در ردیف انتشارات سرگرم‌کننده ضد زن قرار می‌داد، ولی از اواخر دهه ۶۰ میلادی، حس منفی‌اش نسبت به زنان رنگ باخت. شاید عجیب به نظر بیاید ولی در حال حاضر زنان زیادی از پلی‌بوی حمایت می‌کنند. من نمی‌گویم که هیو هافنر یک شخصیت معروف فمینیست بوده است و هست. سبک زندگی شخصی و رویکرد او به زنان اگرچه توأم با احترام نیست، ولی مجله‌اش را باید جدا از زندگی خصوصی موسس آن و به لحاظ تاریخی بررسی کرد.

منبع:

Russell Bennetts, Pondering Playboy: Berfrois Interviews Carrie Pitzulo

لینک منبع:

<http://radiozamaneh.com/society/haftkoocheh/2011/09/18/7036>

جنسیت در نگاه قدرت

احمد فعال

تاریخ رابطه‌ی سلطه در یک نگاه و در پاره‌ای از مقاطع، تاریخ روابط جنسیت است. نکته‌ی مهمی را که این نوشتار در پی نشان دادن آن است، این است که کنترل بدن به‌مثابه جنسیت، خواه در پنهان کردن و خواه در رها کردن یا آشکار کردن، امری است که به‌طور ذاتی هم‌بسته با قدرت است

در متن پیش‌رو توجه خوانندگان محترم را به این مسئله جلب می‌کنم که بعضی از واژه‌ها و مفاهیمی که به نظر مشکل یا نامأنوس می‌آیند، با استفاده از حرف اضافه "یا" و نیز استفاده از پرانتز، معانی معادل و ساده‌تر آنها بیان شده‌اند. لذا دقت در معانی معادل، خواندن متن را با اندکی مکث و تأمل روان‌تر می‌کند.

زن هم نماد قدرت و هم نماد آزادی در یک جامعه است. سلطه بر زن، سلطه بر تمامیت جامعه، و آزادی زن، آزادی تمامیت جامعه است. این چهره دوگانه (ژانوسی) زن به موجب عنصر جنسیت اوست. زن یک ابژه یا موضوع واکنش جنسی برای قدرت و یک سوژه یا عامل کنش جنسی در آزادی است. تسلط مرد بر زن به موجب جنسیت اوست. مرد در روابط سلطه با زن می‌تواند میل جنسی خود را در وضعیت سادیستیک (= میل به تسلط و برتری جویی و آزار)، کامل کند. و دولت‌ها نیز از راه سلطه بر جنسیت، میل به سلطه خود را بر جامعه کامل می‌کنند. هیچ قدرتی نمی‌تواند از عنصر جنسیت زن صرف‌نظر کند. عنصر جنسیت مهمترین ابژه (= موضوع واکنش) سلطه است. بدون این واکنش هیچ سلطه‌ای کامل نخواهد شد. زن به عنوان یک انسان، یک سوژه کنشگر و آزاد است. اما به عنوان جنسیت، یک ابژه (= موضوع) قدرت است. این از آن روست که فعالیت (= پراکسیس) جنسی زن، برخلاف مردان فعالیت (پراکسیس) انفعالی است. زن در جنسیت آغازکننده نیست، بلکه همیشه در نقطه آغازین میل مردانگی قرار می‌گیرد. پراکسیس انفعالی زن روزنه‌ای است که وسوسه دائمی سلطه قدرت بر زن را تشدید می‌کند. زن از همان نقطه‌ای که می‌خواهد برتری خود را به رخ مردان بکشد، به نقطه فروتر کشیده می‌شود. جامعه زنان نیز از همان جایی تحت سلطه مردان در می‌آید، که نقطه قوت و قدرت خود می‌شناسد. در واقع جاذبه جنسی زنان با هدف به رخ کشیدن، جاذبه قدرت است و از محتوای آزادی خالی است. همچنین بنا به ماهیت پراکسیستی و انفعالی جنسی زنان، این جاذبه هرگز نخواهد توانست به عنصر سوژگی قدرت (یا عامل قدرت شدن برای خود) تبدیل شود. زن به محض اینکه خود را به رخ مردان می‌کشد، مرد او را از نگاه ابژه جنسی خود تفسیر می‌کند. در این حال هم زن خود را از مقام یک کنشگر آزادی

(سوژه انسانی) به زیر می‌کشد و هم مرد را در سوژه قدرت شدن (یا عامل تسلط مرد) به زیر می‌کشد. زن به خیال خود می‌کوشد تا از جاذبه جنسی، مرد را تحت سلطه خود در بیاورد. اما او با جذب کردن نگاه مردانه به جنسیت خود، دیگر در مقام سوژه جنسیت یا همان کنشگر جنسی قرار ندارد. زن پیش از به سلطه در آوردن مرد، در ذهن خود به تقویت میلی می‌پردازد که از همان آغاز در موقعیت دیده شدن قرار می‌گیرد. این موقعیت هرگز موقعیت کنشگری یا تبدیل شدن به مقام سوژه جنسیت نیست. ابژه‌ای است که با نگاه سادیستی مردانه، تحت سلطه مرد در می‌آید. اگر زنی موفق شود به موجب جنسیت مردی را تحت سلطه و انقیاد خود در بیاورد، باز هم به سوژه یا عامل قدرت و سلطه تبدیل نخواهد شد. زیرا با حذف عامل جنسیت به مثابه ابزار قدرت، او نیز حذف خواهد شد. تنها در این میان مرد را از کنشگری و آزادی تهی کرده است. بدین ترتیب، تا زمانیکه زن در نقش جاذبه جنسی در صحنه زندگی حضور دارد، او به عنوان "عنصر دوم" یا "جنس دوم" در رابطه قدرت وجود خواهد داشت، و از آن هیچ گریزی نیست. جلوتر خواهیم دید که چگونه مرد از راه همین جاذبه جنسی است که سلطه خود را بر جامعه زنان تشدید و از او به عنوان ابزار کامجویی خود بهره خواهد جست.

تاریخ رابطه سلطه در یک نگاه و در پاره‌ای از مقاطع، تاریخ روابط جنسیت است. نکته مهمی را که این نوشتار در پی نشان دادن آن است، این است که کنترل بدن به مثابه جنسیت، خواه در پنهان کردن و خواه در رها کردن یا آشکار کردن، امری است که بطور ذاتی همبسته با قدرت است. اساطیر یونان که سهم بسزایی در فلسفه یونانی و از آنجا تا فلسفه دوران معاصر دارند، با آمیزش سراسر خشونت آمیز قدرت و جنسیت آغاز می‌شوند و با همین روابط در اسطوره اودیپ به پایان می‌رسند. این افسانه‌ها با تجاوز، فریب و ربایش الهه عشق (افرودیت)، الهه کشت و زرع (دیمتر)، الهه دریا (تتیس)، الهه جهان زیرین (پرسه فونه)، الهه زیبایی (هلن) و... از سوی خداوندگاران قدرت ساخته شده‌اند. زئوس خدای خدایگان هر چه فرزند دنیا آورد حاصل تجاوز و فریب بودند. فرزندان او نیز یک به یک با فریب و تجاوز به الهه‌های دیگر زندگی گذراندند. آنطور که لوسیلا برن نویسنده کتاب اسطوره‌های یونانی می‌گوید، پرسه فونه الهه جهان زیرین و دختر زئوس، سرمشقی برای تمام ازدواج‌های اساطیر یونانی است. ازدواج‌هایی که دختران پس از جدایی از مادران خود همواره با تصور تجاوز و مرگ می‌زیستند^۱. هنگامی که پرسه فونه در باغ مشغول چیدن گل بود، زمین زیر پای او شکاف می‌خورد و از درون آن هادِس پادشاه جهان زیرین و برادر زئوس از دل تاریکی بیرون می‌آید و او را می‌رباید، تا در قعر زمین با او همبستر می‌شود. هراکلس یا همان هرکول افسانه پهلوانی یونان، محصول تجاوز و فریبی بود که پدر وی زئوس، همسر پاکدامن آمفیتریون را به نام آکمنا، از راه وارد شدن در هیئت وی، فریب داد. چون آمفیتریون به خانه باز می‌گردد، چنان خشمگین می‌شود و آتشی بر می‌افروزد تا آکمنا را بسوزاند، اما زئوس با گرد آوردن ابرها آتش را

خاموش می‌کند. این وقایع نمونه‌هایی کوچکی از این واقعیت مهم را نشان می‌دهند که سراسر زندگی اساطیری یونانیان، که تا حدی بسیار بنیان فلسفه انسان‌شناختی غرب را می‌سازند، نمادهایی از رابطه قدرت و جنسیت هستند.

در افسانه‌ها و ادبیات ایرانی نیز فراوان با نگاه‌های وسوسه آمیز و تمنای سلطه قدرت بر عنصر جنسیت مواجه هستیم. از نگاه‌های بولهوسانه خسرو پرویز بر شیرین و ناکامی وی در تصرف جنسیت شیرین، تا در خواست همین خسرو از گردیه خواهر بهرام چوبینه، گوشه‌هایی از روابط قدرت و جنسیت را به نمایش می‌گذارند. شاه در تمنا و تصرف قدرتی که در زمان شورش بهرام چوبینه به بی‌ثباتی گرایید، کوشش می‌کند تا پس از کشته شدن بهرام، از راه تصرف خواهر او گردیه، به ثبات بازگردد. اما خسرو پرویز در برابر سپاه ائتلافی گردیه و گسته‌م (دایی خسرو پرویز) شکست می‌خورد. پس از شکست، با وجود ازدواج گردیه و گسته‌م، اینبار شاه کوشش دارد تا تسلط خود را بر اریکه قدرت، از راه تسلط بر جنسیت فاتحین به انجام برساند. او که پیشتر پاسخ نامه گردیه را نداده بود، اینبار نامه‌ای به گردیه می‌فرستد و با اعطای مقام سالاری دربار از او می‌خواهد که پس از به قتل رساندن همسر خود گسته‌م به ازدواج با او درآید. گردیه در مناسبات قدرت تسلیم تمنای شاه می‌شود و با کشتن همسر خود به دربار راه پیدا می‌کند. در افسانه "ویس و رامین" گفته می‌شود که موبد شاه ایران، بر شهرو مادر ویس وارد می‌شود و از او می‌خواهد که به کابین او در آید. شهرو خود را در آستانه پیری و ناتوان از کام دادن به شاه می‌بیند، اما عهد می‌بندد که دختری که در شکم دارد به عقد شاه در بیاورد. پس از تولد ویس، مادر عهد را فراموش می‌کند و او را به ازدواج ویرو در می‌آورد. شاه عهد را به او یادآور می‌شود، اما به موجب مقاومت آن دو همسر، جنگی در می‌گیرد و در فرجام کار شاه از سپاهی که ویرو تدارک دیده بود شکست می‌خورد. شاه چون در جنگ شکست می‌خورد کوشش می‌کند تا رابطه قدرت و جنسیت را اینبار اگر نه از راه لشکرکشی، که از راه وعده و تطمیع ویس به انجام برساند و می‌رساند.

در توضیح بیشتر رابطه قدرت و جنسیت از زوایه "نگاه" به عنصر جنسیت، دو مفهوم سوژه نگاه (= عامل شناسنده و کنشگر) و ابژه نگاه (= عامل شناسایی و واکنشگر) را، در جهانی که جلوتر از آن به عنوان جهان مجازی یاد می‌شود، مورد بحث قرار می‌دهم. کوشش نویسنده در بیان جهان مجازی، فضای مجازی‌ای که در اینترنت از آن یاد می‌شود، نیست. منظور همین جهانی است که در آن زندگی می‌کنیم، جهانی که فکر می‌کنیم واقعی است. شناخت ما و رابطه ما با این جهان غیرمستقیم است. زیرا اشیاء و نمادهای موضوع شناخت ما، از راه تکنولوژی‌های رسانه‌ای که برآمده از خواست قدرت هستند، به وجود آمده‌اند. در جهان مجازی که اغلب ما در چنین جهانی زندگی می‌کنیم، سوژه و ابژه نگاه کردن، خواه در عنصر جنسیت و خواه در نگاه کردن و چشم دوختن به اشیاء ساده و تجربه‌های روزمرگی زندگی، مناسبت تنگاتنگی با پدیده‌هایی دارند که برآمده از رابطه قدرت هستند.

جهان مجازی، جهانی است که تماس ما با واقعیت غیرمستقیم و از راه سانسور و دستکاری منابع قدرت صورت می‌گیرد. به عنوان مثال، تا مادامیکه ما با اشیاء و امور واقع تماس مستقیم نداریم، هر چه که دور و بر ما وجود دارد، تا احساسی که نسبت به مواد خوراکی نشان می‌دهیم، تا چیزهایی که در صدد نفی یا اثبات آن هستیم، همه برآمده از مناسباتی‌اند که مناسبات قدرت هستند. هیچ قدرت سیاسی و اقتصادی نیست که از عامل جنسیت چشم‌پوشد و در مقام سوژه یا ابژه نگاه کردن، نقشی در رابطه میان قدرت و جنسیت نداشته باشد. همانگونه که میشل فوکو به درستی رابطه میان قدرت و "نگاه" را به دو دوره مدرن و ماقبل مدرن تقسیم می‌کند، ما نیز می‌توانیم وجه آشکار شدن و پنهان شدن جنسیت زن را به همین ترتیب تقسیم‌بندی کنیم. به نظر فوکو، قدرت‌های اربابی گاه با ترس افکنی و گاه با نشان دادن زرق و برق، شکوه و هیبت خود را به رخ جامعه می‌کشاندند. جامعه با نگاه کردن به هیبت و عظمت شاهان و اربابان، به سلطه در می‌آمد. اما در دوران جدید، صاحبان قدرت می‌کوشند تا خود را هم‌نوا با خواست جامعه معرفی کنند و شکوه و عظمت قدرت را از نگاه‌ها پنهان کنند^۲. در دوران مدرن نگاه‌ها وارونه می‌شوند. یعنی به جای آنکه قدرت‌ها خود را در معرض نگاه جامعه قرار دهند، با کمک تکنولوژی‌های کنترلی (نظام سایبرنتیک و اطلاعات)، جامعه را در معرض نگاه خود مهار می‌کنند. به عبارتی، امروزه به جای آنکه ارباب خود را در نگاه جامعه به نمایش بگذارند، جامعه را به نمایشگاه نگاه‌های قدرت بدل می‌کند. در تاریخ روابط سلطه، زن یا با پنهان شدن از نگاه جنسی جامعه تحت سلطه در می‌آمد و یا با آشکار شدن در نگاه‌ها. در دوران قدیم، عنصر جنسیت زن با پنهان کردن یا پنهان شدن، به موضوع قدرت تبدیل می‌شد، و در دوران جدید با ظاهر کردن خود در نگاه جامعه. جامعه دیگر به ارباب نگاه نمی‌کند، به زنان ارباب نگاه می‌کند (اصطلاح زنان ارباب در اینجا استعاری است و اشاره به آن بخش از زنان جامعه دارد که به نحوی به وسیله عنصر جنسیت، تحت سلطه قدرت هستند). زنان از پستو بیرون می‌آیند و وسیله سلطه ارباب بر جامعه می‌شوند. بدین ترتیب، زنان هم نگاه‌های جامعه را از سمت ارباب به عنصر جنسیت منحرف می‌کنند، و هم آنکه سلطه ارباب را بر خود تکمیل می‌کنند.

بنابراین خواه در وجه آشکار کردن و خواه در وجه پنهان کردن، جنسیت زنانگی مهمترین دستاویز قدرت است. در وجه آشکار شدن، رابطه سلطه معطوف به جاذبه جنسی است. جاذبه جنسی هم سوژه سلطه است و هم ابژه سلطه. سوژه سلطه است، زیرا به واسطه جاذبه جنسی نگاه‌های جنسی جامعه - نگاه مردانه- به نقاطی دوخته می‌شود، که در آن نقاط خود قدرت از نظر پنهان می‌شود. اما در وجه پنهان شدن، جنسیت زن از راه فرهنگ‌هایی به رابطه سلطه تبدیل می‌شود، که از زن به عنوان ناموس مردان و ناموس جامعه یاد می‌شود. جامعه وقتی زن را ناموس خود می‌شناسد، معنای آن این است که زن را تنها از دید قدرت و جنسیت تعریف می‌کند. مردان نیز هنگامی که به زنان به چشم ناموس نگاه کنند، و سوژه خویشستی را تا حد حراست از این ناموس تقلیل می‌دهند، خود را زندانی

رابطه قدرت و جنسیت می‌سازند.

مفاهیم ناموس و آبرو همواره در کنار و مترادف مفاهیمی چون حمیت، غرور و غیرت و عُصیت مرد بودن و غیرت جامعه بودن، با محتوای جنسیت، زن را با عنصر قدرت پیوند می‌دهد. زیرا در ذات ناموس بودن مسئله حراست وجود دارد و حراست کردن جزئی از رابطه سلطه است. واژه ناموس در قرآن وجود ندارد و از واژه حمیت یا غیرت به عنوان یک صفت جاهلی یاد شده است. اما اهمیت یک واژه بیش از جایگاه آن در دین و مذهب، به جایگاهی که در فرهنگ کسب می‌کند، مربوط می‌شود. مفاهیم دینی هر چند ناظر به جهان اندیشی باشند، اما در فرهنگ و در زبان و ادبیات یک قوم یا یک جامعه، به مفاهیم کاربردی که در زندگی بکار می‌آیند، ترجمه می‌شوند. از این نظر واژه‌ها و مفاهیمی چون ناموس و غیرت در حالی که در قرآن وجود ندارند، چنان معنا می‌شوند که گویی رسم و آئین دینی هستند. اما نوع معانی‌ای که این مفاهیم به خود می‌گیرند، چون بی ارتباط با رابطه سلطه مردانه نیستند، از جنسیت بار می‌شوند. تنها با این هدف که زنان را در موقعیت و مقام ثانویشان تثبیت کنند.

پنهان کردن زن در ناموس و آبرو، نقش مسلط مردان را در خانواده تثبیت می‌کند. در اینجا زن و جنسیت به عنوان یکی از صفات مرد تعریف می‌شود. چنانچه در آئین یهود زن از دنده چپ مرد خلق می‌شود. این صفت و این برداشت از خلقت موقعیت زنان را نه در مقام سوژه به رسمیت می‌شناسد و نه در مقام ابژه. زیرا در این دید زن جزئی از مرد می‌شود، جزئی ثانوی و کم قدر، که قدر آن به چسبیدن به تمامیت مرد (تمامیت چیزی که زن جزئی از آن بود) و تسلیم شدن در برابر مرد، باز شناخته می‌شود. در وجهی که به آشکار شدن زن در مقام جنسیت مربوط می‌شود، زنان به ابژه نگاه مردانه تبدیل می‌شوند. اما در وجهی که به پنهان کردن عنصر جنسیت مربوط می‌شود، زنان دیگر موضوع یا ابژه نگاه مردانه نیستند، بلکه با همان دیدی که آئین یهود ارائه می‌دهد، زن به جزئی ثانوی و بی قدر از تمامیت مرد تبدیل می‌شود. به عبارتی، در این نگاه زنان نه سوژه هستند و نه ابژه، نه کنش دارند و نه واکنش، ناموس مردانه‌اند که با پنهان شدن در جایگاهی و در پرده‌ای که دنده مردان است، سلطه مردان را بر خود اعتبار می‌بخشند.

واژه غیرت و ناموس در قرآن وجود ندارد. معادل آن در عربی به عنوان حمیت یاد شده است. اگر مفهوم "حمیت" آنچنانکه لغت نامه دهخدا می‌گوید^۳، ترجمه عربی واژه‌های غیرت و ناموس باشد، در قرآن از آن به عنوان یک صفت جاهلی یاد شده است^۴. برخلاف آنچه که از آئین یهود در فرهنگ ایرانیان تا حتی در آئین دینی مسلمانان راه پیدا کرده است، زن نه صفتی از صفات مرد (ناموس مرد بودن) و نه جزئی از مرد است (از دنده چپ آفریدن)، بلکه هم مرد و هم زن به مثابه انسان، برآمده از یک جوهر واحد یا یک نفس واحد هستند^۵. با تأکید و اشاره به "یا ایهاالانسان" و "یا ایهاالانسان" خطاب قرآن نیز هیچگاه نه به زنان است و نه به مردان، بلکه در همه جا خطاب به انسان است.

اعتبار زن و مرد در قرآن نه به حیث جنسیت هریک، بلکه به حیث درستی و پایداری است که در حق (= تقوی) می‌جویند. با این وجود فرهنگ ایرانیان و مسلمانان بیش از آنکه متأثر از مبادی قرآن باشد، متأثر از مبادی عرفی است که بعضاً از آئین‌های دیگر وارد شده است.

اکنون با توجه به آنچه که در باب رابطه قدرت و جنسیت در دو دنیای مدرن و ماقبل مدرن شرح دادم، موضوع را به رویکردهای عینی ارجاع می‌دهم تا درک روشن‌تری از رابطه قدرت و جنسیت بدست داده شود. در ادامه بحث دو دوره تحول در نظام سرمایه‌داری و رابطه آن را با جنسیت شرح خواهم داد. سرانجام در پایان کار در رویکرد سوم، موضوع جنسیت را در وضعیت ایران امروز مورد توجه قرار خواهم داد.

www.ahmadfaal.com

ahmad_faal@yahoo.com

فهرست منابع:

- ۱- کتاب اساطیر یونان نوشته، لوسیلا برن، ترجمه عباس مخبر، انتشارات نشر مرکز
- ۲- کتاب مراقبت و تنبیه نوشته میشل فوکو ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، انتشارات نشرنی ص ۲۳۴
- ۳- در لغت نامه دهخدا، غیرت به معنای رشک و حسد مردانه و سرشار از صفات آن است و در تداول فارسی زبانان به معنای حمیت و محافظت عصمت و آبرو و ناموس و نگهداری عزت و شرف آمده است.
- ۴- اذ جعل الذین کفروا فی قلوبهم الحمية حمية الجاهلية فانزل الله سکینته علی رسوله و علی المومنین. مرحوم علامه طباطبائی در تفسیر این آیه بویژه در مورد «حمية الجاهلية» از قول راغب در مفردات گوید: عرب وقتی نیروی غضب فوران کند و شدت یابد، از آن به حمیت تعبیر می‌کند (نقل قول مربوط به مرحوم علامه طباطبائی به نقل از مقاله معناشناسی واژه جاهلیت در قرآن نوشته محمد علی مجرب، آورده شده است)
- ۵- یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفو ان اکرمکم عندالله اتقاکم. قرآن سوره حجرات آیه ۱۳

چگونه در مورد رابطه جنسی با شوهرتان صحبت کنید

متداول ترین مشکل جنسی بین زوج های خوشبخت چیست؟ چیزی نیست جز عامل "کافی نبودن". زوج ها معمولاً در زندگی های زناشویی که محکوم با شدت و تکرار رابطه جنسی است سردرگم می شوند. اما به عقیده دکتر کیمبرلی شارکی درمانگر جنسی این یک خبر خوب است. واقعیت این است که، "مسائل جنسی در زندگی های زناشویی خوب و موفق معمولاً قابل حل هستند." اما باید در مورد رابطه جنسی با همسرتان صحبت کنید. در زیر به نکاتی اشاره می کنیم که برای حرف زدن در این رابطه با همسرتان کمکتان می کند.

۱- هیچوقت در تختخواب موضوع را به میان نکشید.

درست قبل و بعد از رابطه جنسی، وقتی برهنه هستید، اصلاً زمان خوبی برای بررسی اشتباهات و عملکرد جنسیتان نیست. دکتر شارکی می گوید، "در این زمان همه ما بیشتر از زمان های دیگر آسیب پذیر هستیم." علاوه بر این، اتاق خوابتان و مخصوصاً تختخوابتان، باید محل آرامش شما باشد نه محلی برای ایراد نارضایتی ها. باید محلی دلپذیر اما خنثی برای این منظور پیدا کنید، مثل یک رستوران یا کافی شاپ که به اندازه کافی برای ریلکس کردن رمانتیک و آرامش بخش باشد.

۲- برای حرف زدن برنامه بریزید.

درست است که می توانید در همان لحظه هم حرف بزنید اما الان شاید وقتش نباشد. اگر بی مهابا حرف بزنید، ممکن است باعث شود همسرتان حالت دفاعی بگیرد. از قبل به او بگویید که می خواهید با او حرف بزنید تا هر دو شما فرصت کافی برای فکر کردن به آنچه می خواهید بگویید در اختیار داشته باشید.

۳- با عشق و علاقه به عطش و شور روابط جنسیتان در روزهای اول ازدواج نگاه کنید.

گاهی اوقات سهیم شدن در یک حس نوستالژی از آنچه قبلاً انجام می دادید برای اینکه بتوانید آزادانه در مورد رابطه جنسی با هم حرف بزنید هدایتان می کند. می توانید بگویید، "آن موقع ها را یادت هست که ساعت ها فقط همدیگر را می بوسیدیم؟" یا "وقت هایی که بغلم می کردی واقعاً سراپا لذت می شدم."

۴- بدانید که او خود به خود نمی داند که چطور باید به شما لذت بدهد.

این روزها کمتر مردی هست که راه و رسم عشق بازی با همسرش را بلد نباشد اما همیشه هم اینطور نیست. مشکل اینجاست که کارهایی که قبلاً برایتان لذت بخش بودند ممکن است الان دیگر تاثیر نداشته باشند. دلیل آن می تواند بچه دار شدن یا بالاتر رفتن سنتان باشد. اگر خودتان به او نگویید که چه می خواهید، او از کجا باید بفهمد؟

۵- در مورد چیزی که می‌خواهید رک و راست باشید.

اگر ندانید چه چیز شور و میل جنسی شما را تحریک می‌کند به هیچ وجه نخواهید توانست آن را به همسران بفهمانید. اگر قبلاً یک راست وارد تخواب می‌شدید و سر کار اصلی می‌رفتید ولی الان احساس می‌کنید دوست دارید وقت بیشتری را صرف عشق‌بازی کنید باید این را به همسران بگویید. اگر یک قسمت خاص از بدنتان دیگر مثل قبل محل خوبی برای تحریک شدن نیست باید آن را به اطلاع او برسانید.

۶- سرزنش یا تحقیرش نکنید.

برای اینکه به چیزی که می‌خواهید برسید لازم نیست بدجنس شوید. با پذیرش ذهنی شروع کنید. این یعنی فرض کنید که همسران دوست دارد بیشترین لذت‌ها را به شما بدهد. پس به جای اینکه بگویید، "باید در مورد روابط جنسی مسخره‌ای که داریم با هم حرف بزنیم؛ بگویید، "می‌دونم دوست داری من از رابطه مون لذت ببرم اما می‌خوام تو هم لذت ببری به خاطر همین مایلم صحبت کنیم تا ببینیم چطور می‌تونیم هر دو لذت ببریم."

۷- موضوع را به خودتان برگردانید.

زاویه صحبت را طوری تغییر دهید که انگار موضوع در مورد شماست. مثلاً بگویید، "به این ربطی نداره که تو چه کاری رو اشتباه انجام میدی، موضوع اینکه که من چه چیزی دوست دارم." پس به جای اینکه بگویید، "هیچوقت به اندازه کافی با من عشق‌بازی نمی‌کنی" بگویید، "دوست دارم قبل از اینکه سراغ کار اصلی بریم کمی ناز و نوازشم کنی."

۸- به ایما و اشاره های غیرکلامی خودتان دقت کنید.

شاید در کلماتی که به کار می‌برید دقت کنید که به هیچ وجه فرد همسران را مقصر نکنید اما زبان اندامتان چطور؟ زبان اندامتان هم راهی برای بیان احساسات است! سعی کنید تا می‌توانید آرام باشید و بدون عصبانیت و خستگی حرف بزنید. چند نفس عمیق بکشید، دقت کنید که دست به سینه نباشید و موقع حرف زدن نزدیک او بنشینید.

۹- در ذهنتان راه حل داشته باشید و از ایده‌های او هم استقبال کنید.

رسیدن به خواسته‌های و نیازهایتان درست است اما باید به حرف‌های او هم گوش بدهید. اولویت‌های او هم ممکن است تغییر کرده باشد و نیمی از سهم لذت بردن از رابطه جنسی بر عهده شماست. با او همفکری کنید و بهترین زمان‌ها را برای رابطه جنسی تعیین کنید. شاید هم بد نباشد با هم برای مشاوره بروید. مشاورین می‌توانند راه‌های بسیار خوبی برای برگرداندن شور و عشق قدیم به زندگیتان به شما پیشنهاد کنند.

۱۰- یادتان باشد این مکالمه یک طرفه نیست.

حرف زدن در مورد زندگی جنسیتان چیزی نیست که یکبار در طول زندگیتان در مورد آن حرف

بزنیید. این بحثی همیشگی است. بعضی از زوج‌ها به‌طور منظم جلساتی را با هم به حرف زدن در مورد مسائل دیگر زندگی مثل برنامه‌های مالی و برنامه‌های مربوط به فرزندانشان اختصاص می‌دهند. چرا نباید وقتی را هم برای حرف زدن در مورد زندگی جنسیتان اختصاص دهید؟

منبع : سایت مردمان

جنبش سبز و اقلیت های جنسی

جهانگیر شیرازی

اتفاق نظر حول شکست تحولات ۵۷ این است که در آن، افراد و گروهها کمتر با منافع خود آشنا بودند و از چیزی که مطالبه میکردند شناختی نداشتند. همه، توده وار مسحور خمینی شده بودند. کسی به ریشه های درخت استبداد حمله نکرد و نتیجه آنی شد که می دانیم.

سرکوب سیستمیک افراد و گروهها بخاطر اندیشه، زبان مادری، تعلق قومی، مذهبی و جنسی در جمهوری اسلامی، جنبش سبز مخالف حکومت را به رنگین کمانی از طیف ها، گروهها، افراد و پیروان ادیان و عقاید مختلف در آورده و حقوق بشر، دموکراسی و احترام به تفاوتها و حریم

خصوصی افراد را بصورت مؤلفه های عمده جنبش سبز در آورده است.

جنبش روشنگری جنسی ایران که اقلیت های جنسی، از جمله همجنسگرایان، جزء عمده ای از بدنه آن می باشند، بر خلاف ادعای کسانی، بهمراه جنبش سبز زاده نشده، بلکه حداقل ده برابر جنبش سبز عمر دارد. این جنبش در بسیج افکار عمومی (چه مخفیانه در داخل و چه علنی در خارج) بر علیه جمهوری اسلامی و مظالم آن، سهم انکار ناپذیری داشته و دارد. پیوستن نیروهای خواهان برابری جنسی، بخصوص قشر جوان آن، که مترصد فرصتی برای بروز نارصایتی و خشم خود بر علیه حکومت بودند، به جنبش سبز امری کاملاً طبیعی بود.

بدون شک، در نتیجه نبود دموکراسی و ضعف مفرط حقوق بشر در تاریخ ما، بخشی از مردم در درون جنبش سبز، اما عمدتاً در درون پایگاه حکومتی، نسبت به همجنسگرایی، نوعی ترس و بیزاری غیر عقلانی دارند و نگران نفوذ " فرهنگ غربی" و بی بند و باری جنسی اند. بلندگوهای حکومتی هم، رژیم را حافظ امنیت و دین و عقاید مذهبی مردم جا می اندازند و توده ها را از بقدرت رسیدن جنبش سبز و دامنگیر شدن فساد و بی اخلاقی می ترسانند.

اما، انکار این واقعیت اجتماعی که درصد قابل توجهی از شهروندان را افراد اقلیت های جنسی و از جمله همجنسگرایان تشکیل می دهند، هم، بسود جنبش سبز نمی باشد. نادیده گرفتن اقلیت های جنسی

و بی توجهی به خواسته های منطقی آنان، تنها بمعنای ادامه ایزولگی و حاشیه نشینی بیشتر این اقلیت محروم، و ازدیاد ناخوشی های ناشی از تنهایی و انزوا نیست، بلکه بمعنای بی توجهی به مؤلفه های اصلی حقوق بشر و محروم کردن جامعه از توانایی های بالقوه افراد اقلیت های جنسی نیز می باشد. سؤال این است که جنبش سبز برای حل تضاد بین توهامات بخشی از مردم نسبت به همجنسگرایان، با واقعیت وجودی این اقلیت جنسی و بر حق بودن مطالبات آن، چه برخوردی باید بکند؟ مسلماً، نه بی توجهی به توهامات بخشی از جامعه نسبت به همجنسگرایی صحیح است و نه نفی وجود همجنسگرایان. عقل سلیم حکم می کند که می توان با درایت و منطق این تضاد را حل یا حداقل آن را کاهش داد.

لازمه این امر، افسانه زدایی از همجنسگرایی و مسئله آزادی جنسی است. تاریخ سرکوب همجنسگرایی و همجنسگرایان بسیار طولانی تر و گسترده تر از تاریخ آزادی همجنسگرایان در کشورهای آزاد می باشد. علت اینکه اینهمه سرکوب و فشار تاریخی نتوانسته همجنسگرایی را از بین ببرد و اینهمه تلاش برای مداوای همجنسگرایان ره بجایی نبرده، در این حقیقت نهفته است که همجنسگرایی نه یک پدیده غربی بلکه بخشی از گستره جنسیت بشری است که از ابتدای تاریخ بشر در همه جوامع انسانی وجود داشته و دارد. گرایش جنسی، فرهنگ، سنن، دین، مذهب، مقام و موقعیت اجتماعی، خانوادگی و جغرافیایی نمی شناسد. برخوردار شدن از این یا آن گرایش جنسی در نتیجه پروسه ها و تعامل عوامل متعددی است که سهم، حدت و شدت هر کدام بطور دقیق همچنان ناشناخته باقی مانده است.

سالها است که سازمانها و نهادهای حقوق بشری، جنسیت شناسان و پژوهشگران مسائل جنسی، افراد، و شخصیت های آزادیخواه، نهادهای پزشکی، دولت های مترقی، دمکراسی های موجود و جنبش های ترقیخواه در سطح جهان همه و همه، برابری حقوق همجنسگرایان را برسمیت شناخته اند. شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد هم در نشست اخیر خود (جمعه ۲۷ خرداد ۱۳۹۰) قطعنامه پیشنهادی

آفریقای جنوبی در حمایت از همجنسگرایان را بتصویب رساند. در قطعنامه صادره از جمله، بر برابری حقوقی همه افراد، مستقل از گرایش جنسی آنها، تأکید شده است.

اگر به جوامعی شبیه جامعه ایران نگاه کنیم، خواهیم دید که امکان آزادی همجنسگرایان و محترم شمردن حقوق آنها هیچ تضادی با امر احترام به ارزش ها و اعتقادات مردم متوهم ندارد. برسمیت شناختن همجنسگرایی در هند، چین و آفریقای جنوبی گویای همین واقعیت است. حضور چندین بار و کافه همجنسگرایان در کشور مسلمان و همسایه ترکیه هم، خود سند دیگری بر این مدعا است. بنا به باور بسیاری از فعالان جنبش سبز، یکی از مسائل عمده این جنبش در کشور، موضوع آموزش می باشد. بنابراین، بهتر است که فعالان و سخنگویان جنبش سبز به نقض مستمر حقوق بشر مبتنی بر گرایش جنسی توجه لازم را مبذول دارند و حساسیت افکار عمومی را نسبت به تعدیاتی که از ناحیه حکومت و سنت ها بر اقلیت های جنسی روا می شود، برانگیزانند. در این راه، توجه به چند نکته کلیدی مهم می باشد:

- توضیح مواضع سازمان ملل، سازمان بهداشت جهانی، سازمانها و نهادهای حقوق بشری و دوستداران آزادی و دموکراسی در رابطه با همجنسگرایان، تأکید بر اهمیت تعمیم حقوق بشر و اصول دموکراسی به اقلیت های جنسی و جا انداختن مدارا و احترام به حریم خصوصی افراد، از اهمیت زیادی برخوردار است.

- آموزش این امر که همه انسانها از لحاظ حیثیت و حقوق با هم برابرند، و کلیه حقوق انسانی، جهانشمول، بهم وابسته، و پیوند عمیقی با هم دارند.

- تأکید بر اینکه گرایش جنسی بخش جدایی ناپذیر شخصیت و انسانیت فرد می باشد، بنابراین هرگونه تبعیض و ناروایی به انسانها بخاطر گرایش جنسی و انتخاب شریک جنسی در چارچوب حریم خصوصی، توهین به شأن و منزلت انسانی آنها است.

- تلاش برای نهادینه کردن این مسئله که هرکسی، فارغ از تمایل و گرایش جنسی خود، حق دارد از شکنجه و مجازات یا رفتار بیرحمانه و توهین آمیز مصون باشد.

- آموزش این که اگر به حق و حریم زندگی خصوصی افراد اعتقاد داریم، این حق از جمله شامل این هم می شود که فرد در فاش ساختن یا پنهان داشتن اطلاعات مربوط به گرایش جنسی خود آزاد است و مالک بدن خود می باشد، پس حق برقراری روابط خصوصی مرضی الطرفین با اشخاص واجد سن رضایت را دارد و بایستی از دخالت های خودسرانه دولت، جامعه و خانواده در امان باشد.

- جلب توجه به این مسئله که مبارزات همجنسگرایان، فارغ از موضوع حق خواهی و برابری طلبی موضوع آزادی اندیشه و بیان نیز می باشد. در چارچوب آزادی نشر و بیان افکار و عقاید، همجنسگرایان حق دارند نظر و اندیشه خود مبنی بر "انتخاب و حریم خصوصی شهروندان عاقل و بالغی که بر اساس اختیار و میل شخصی به مراد جنسی با همجنس می پردازند باید محترم شمرده شوند" را تبلیغ و ترویج کنند. در نتیجه، کسانی که خواهان لب فرو بستن همجنسگرایان هستند، نمی توانند خود را مدافع آزادی بیان و اندیشه معرفی کنند.

- تبلیغ وسیع این امر که جنبش سبز از آزادی اندیشه دفاع می کند، دگرگونه بودن را مستوجب آزار و ناروایی نمی داند، و به انتخاب افراد در چارچوب حریم خصوصی خود، احترام می گذارد.

- توضیح وسیع این مسئله که اعتراف به حضور و حقوق همجنسگرایان یعنی برسمیت شناختن خودمختاری، حق حریم خصوصی و حیثیت و آزادی انسانها، از جمله اقلیت های جنسی بعنوان انسانهای برابر حقوق می باشد. همچنین بمعنای دفاع از آزادی اندیشه و حق نشر افکار و عقاید هم هست.

- توضیح این واقعیت که همجنسگرایان درخواست های غیرمنطقی مطرح نکرده اند، آنها می خواهند که به تعدیات دولت که بر اساس گرایش جنسی اشان بر آنها اعمال می شود، پایان داده شود، آنها در امان بودن از آزار و اذیت و بدرفتاری، امنیت شخصی و محترم شمردن حریم زندگی خصوصی اشان را مطالبه می کنند. همه این مطالبات در چارچوب درخواست های جنبش سبز می گنجند.

واقعیت این است که اقلیت های جنسی در ایران در معرض بازداشت های خودسرانه، شکنجه و اعدام های دولتی، قتل های فراقضایی، بدرفتاری، تعرضات جنسی، تجاوز و مزاحمت در زندگی

خصوصی خود، کینه ورزی، تبعیض و طرد می باشند. همه اینها افراد متعلق به اقلیت های جنسی را از برخوردار شدن از حقوق انسانی خود که در بالا بدانها اشاره شد، محروم می کند. مسلماً آداب و رسوم، هنجارها، قوانین و تبلیغات منفی دولتی (در جهت کنترل جنسیت و تمایلات جنسی شهروندان و ساختن انسانهای مطیع از آنان)، همه در پشت خشونت مداوم دولتی، اجتماعی و خانوادگی بر زنان، همجنسگرایان و دیگر اقلیت های جنسی قرار دارند.

اگر حقوق بشر و دموکراسی ادعایی جنبش سبز از همین امروز در مقابل اینهمه تعدی و خشونت نسبت به بخشی از شهروندان موضعی صریح و شفاف نگیرد، بدون شک بسختی می تواند اعتماد دوستداران آزادی و حقوق بشر را چه در سطح ملی و چه در سطح بین المللی بخود جلب کند. مسلماً، درک و خوانش ناقص از دموکراسی و حقوق بشر و بی توجهی به مسائل محرومان فرهنگی جامعه، با گردآوری حداکثر نیروها همخوانی ندارد.

به اعتقاد من، بهتر آن است که رهبران و فعالان جنبش سبز عزم و اراده خود در مبارزه با خشونت دولتی و اجتماعی را نشان دهند، تأثیر خشونتها، اذیت و آزارها، نکوهش ها، پیشداوری ها و تبعیض ها بر ویران شدن شخصیت فرد را برای مردم توضیح دهند و حول تأثیرات مخرب و عواقب ناگواری که پنهانکاری مداوم، و زندگی در خفاء و انزوا همراه با ترس و وجشت بر روحیه، شخصیت و زندگی افراد بر جای می نهند را روشن کنند و حساسیت اجتماعی نسبت به ستم وارده بر اقلیت های جنسی را دامن بزنند. آنها با این کار حتی یکی از بهانه های تبلیغاتی رژیم بر علیه جنبش سبز را هم خنثی می کنند.

دعوت از همجنسگرایان که فعلاً بانگ بی محل ندهند و "مسائل مهمتر جنبش" را ارجح بشمارند، به چند دلیل نادرست می باشد:

- این کار چیزی جز تبلیغ ذهنیت فرودستی و فراخواندن افراد به تبعیت از سرنوشت تلخی که که بختکش آنها را له و لورده کرده، نمی باشد.

- اینگونه نسخه نویسی آسان است اما نه لزوماً انسانی و منطقی، و بدون شک با حقوق بشر و دمکراسی منافات دارد. بدان علت که تنها افراد آسیب پذیر را هر چه بیشتر خلع سلاح می کند و وضعیت نامساعد آنها را وخیم تر.

- این دعوت، خواسته ای تکثرگرا و مروج حضور انسانهای آگاه به مناقع خود در جنبش، نمی باشد.

- ادامه پنهانکاری و تبعیت از ذهنیت فرودستی، فراتر از تباه شدن زندگی فرد همجسگرا می رود. برای مثال اگر این شخص از روی ناچاری و برای پنهانکاری، با جنس مخالف خود ازدواج کند، همسر خود را هم بیای خویش تباه می کند چون عشق، علاقه و عاطفه ای در میان نیست. حال سرنوشت فرزندان که در چنین رابطه ای رشد می کنند را هم باید محاسبه کرد.

- نمیتوان مدافع برابری جنسی، و مخالف مردسالاری بود اما با طرح مسائل اقلیت های جنسی، که در عمل بیش از هر کس دیگری مرد سالاری و کلیشه های ذهنیتی در رابطه با فرودستی و فرادستی، فاعل و مفعول، زنانگی و مردانگی را به چالش می کشند، مخالفت کرد.

- داروی این نسخه یکبار در سال ۵۷، و بعد از آن در جریان قربانی کردن مبارزات زنان در پای "مبارزه با امپریالیسم آمریکا" خورده شد و معده همه را بهم زد. بنابراین، کاملاً منطقی است که آن نسخه امروز با هر بهانه ای و در هر لفافه ای که عرضه شود، خریداری خواهد داشت.

چشم بستن و اختیار سکوت در برابر ستم های وارده بر اقلیت های جنسی در کشور و بی توجهی به این بخش از نفی حقوق بشر ترجمه ای جزء تشویق خشونت ندارد. هر بهانه ای برای ناچیز شمردن این خشونت، بمعنای بی توجهی به درد و آلامی است که بر بخش قابل توجهی از شهروندان بخاطر گرایش جنسی اشان روا می شود. جنبش سبز بعنوان یک جنبش متکثر حقوق بشری و دمکراسی خواه، باید که تأمل کند و بدفاع از انسانهایی بپردازد که اینهمه سال قربانی هیولایی به اسم جمهوری اسلامی، و سنن و آدابی غیر انسانی و سرکوبگر شده اند.

تجارب جنبش های حقوق بشری در جهان بخصوص در جریان جنبش مدنی آمریکا و مبارزه سیاهپوستان آفریقای جنوبی بر علیه رژیم نژادپرست آن کشور نشان می دهند که همبستگی وسیع

ترین نیروها از جمله اقلیت های جنسی ضامن گسترش و موفقیت جنبش ها می شود، و بلعکس آنجا که مردم توده وار بدون توجه به منافع خود دنباله رو رهبر میشوند، در بطن حرکت آنها، نطفه یک دیکتاتوری تازه جان می گیرد.

بهمین دلیل، روشنگری در باره حقوق و مشکلات همجنسگرایان در کنار روشنگری در امر حقوق زنان، اقلیت های قومی، زبانی و مذهبی، ضروری است. حداقل باید امکانی برای رهروان جنبش فراهم شود تا به درک جامع تری از دمکراسی و حقوق بشر دست یابند. کشاندن توده های ناگاه و متعصب به هر قیمت بدرون جنبش درست نیست، چون امکان غلطیدن به دیکتاتوری را از بین نمی برد. بهتر است روشنگری کرد، موضعی شفاف اتخاذ نمود و آنها را برای مردم توضیح داد تا افراد آگاهانه انتخاب کنند و با شناخت وارد جنبش شوند. پرهیز از درافتادن با ذهنیت اجتماعی تبعیض گرا و خشونت زاء، با هدف کشاندن افراد بیشتر بدرون جنبش یعنی عدم صداقت با همان مردم. مگر نه این است که یکی از مؤلفه های عمده جنبش سبز مسئله آموزش می باشد.

بنا به آنچه گفته شد، رهبران و فعالان جنبش سبز باید تمهیدات و اقدامات عملی مشخصی را برای پایان دادن به توهمات و پیشداوری های مربوط به اقلیت های جنسی در جامعه، در نظر گیرند تا راه مشارکت آگاهانه و همراه با شناخت حداکثری شهروندان فارغ از تعلقات و گرایشات جنسی اشان، فراهم شود. باید حول مؤلفه های حقوق بشری، همچون حریم خصوصی افراد، جا انداختن روحیه تفاهم، مدارا، برابری ارزش انسانها و احترام به دیگرانی که اندیشه، مذهب، زبان یا گرایش جنسی دیگری دارند، روشنگری کنند تا احترام به تنوعها در درون جنبش نهادینه شود و رنگین کمانی آن تضمین گردد. چرا که رنگین کمانی یکی از نقاط قوت جنبش سبز است و رنگ صورتی (همجنسگرایان) لازمه و مکمل رنگین کمان سبزها است و بر قامت آن خوش می درخشد.

jenseyatvajameh@talktalk.net لینک منبع:

<http://jenseyatvajameh.wordpress.com>

نامه‌ی سرگشاده به پزشکان بیمارستان ۵۰۶ ارتش

اخبار روز: این نامه به وسیله‌ی یکی از جوانان آماده‌ی خدمت سربازی خطاب به پزشکان بیمارستان ۵۰۶ ارتش نوشته شده و در آن به گوشه‌ای از فشارهای اعمال شده علیه‌ی اقلیت‌های جنسی در ایران اشاره شده است. نویسنده‌ی نامه خواسته است که نام و مشخصات وی محفوظ بماند:

نامه‌ی سرگشاده به پزشکان بیمارستان ۵۰۶ ارتش

پزشکان محترم!

آقایان: وحید دنیوی، محمدرضا ابراهیمی، جواد نعیمی، حمیدرضا کاظمی، ارسیا تقوی، عباس امید، مجیدرضا فرنیاء، علی مهدوی، حسن شهگیری، محمدمهدی میرزاده در پیشگاه خداوند سوگند یاد کردید که زندگانی خود را در خدمت به جامعه‌ی بشری وقف نمایید، حق شناس باشید، کارهای مربوط به حرفه‌ی خود را مطابق کرامت و وجدان انجام دهید و نخستین وظیفه‌ی خود را حفظ سلامت و تندرستی بیماران و دستگیری از دردمندان ذکر کرده‌اید. با خداوند خود پیمان بسته‌اید تا هرگز راضی نشوید که مذهب و ملیت و سیاست و مقامات دنیوی و منافع مادی اندک، لحظه‌ای شما را از توجه نسبت به بیماران باز دارد و برای حیات آدمی از هنگام انعقاد نطفه تا واپسین لحظه‌ی زندگی، اهمیت و احترام خاص قائل باشید و هیچ‌گاه دانش پزشکی را بر خلاف قوانین انسانی به کار نبرید. و این سوگند را از روی ایمان و درنهایت آزادی و از خودگذشتگی و به اتکای شرف و وجدان خویش بستید.

همچنین طبق ماده‌ی چهارم از آیین‌نامه‌ی انتظامی رسیدگی به تخلفات صنفی و حرفه‌ای شاغلین حرفه‌های پزشکی و وابسته، موظف گشته‌اید که محتویات پرونده‌های پزشکی مراجعین را به‌جز به مراجع ذی‌صلاح که به تصویب مجلس شورای اسلامی رسیده است، فاش نگردانید. همان‌طور که مستحضر هستید، بیمارستان شما یکی از سه بیمارستانی است که موارد معافیت پزشکی اعصاب و روان نظام وظیفه جهت تشخیص پزشکی، به آن ارجاع داده می‌شود. همجنس‌گرایی و دگرجنس‌گونه‌ی نیز از مواردی هستند که طبق قانون نظام وظیفه، زیر شاخه‌های اعصاب و روان طبقه‌بندی شده‌اند و جهت تشخیص همجنس‌گرایی/ دگرجنس‌گونه‌ی فرد متقاضی معافیت پزشکی، به شما و دو بیمارستان دیگر تحت نظارت نیروهای مسلح ارجاع می‌گردند.

حال سوال این است: آیا شما به سوگند و قانون صنفی خود پایبندید؟

همان‌طور که خود به‌خوبی واقف هستید، فراخواندن والدین همه‌ی مراجعین همجنس‌گرا و دگرجنس‌گونه، قانون نانوشته‌ی بیمارستان شما است و دو بیمارستان دیگر، چنین شرطی را پیش روی مراجع قرار نمی‌دهند. شما با پیگیری‌های فراوان اینجانب، چنین پاسخ دادید که برای این فراخوانی و آشکارسازی پرونده، نزد والدین و برهم‌زدن کانون خانواده‌ها علی‌رغم میل و اصرار مراجعه‌کننده، که تخطی آشکار از ماده‌ی چهارم قانون سازمانی و صنفی شما است، دستور گرفته‌اید. اگر دستور گرفته‌اید و برطبق دستور، این کار را انجام می‌دهید، آشکارا سوگند خود را زیر پای نهاده‌اید!

شما آشکارا قانون و شرع را زیر پا می‌گذارید و با تمسخر و توهین‌های پیاپی مراجعین و خانواده‌هایشان، حقوق انسانی آن‌ها را نیز پایمال می‌کنید.

پزشکان محترم!

در قبال این بی‌مسئولیتی، شما پاسخگوی قانون، خدا و وجدان خود هستید. از آن‌جا که همجنس‌گرایی در قانون ایران به رسمیت شناخته نمی‌شود و مراجعه‌ی من و امثال من به قوه‌ی قضاییه به‌جز تمسخر و تهدیدهای بیش‌تر، ثمری به دنبال نخواهد داشت، این نامه‌ی سرگشاده را نگاشتم تا اگر بازوی ناقص عدالت ایران به این نقض آشکار قانون و شرع بی‌توجه است، قضاوت را برعهده‌ی وجدان شما و خوانندگان این نامه واگذار کنم. به امید روزی که خورشید بر همه‌ی ما یکسان بتابد. توضیحات:

- متن کامل سوگندنامه‌ی پزشکی:

به نام خداوند جان و خرد

در این هنگام که به عضویت جامعه‌ی پزشکان در آمده‌ام، سوگند یاد می‌کنم که زندگانی خود را در خدمت به جامعه‌ی بشریت وقف نمایم. استادان و آموزگاران خود را گرامی بدارم و نسبت به آنان آنچه سزاوار است حق شناس باشم، کارهای مربوط به حرفه‌ی خود را مطابق کرامت و وجدان انجام دهم و نخستین وظیفه‌ی من حفظ سلامت و تندرستی بیماران و دستگیری دردمندان باشد. رازی را که از نظر حرفه‌ی مقدس پزشکی به من سپرده می‌شود، همیشه نگهدار باشم و نام نیک و شریف این خدمت پرافتخار را همواره حفظ کنم، رفتارم با همکارانم برادرانه باشد، هرگز راضی نشوم که مذهب و ملیت و سیاست و مقامات دنیوی و منافع مادی اندک لحظه‌ای مرا از توجه نسبت به بیماران باز دارد، برای حیات آدمی از هنگام انعقاد نطفه تا واپسین لحظه‌ی زندگی اهمیت و احترام خاص قائل باشم و هیچگاه دانش پزشکی را بر خلاف قوانین انسانی به کار نبرم.

این پیمان را از روی ایمان و در نهایت آزادی و از خود گذشتگی و به اتکای شرف و وجدان خویش می بندم و در این راه از درگاه پروردگار توفیق می خواهم.

- برای اطلاعات بیشتر و متن کامل اساسنامه با نشانی زیر مراجعه کنید:

www.shirazimc.com

- تشویق به رفتن به سربازی و تشبیه آسایشگاه های سربازی به بهشت همجنسگرایان، زیر سوال بردن روابط عاطفی و انسانی و معطوف شدن به روابط جنسی که مراجع در آنها مفعول رابطه واقع شده است با جزئیات کامل و ...

سوال از پدر در مورد تعداد روابط جنسی و عاطفی اش با مادر در حضور فرزند، سوال از والدین در مورد مشاهدات روابط جنسی فرزندش با جزئیات کامل! یا سوالاتی از این دست: شما فردا که برای دخترهاتون خاستگار بیاد خجالت نمی کشین به داماد هاتون بگید پسرتون اینطوریه؟! شما شرمنده نیستید که پسرتون با یک پسر دیگه می خوابه؟

حال سوال اینجاست که آیا این سوالات در جهت تشخیص پزشکی پرسیده شده اند؟

منبع:

www.akhbar-rooz.com

از عشق تا قتل، بررسی اجمالی قتل‌های خانوادگی

مژگان کاهن

دست به عمل قتل زدن پدیده‌ی پیچیده‌ای است که عوامل گوناگون فردی، اجتماعی، اقتصادی و تربیتی در آن دخیل هستند. هدف من بیشتر نشان دادن بعد شکنندگی روحی است که اعمال خشونت‌بار با خود به همراه می‌آورد

ویژه خبرنامه گویا

این هفته شاهد حادثه‌ی دردناک بودیم: یک پدر مهاجر ایرانی در آمریکا، با سلاح گرم همسر سابق، فرزندان و افراد دیگر از آشنایان را به قتل رساند و به زندگی خود نیز خاتمه داد. این حادثه و امثال آن، سوال‌های زیادی را برای در ذهن ما ایجاد می‌کند. سوالاتی از این قبیل که چگونه فردی فاقد سابقه‌ی جنایی، قادر می‌شود عزیزان خود را به قتل برساند؟ یا در این مورد خاص، تا چه حد مسئله‌ی اجازه حمل اسلحه توسط شهروندان آمریکایی می‌تواند در بروز این حوادث تاثیر گذار باشد؟

باید گفت در کشور آمریکا حدود سیصد میلیون اسلحه‌ی گرم در دسترس شهروندان آمریکایی قرار دارد. (طبق آمار ۲۰۰۵) تحقیقات نشان داده است که شمار قتل در این کشور چند برابر بیشتر از این میزان در سایر کشورهای غربی است. در سال نود و دو، ۶۰ درصد قتل‌های همسر با سلاح گرم صورت گرفته است. بر خلاف آمریکا، مشاهده می‌کنیم مثلاً در کانادا که داشتن سلاح گرم در آن شدیداً کنترل می‌شود، میزان قتل چهار برابر کمتر از ایالات متحده است. تحقیقات بسیاری در کشورهای مختلف نشان می‌دهند که حضور سلاح گرم در یک کاشانه، با تعداد زنان به قتل رسیده ارتباط مستقیم دارد. با این حال، مشاهده می‌کنیم در سوئیس با وجود اینکه مردها بعد از خدمت سربازی اجازه دارند سلاح خود را نگه دارند، اما تعداد قتل در این کشور پایین‌ترین میزان را دارد. این نمونه حاکی از اهمیت عواملی دیگر در پدیده‌ی قتل است. هر چند که ذکر این نکته لازم است که حضور سلاح گرم در فضایی که خشونتی شدید در آن حاکم است می‌تواند بعنوان عاملی که جان افراد را به خطر بیاندازد عمل کند، اما چنانکه آمارها به ما نشان می‌دهند عامل مهم دیگر در وقوع این گونه فجایع، "سابقه‌ی خشونت" در این کاشانه هاست. برای همین است که در بعضی ایالات کانادا در صورتی که مثلاً زن تحت تهدید مداوم شوهر یا شوهر سابقش قرار داشته باشد، پلیس به جستجوی سلاح احتمالی فرد می‌پردازد و در صورت دارا بودن اسلحه، آن را ضبط می‌کند. بدین ترتیب عامل "سابقه‌ی خشونت" از اصلی‌ترین فاکتورهای ریسک در قتل‌های خانگی است. در کانادا شصت درصد و در آمریکا حدود هفتاد درصد این حوادث در خانواده‌هایی اتفاق می‌افتد که

پیشتر نیز خشونت های شدید در آنها به وقوع پیوسته است. این آمار در مورد قتل فرزند هم صادق است. مسلماً عوامل دیگری نیز مثل وابسته بودن به الکل و مواد مخدر (بعنوان عواملی که فرد را از " درست اندیشیدن " باز می دارند) یا وضعیت بد اقتصادی (بعنوان عاملی که فرد را از لحاظ روانی شکننده می کند) هم جزو دیگر فاکتورهای ریسک به حساب می آیند. اما من در اینجا بیشتر به مسئله ی خشونت و فاکتورهای فردی و خانوادگی که می توانند آن را ایجاد کنند می پردازم. زیرا که برای پیشگیری این حوادث ناگوار شناخت بیشتر این عوامل می تواند موثر باشد.

داده های روانشناسی به ما نشان می دهند که یک سری خصوصیات فرد را می توان بعنوان پیش زمینه های بروز خشونت پی در پی در او عنوان کرد:

مسئله ی عدم توانایی فرد در کنترل عصبانیتش و بروز پی در پی خشونت، حاصل یک سری عوامل درونی است که البته روابط فرد با اطرافیانش نیز می تواند آن را تشدید کند: این افراد دروناً قابلیت اینکه "همه چیز بر وفق مرادش نباشد" را ندارند و یا به عبارتی در مقابل هر گونه سرخوردگی و مشاهده ی اعمالی که خلاف میلشان باشند می توانند دچار بحران های عصبی شدید درونی شوند. این بحران ها می توانند خودشان را بصورت عصبانیت و ارتکاب خشونت بروز دهند. عدم قابلیت مواجه شدن با "شکست" یا با "سرخوردگی" بستگی به شکنندگی های درونی فرد دارد و خود نیز بصورت یک عامل می تواند باعث شکنندگی های بیشتر فرد در مقابل وضعیت های جدید ناروا شود. این افراد سرپیچی از خواسته هایشان را بسیار بد زندگی می کنند و احتیاج روانی دارند که همه بر وفق مراد آنها عمل کنند. برخورد "خشن" با اطرافیان نزدیک در آنها، نوعی مکانیسم دفاعی است برای مقابله با شکنندگی های درونی شان. یعنی به نوعی فرافکنی این تزلزل درونی به دنیایی است که نمی تواند انعکاسی از خواسته هایشان باشد.

البته نمی توان به این نتیجه رسید که همه ی افرادی که این نوع تزلزل روحی را دارند قادرند به قتل دیگران مبادرت ورزند. دست به عمل قتل زدن پدیده ای پیچیده است که عوامل گوناگون فردی، اجتماعی، اقتصادی و تربیتی در آن دخیل هستند. هدف من بیشتر نشان دادن این بعد شکنندگی روحی است که اعمال خشونت بار را با خود به همراه می آورد. به نظر می رسد اتفاقات قبل از فاجعه ی قتل نزدیکان، عامل مهمی در ارتکاب آنها هستند. آمارها نشان می دهند که در خیلی از موارد فرد مقتول تصمیم خودش را به جدایی دائم به فرد ضارب اعلام کرده است. سوال این است که آدم های بسیاری موقعیت جدایی و یا وضعیت های ناگوار دیگر را زندگی می کنند بدون آنکه به فردی که آنها را رها کرده است آسیب جسمی وارد کنند.

یک قابلیت مهم که در ما انسانها مانع "دست به عمل قتل زدن" می شود، قابلیت است که در روانشناسی به آن "قابلیت ذهنی گردانی" یا *mentalisation* می گویند. برای همه ی ما اتفاق می افتد که از شخص یا اشخاص اطرافمان عصبانی شویم. ولی اغلب آدم ها این قابلیت را دارند که این عصبانیت را در "ذهنشان" یا در "کلامشان" نگه دارند و پا را فراتر نگذارند. قابلیت ذهنی گردانی به ما اجازه می دهد که مثلا در ذهنمان "دلما بخواهد کسی را خفه کنیم." یا حتی این احساس را به کلام بیاوریم. به این معنی که ذهن ما این قابلیت را دارد که با استفاده ی کلام و یا سمبلیسم (مثلا پاره کردن عکس آن شخص) این عصبانیت را کنترل کند و نگذارد از حدی فراتر رویم و به طرف مقابل آسیب وارد کنیم. "سایکوپات ها" نقطه ی مقابل هستند یعنی بین ذهن و عملشان فاصله ای نیست. ولی نکته ی مهم این است که دست زدن به عمل قتل الزاما نشان سایکوپات بودن فرد و یا حتی اختلالات شدید شخصیتی نیست. می توان گفت که بسیاری از افرادی که دست به قتل های خانوادگی می زنند در وضعیت روانی قرار دارند که قابلیت ذهنی گردانی آنها دچار اختلال شده است. یعنی صرف استفاده از ذهن و کلام قادر نیست آنها را برای کاهش خشونت یاری دهد و همانگونه که گفتیم این افراد در مقابل سرخوردگی و شکست شدید بی تحمل هستند و در مقابل وضعیت های ناگوار می توانند دچار افسردگی های شدید و یا اضطراب های زیاد شوند. ارتکاب به قتل صرفا به این معنی نیست که شخص دارای "ساخت روانی یک قاتل" است. برای همین اصطلاح شکنندگی های روانی را در این مورد استفاده می کنم. زیرا در بر گیرنده ی وضعیت روانی فرد در هنگام وقوع حادثه است. جرم شناسان برای درک وضعیت دقیقی که قتل در آن اتفاق افتاده است به بازسازی عوامل بیرونی و درونی فرد در زمان قبل از وقوع حادثه می پردازند. همان طور که گفتیم بسیاری از این قتل ها بدنبال رها شدن فرد توسط همسرش اتفاق افتاده اند. این حادثه ی رها شدن برای فردی که حتما پیش از جدایی نیز دچار شکنندگی های روحی و از جمله عدم پذیرش سرخوردگی بوده است، بعنوان واقعه ای که تمام تعادل روحی اش را بهم می زند زندگی می شود و چون نمی تواند "دیگری را بدون خود" (و خیلی موقع ها هم خود را بدون دیگری) تجسم کند دچار خلایبی درونی و ذهنی می شود که تنها با خشم پر شده است و چون با ذهنش قابلیت حل این خلا درونی و مقابله با خشمش را ندارد به عمل دست می زند.

در بسیاری از این افراد مشاهده می شود که "از دست دادن کنترل دیگری" برای آنها به منزله ی از دست دادن یکی از مکانیسم های دفاعی سیستم روانی شان است. باید گفت کنترل محیط اطراف و اطرافیان نزدیک یکی از مکانیسم هایی است که فرد برای گریز از اضطراب ها و آشفتگی های درونی از آن استفاده می کند و از دست دادن این کنترل او را با این درون متزلزل روبرو می کند و تمام خشم فرد روی عامل و عوامل این آشفتگی ها منعکس می شود. البته "بروز نفرت از خود" نیز

می تواند در او ایجاد شود. زیرا این از دست دادن کنترل برای او با "احساس تحقیر شدگی عمیق" به همراه است. بروز تصاویر منفی از خود می تواند به پایان دادن به زندگی خود فرد هم ختم شود.

به عبارتی "توازن روحی فرد" که مدیون در دست داشتن کنترل دیگران بوده، برهم می خورد و عواقب گوناگونی را به همراه دارد. حذف خود و دیگران از فاجعه بارترین عواقب است. خوشبختانه میزان کمی از آدم ها هستند که تا این حد پیش می روند.

بررسی رابطه های خانوادگی می تواند به آگاه شدن ما از مکانیسم بروز خشم در خانواده ها یاری بخشد. در اینجا بعنوان نمونه رابطه ای را در نظر بگیرید که در آن احساس مالکیت شدید نسبت به همسر وجود دارد و فرد سعی دائم در کنترل و تسلط بر کوچکترین حرکات او دارد. در چنین رابطه ای، این شخص به هیچ وجه تحمل اینکه همسرش از کوچکترین خواسته اش سر باز زند را ندارد. بدین ترتیب هر گونه خواسته ی استقلال طلبانه ی او خشونت های شدید در وی تولید می کند. بطوری که قادر است که به ضرب و شتم او مبادرت کند. اقدام طرف مقابل به جدا شدن، این خشم ها را در او چند برابر می کند و در مواردی حتی قادر می شود به اعمالی خطرناک دست بزند. حتی شاهد تهدیدهای زبانی که در جهت ممانعت او از رفتن می باشند هستیم: "اگر بری می کشمت". در این موارد اقدام به قتل، اقدامیست نه تنها از روی خشونت بلکه نشانی از ناامیدی و ناتوانی فرد در حفظ رابطه ای است که تکه های وجود شکننده اش را به هم می چسباند.

برای پیشگیری از چنین وقایع دردناکی برای همه ی خانواده ها لازم است که در روابط افرادشان عمیق شوند و به راه های عدم بروز خشونت و چگونگی سالم تر کردن روابط بیندیشند. بیان راه هایی که می تواند ما را به روابط سالم تر برساند در این مقاله نمی گنجد فقط می توانم از اهمیت بالا بردن قابلیت گفتگو و استفاده از کلام برای بیان دردها و انتقاداتمان و نیز پذیرش دیگری با تفاوت هایش - از جمله تفاوت های فکری - نام ببرم. بعد تربیتی هم برای پیشگیری از فراگیری خشونت در کودکانمان جنبه ی مهمی است. در معرض خشونت بودن و شاهد صحنه های خشن بودن یکی از عوامل اصلی درونی کردن خشونت در بچه هاست. بچه ها باید بیاموزند که از کلامشان برای بروز احساساتشان استفاده کنند. در عین حال فرا بگیرند که دنیا و دیگران را با همه ی نسبیتش بپذیرند و شکست ها را نیز بعنوان جزوی از زندگی قبول کنند. **[به این مقاله رجوع کنید]**. البته لازم است که این توصیه ها تنها به عنوان نصایحی اخلاقی نگریسته نشوند. باید بگویم که برای انعکاس آنها در رفتارمان لازم است خود و اطرافیانمان را بیشتر بشناسیم و در روابطمان بیشتر تعمق کنیم. در این تعمق کردن دانش روانشناسی ابزار لازم را در اختیار ما قرار می دهد.

باید اذعان داشت بسیاری از خانواده هایی که دچار مشکل خشونت هستند احتیاج به کمک اشخاص ثالث دارند. برای همین است که افراد این خانواده ها باید به خود جرات دهند و مسائلشان را با

دیگرانی که می توانند نقش کمک کننده داشته باشند در میان بگذارند. نه تنها کسانی که مورد خشونت واقع می شوند، بلکه و خصوصا آنهایی که دچار خشونت های غیرقابل کنترل هستند. باید دانست که به این افراد نیاز دارند بیش از آنکه بعنوان "افرادی بدجنس" به آنها نگاه شود، در جایگاه کسانی که احتیاج به کمک دارند تلقی گردند.

اما در کنار این تذکرات باید این نکته ی مهم را هم عنوان کنم که اشخاصی که قربانی خشونت از طرف همسرشان هستند و این همسر هیچ اقدامی برای مقابله با این مسئله نمی کند، بهتر است به مقامات قانونی شکایت برند. تحقیقات نشان داده است که تلفن کردن به پلیس در هنگام بروز خشونت، تکرار آن را کاهش می دهد و سکوت باعث تداوم خشونت است.

مژگان کاهن روانشناس

mojgankahen44@yahoo.fr

لینک منبع:

<http://news.gooya.com/politics/archives/2012/01/133848.php>

آدم و حوای ایرانی

عباس احمدی

در این مقاله می‌خواهیم سه چیز را نشان بدهیم:

(۱) نخست آن که داستان آفرینش آدم در فرهنگ ایرانی، بر اساس جادوی سرایتی و بخصوص آیین گاو کشتی درست شده است.

(۲) دوم آن که ازدواج آدم و حوای ایرانی از رسم زنای با محارم، که در دوره ی مادرسالاری، در ایران رواج داشته است، پیروی می‌کند.

(۳) سوم و در حاشیه ی این دو موضوع اساسی، فرضیه ی صلیب ایرانی یا چلیپای میترایی را نیز مطرح خواهیم کرد و نشان خواهیم داد که در ایران، یک صلیب مخفی و یک چلیپای پنهانی در طرح اصلی آتشکده ها، مسجد ها، قالی ها، و کاشی کاری های ایرانی وجود دارد. این صلیب مقدس، نشانه ی خورشید و خورشید نیز، نشانه ی ایزد میتر است. ایزد میتر همان روح باروری و برکت است که در پایان عصر جادو و در آغاز عصر مذهب، از زمین و از درون درخت و رودخانه و گاو، به آسمان رفته است.

آدم و حوا در شاهنامه

در شاهنامه ی فردوسی، اصلا خبری از داستان آدم و حوا نیست. به این صورت که بهشتی باشد و آدم و حوایی در آن جا زندگی کنند و سپس از میوه ای ممنوعه بخورند و به جرم این گناه از بهشت اخراج شوند و به زمین بیایند. اصلا چنین چیزی نیست. در شاهنامه آمده است که پس از آفرینش گیاهان و جانوران، "مردم" پدیدار شده اند. همین طور بدون مقدمه و بدون اسطوره سازی و بدون آوردن افسانه ی آفرینش و بدون ذکر مثلث "آدم و حوا و خدا" بنا به روایت شاهنامه (جلد اول، صفحات ۵ و ۶) ابتدا، هفت آسمان پدید می‌آیند:

پدید آمد این گنبد تیز رو

شگفتی نماینده ی نو به نو

فلک ها، یک اندر دگر، ساخته شد

به جنبید، چون کار پیوسته شد

سپس کوه ها می بالند و آب ها بر می دمند:

بیالید کوه، آب ها بر دمید

سر رستی ها، به بالا کشید

سپس، گیاهان می رویند:

گیا رست، با چند گونه درخت

به بالا برآمد، سران شان، ز بخت

سپس، جانوران و جنبندگان پدیدار می شوند که نه زبان گویا و نه خرد جویا دارند و از خار و خاشاک، به تن پروری مشغولند.

و زان پس، چو جنبنده، آمد پدید

همی رستی، زیر خویش، آورید

نه گویا زبان و نه جویا خرد

ز خار و ز خاشاک، تن پرورد

سرانجام، بشر پدید می آید که با هوش و خرد خود، بر حیوانات وحشی و بر دام های اهلی فرمان می راند. دقت کنید، در این جا سخنی از آدم و حوا و مار و شیطان و بهشت در کار نیست:

چو زین بگذری، مردم آمد پدید

شد این بندها را، سراسر کلید

پذیرنده ی هوش و رای و خرد

مر او را، دد و دام، فرمان برد

کیومرث، نخستین آدم

هرچند در شاهنامه اثری از آدم و حوا نیست، اما در این منظومه از شخصیتی اسطوره ای به نام کیومرث نام برده شده است که نخستین پادشاه جهان است. کیومرث نه تنها شاه ایران بلکه شاه سراسر جهان است و از او به عنوان "جهاندار" یا شاه جهان نام برده می شود.

چئن گفت کآیین تخت و کلاه

کیومرث آورد و او بود شاه

کیومرث شد بر "جهان" کدخدای

نخستین به کوه اندرون، ساخت جای
به گیتی درون، سال سی، شاه بود
به خوبی، چو خورشید، پرگاه بود
(شاهنامه، جلد اول، صفحه ی ۱۵)

این کیومرث در متون زردشتی، نه به عنوان نخستین شاه، بلکه به عنوان نخستین آدم معرفی شده است. بنابراین، برای پیدا کردن ردیابی داستان آفرینش آدم در فرهنگ ایران، باید به سراغ این گونه متون برویم.

در کتاب بندهشن (Bonde Heshn) آمده است که هرمزد، "کیومرث" را از سوی چپ و "گاو" را از سوی راست، در روی زمین آفرید.

[ششم، کیومرث را آفرید، روشن چون خورشید. او (=هرمزد) کیومرث را با گاو از زمین آفرید. کیومرث بر سوی چپ و گاو بر سوی راست آفریده شدند. او از روشنی آسمان، نطفه ی مردمان را فراز آورد. او از روشنی آسمان، نطفه ی گاو را فراز آورد. زیرا این دو نطفه را که "آتش-تخمه" اند، نه "اب-تخمه" در تن گاو و کیومرث بداد تا افزایش یافتن مردمان و گوسفندان از آن باشد.] (بندهشن، ۴۱)

در این جا، برخلاف اسطوره های سامی و برخلاف افسانه های اعراب، نخستین آدم، نه در بهشت و در آن دنیا، بلکه در روی زمین و در این دنیا آفریده می شود و داستان نه در آسمان بلکه در زمین اتفاق می افتد. در داستان کیومرث، از درخت سیب و برگ انجیر و دانه گندم و طوبی و مار و جوی شیر و شراب کوثر و حوری و غلمان و جن اثری نیست. از "من ملک بودم و فردوس برین جایم بود" که بعدها در ادبیات ایران بر اثر نفوذ فرهنگ عرب رایج شده است نیز ردیابی نیست. از "پدرم روضه ی رضوان به دو گندم بفروخت" و "مرغ باغ ملکوتم و نیم از عالم خاک" و "آدم آورد در این دیر خراب آبادم" نیز نشانی نیست.

در داستان کیومرث، از آفریده شدن حوا از دنده ی چپ آدم نیز خبری نیست. به جایی آن که حوا از دنده ی چپ آدم آفریده شود، گاو سوی راست (دنده ی راست هرمزد؟) آفریده می شود. این گاو، بعدها، به دست اهریمن کشته می شود و از تخمه ی او جانوران و گیاهان به وجود می آیند. کیومرث هم به همین سرنوشت دچار می شود و به دست اهریمن کشته می شود و از تخمه ی او دو بوته ی ریواس سبز می شود. در هر دوی این مورد، گاوی مقدس و یا آدمی مقدس شهید می شود و تخمه و

یا خون او به زمین ریخته می شود تا باعث باروری و رویش گیاهان و زایش جانوران شود. رمز این آیین مقدس چیست؟

گاو کشی

برای پیدا کردن رمز این آیین مقدس باید از عصر علم به عصر مذهب و از عصر مذهب به عصر جادو برویم. در عصر جادو در ایران، گاو سمبول و فرمانمود و مظهر باروری و برکت بوده است و بومیان ایرانی معتقد بودند که روح باروری و برکت در کالبد گاو زندگی می کند. در آن دوره، ایرانیان هر ساله، گاوی مقدس را قربانی می کردند و خون او را به زمین می ریختند تا باعث باروری زمین و کشت و زرع گردد. آن ها معتقد بودند که خون گاو بر اثر همنشینی با آن روح مقدس دارای خاصیت باروری و برکت شده است. آیین گاوکشی نوعی جادوی سرایتی بود که رد پای آن در آیین مهرپرستی بجا مانده است. در بسیاری از سنگ کنده های میتراپی، حضرت میترا را می بینیم که گاوی را قربانی می کند و از دم گاو، سنبله های گندم رویده است. در اساطیر ایرانی، از کشته شدن گاو به دست میترا سخن گفته شده است و از این که جاری شدن خون گاو بر روی زمین باعث سرسبزی خاک و رویدن گیاهان گوناگون شده است.

درخت پرستی

در متون ایرانی و هندی، میترا علاوه بر گاو، یکی از ایزدان گیاهی به نام "هوم" (Haoma) را نیز می کشد. سهم میترا از شهید کردن "هوم"، شیره ی اوست که به زمین می پاشد و جانوران و گیاهان گوناگون از این شیره پدید می آیند. در اینجا نیز، به روشنی، نشان داده می شود که روح باروری و برکت، علاوه بر گاو، در درون گیاهان نیز زندگی می کرده است و با شهید کردن گیاه مقدس، شیره ی او، از طریق جادوی سرایتی، باعث باروری زمین و رویش گیاهان و زایش حیوانات می شده است.

از این دیدگاه، مراسم نوشیدن شیره ی سکر آور "هوم" در دین زردشت، نوعی جاوی سرایتی برای انتقال خاصیت باروری و برکت از ایزد گیاهی به انسان است. رسمی که هنوز در مسیحیت در مراسم نوشیدن شراب مقدس (= خون مسیح، = خون خدا) به چشم می خورد. شراب در آیین های عرفانی ایرانی نیز همین نقش جادویی را دارد. حافظ در آن جا که می گوید "ما در پیاله، عکس رخ یار دیده ایم/ ای بیخبر از لذت شرب مدام ما" به ارتباط شراب و خدا (= روح باروری و برکت) اشاره کرده است. شراب را "خون رزان" و یا خون درخت انگور نیز می خوانند. می دانیم که

درخت انگور نیز یکی از درختانی است که روح باروری و برکت در آن لانه می کند. بنابراین، خون انگور یعنی خون روح مقدس باروری و برکت. همان روحی که بعدها در عصر مذهب از زمین به آسمان رفت.

"پیر کنار" و درختان مقدس

تقدس درختان، و این که روح باروری و برکت در درون درختان لانه کرده است، هنوز در ایران به چشم می خورد. در بسیاری از روستا های ایران درختان مقدسی وجود دارد که مردم به آن ها دخیل می بندند و از آن ها کمک می خواهند. درخت سدر یا درخت کنار (با ضم کاف) در جنوب ایران، از بوشهر تا جاسک، همین نقش مقدس را دارد. مردم جنوب لقب مخصوصی برای درخت "کنار" دارند و آن را به نام "پیر کنار" می خوانند. "پیر" در اصطلاح محلی یعنی یک شخصیت مقدس. بنابراین، "پیر کنار" یعنی درخت مقدس کنار. "کنار" همان درختی است که از برگ آن سرشوی گیاهی سدر بدست می آید و می توان با برگ های خشکیده ی آن، مانند صابون، دست خود را شست. درخت "کنار" میوه ای مانند زال زالک دارد که افراد محلی آن را می خورند. در بوشهر در محله ی خواجه ها، یک "پیر کنار" به نام "خواجه ی خضر" و در محله ی رونی، "پیرکناری" به نام "کرت" وجود دارد (کتاب از بوشهر تا جاسک، ص ۱۷) که هنوز هم به همان شیوه ی عصر جادو پرستیده می شوند و مردم، مخصوصا زن ها، شب های جمعه به زیارت این درختان جادویی می روند و از آن ها کمک می طلبند. بیشتر مراسم مذهبی عصر مذهب، همان آیین های جادویی عصر جادو می باشند که لباس خود را عوض کرده اند و با نام تازه همان کارکرد جادویی خود را حفظ نموده اند. در این مراسم مذهبی، قشر ظاهری آن ها مدرن است، اما محتوای باطنی شان، سنتی است.

باز هم از مطلب خود دور افتادیم. بهتر است به مبحث اصلی خود و داستان آدم و حوای ایرانی بازگردیم و ببینیم چرا کیومرث مانند گاو، شهید شد؟ چرا از تخمه ی کیومرث، مانند تخمه ی گاو، گیاه روید؟ چه شباهتی بین شهادت گاو و شهادت کیومرث وجود دارد؟ آیا کشته شدن کیومرث و یا "شاه کشی"، ربطی به کشته شدن گاو و یا گاو کشی دارد؟ چه ارتباطی بین گاو کشی و شاه کشی و خداکشی وجود دارد؟

شاه کشی

برای پاسخ به این پرسش ها باید از عصر علم به عصر مذهب و از عصر مذهب به عصر جادو برویم. در عصر جاو، رییس قبیله یا شاه، مانند گاو و درخت، نقشی مقدس به عهده داشت. بومیان ایران معتقد بودند که روح باروری و برکت در کالبد رییس قبیله یا شاه نیز زندگی می کند. در کتاب

"بندهشن" آمده است که هر مزد "روشنی آسمان" را در کالبد گاو و کیومرث گذاشت تا باعث باروری و زایش شود. در این جا می بینیم که شاه نیز مانند گاو، و یا گاو نیز مانند شاه، دارای "روشنایی آسمانی" و یا همان روح باروری و برکت و یا همان "فره ی ایزدی" می باشد.

این "روشنی آسمانی" همان آتش مقدسی است که از هزاران سال پیش تاکنون در آتشکده های ایرانی شعله می کشد و سمبول و فرانمود و مظهر و نشانه ی نیروی باروری و برکت است. در تورات نیز خداوند به صورت خرمی از آتش در صحرا ظاهر می شود. در فرهنگ عرب نیز یکی از القاب خداوند "نور السماوات" و یا روشنی آسمان است. در همه ی زیارتگاه و قدمگاه های ایرانی نیز همین آتش مقدس به صورت شمع و چلچراغ و آینه کاری حضور دارد.

صلیب ایرانی و چلیپای میتراپی

نسخه ی فلکی این آتش مقدس و یا روح باروی و برکت، خورشید ست که در فرهنگ ایران، به صورت یک نقطه در مرکز چهار شعاع نورانی نشان داده می شود. یعنی به شکل یک صلیب و یا چلیپای چهار گوش. در سفالینه هایی که از شوش بدست آمده است، این صلیب ایرانی به صورت یک موتیف اصلی، بارها و بارها، تکرار شده است.

این همان صلیبی است که عیسی بن مریم به روی آن به دار کشیده شده است و از آن جا یعنی از روی صلیبی که نشانه ی خورشید ست به آسمان چهارم که منزلگاه خورشید است رفته است.

این همان صلیبی است که در ساختمان آتشکده های ایرانی نیز به صورت چهار رواق در چهار سوی آتشدان مرکزی دیده میشود. در ایران، مساجد یک ایوانی اعراب نیز به تقلید از این صلیب ایرانی به صورت چهار رواقی ساخته می شوند. نگاه کنید به طرح اصلی معماری مسجد شاه در اصفهان و یا به بسیاری دیگر از مسجد های شهر های مختلف ایران. همه ی آن ها، برخلاف مساجد یک ایوانی کشورهای عربی، بر مبنای صلیب مقدس میتراپی و از روی الگوی فلکی خورشید ساخته شده اند و از این نظر فرق چندانی با آتشکده های زردشتی ندارند.

در نقشه ی قالی های ایرانی نیز این صلیب مقدس و این چلیپای خورشیدی، مانند یک علامت باضافه ی بزرگ، سطح قالی را به چهار قسمت قرینه تقسیم کرده است. ترنج وسط قالی در حکم نقطه ی وسط صلیب و در حکم قرص خورشید و یا آتشدان مرکز آتشکده های زردشتی است.

گرچه اعراب، آتشکده های ایرانیان را ویران کردند، اما روح و جوهره ی اصلی آتشکده ها به صورت صلیب مقدس ایرانی و چلیپای میتراپی، مساجد آن ها را فتح کرده است. در کلیسا های

سراسر جهان نیز این صلیب ایرانی است که در بالای تالار جای دارد و پسر مریم را بر روی خود به چهار میخ کشیده است.

در کاشی کاری های زیارتکده های ایرانی، نقش مخصوصی به نام "مدالیون چهار پر" وجود دارد که به شکل صلیب است. دو نوع مدالیون وجود دارد: یکی "مدالیون چهار پر مربع" که هر چهار بازوی آن با هم برابر است. و دیگری "مدالیون چهار پر مستطیل" که طولش از عرضش بیشتر است. هر دوی این مدالیون ها، نشانه ی چلیپای میتراپی و سمبول خورشید چهار پر است.

فرهنگ سازان گمنام ایرانی با این مدالیون های میتراپی، نقش آیین مهر و مذهب ایرانی را بر دیوار مسجد های ایران زده اند.

باز هم از مطلب خود به دور افتادیم و بهتر است به داستان آفرینش کیومرث و آیین شاه کشی برگردیم.

از آن جا که شاه، نسخه ی زمینی این گاو مقدس به شمار می رفت، مراسم شاه کشی نیز همان کارکرد مراسم گاو کشی را داشت. شاه را می کشتند تا خون مقدس او به زمین بریزد و زمین را بارور کند. انعکاس این رسم جادویی در متون زردشتی به صورت شهادت کیومرث به دست اهریمن آمده است.

شهادت کیومرث

بنا به روایت بندهشن، اهرمن به انتقام خون پسرش با کیومرث می جنگد و او را شکست می دهد. اهرمن کیومرث را از سر می خورد و همین که به کمر او می رسد، دو قطره منی از کمر کیومرث به زمین می چکد و از این دو قطره منی، دو بوته ی گیاه ریواس سبز می شود.

ابتدا داستان شهادت حضرت کیومرث را به روایت ابوریحان بیرونی می آوریم و سپس تفسیر کوتاهی از آن بدست می دهیم.

[اهرمن را پسری بود به نام "خزوره" (با فتح خ) و این پسر به فکر کشتن کیومرث شد و کیومرث او را بکشت. ... نخست، اهریمن کیومرث را به زمین زد... و بر روی او افتاد.

سپس از کیومرث پرسید: "از کجای تو آغاز کنم؟"

کیومرث گفت: "از پای من آغاز کن، تا آن که، مدتی کم، به حسن و خوبی دنیا نظر نمایم."

چه می دانست که اهرمن گفتار او را به طور واژگون به کار خواهد بست.

و این بود که اهرمن شروع کرد و کیومرث را، از سر، مشغول خوردن شد. تا آن که به جایگاه تخمدان و ظروف منی در پشت او رسید. هنگامی که به این جا رسید، دو قطره منی از پشت کیومرث به زمین ریخت و ریواس از آن رویید و مشی و مشانه، که بمنزله ی آدم و حوا هستند، از میان این دو بوته ی ریواس متولد شدند. [(کتاب آثار الباقیه، ترجمه ی فارسی، صفحه های ۱۴۱-۱۴۲)]

کیومرث، مانند گاو در آیین گاو کشی، شهید می شود و قطره های منی او، مانند قطره های خون گاو که سمبول باروری و برکت است، به زهدان خاک می ریزد و باعث رویش گیاهان می شود.

این نخستین نمونه ی آیین شاه کشی در اساطیر ایرانی است. این آیین جادویی در داستان کشته شدن زردشت نیز تکرار شده است. در روایات زردشتی آمده است که پیش از شهادت زردشت، چند قطره از آب منی او در کف دریاچه ای ریخته می شود. در دوره ی آخرزمان، هرگاه دختر باکره ای در آن دریاچه آب تتی کند، آبستن خواهد شد و از این آبستنی، "سوشیانت" یا "نجات دهنده ی موعود" زاده می شود که با ظهور خود جهان از پر از عدل و داد خواهد کرد.

در داستان شهادت زردشت نیز، مانند داستان شهادت کیومرث و به تقلید از آیین گاو کشی، مرد مقدسی کشته می شود، اما، نطفه ی او، مانند نطفه ی کیومرث و یا مانند خون گاو و یا مانند شیره ی درخت "هوم"، بر زمین یا در آب می ریزد و به باعث باروری می گردد. زردشت نیز مانند کیومرث شهید می شود و با شهادت خود، زندگی دوباره می یابد. هنوز هم وقتی می گویند که "شهیدان زنده اند" و یا "شهیدان با خون خود درخت آزادی را آبیاری کرده اند"، اشاره به همین آیین جادویی، مخصوصاً آیین جادوی سرایتی دارند. در عرفان ایرانی نیز عارف باید بمیرد تا با پیوستن به آن روح ازلی و ابدی عمر جاودان یابد. درست مانند دانه ی گندم که تا بر زیر خاک نرود، دوباره سبز نخواهد شد.

تابوی زنا با محارم و افسانه ی آدم و حوای ایرانی

همان طور که گفتیم، سپس از شهادت حضرت کیومرث، دو قطره از نطفه ی او بر زمین میچکد و از این دو قطره آب منی، دو بوته ی ریواس می روید. از این دو بوته ی ریواس، یک مرد و یک زن، به نام مشی و مشیانه به وجود می آیند. مشی و مشیانه، پسر و دختر کیومرث به شمار می روند و با همدیگر خواهر و برادرند.

مشی و مشیانه با آدم و حوای فرهنگ اعراب قابل مقایسه هستند، اما بر خلاف آن ها نه در بهشت، بلکه در روی زمین زندگی می کنند. مشیانه نیز نه از دنده ی چپ آدم، بلکه از قطره ی منی کیومرث به وجود آمده است. مشی و مشیانه که خواهر و برادرند با یکدیگر نزدیکی می کنند و از این هماغوشی برادر با خواهر، مردمان روی زمین به وجود می آیند. می دانیم که ازدواج با خواهر و زناهی با محارم در ایران در دوره ی مادرسالاری رایج بوده است و تنها پس از ظهور نظام پدرسالاری است که به صورت تابو در آمده است. شواهد زیادی در دست است که نشان می دهد حتی در دوره ی پدرسالاری نیز ازدواج با محارم، حداقل در دربار شاهان ایرانی، رواج داشته است. به این چند نمونه توجه کنید:

در کتاب "یادگار زیران" (بند ۶۷) آمده است که گشتاسپ، پادشاه کیانی، با خواهرش، هوتس (با ضم ت) ازدواج می کند. گشتاسپ نخستین شاهی است که به دین زردشتی می گردد و از او در اوستا با احترام یاد شده است.

در کتاب "اردویراف نامه" (فصل ۲، بند ۱) "ویراف" با هفت خواهر خود ازدواج می کند.

در کتاب "شایست و ناشایس" (فصل ۸، بند ۱) آمده است که ازدواج با محارم، صواب دارد و باعث می شود تا بار گناهان آدم سبک شود.

در کتاب "گزیده های زاد سپرم" (فصل ۲۶، بند ۳) آمده است که ازدواج با محارم کار پسندیده ای ست و برای ادامه ی نسل پاک، بهترین کار است.

در کتاب "مینوی خرد" (فصل ۳۶، بند ۷) آمده است که کسی که مراسم ازدواج با محارم را بهم بزند، مرتکب گناه کبیره می شود.

کمبوجیه با دو تن از خواهرانش به نام های، "مروئه" (با کسر میم و کسر همزه) و آتوسا، ازدواج می کند.

اردشیر دوم هخامنشی با کوچکترین دختر خود، آتوسا، ازدواج می کند.

قباد اول ساسانی با دخترش "سمبیکه" (با فتح سین) ازدواج می کند.

در منظومه ی ویس و رامین، سروده ی فخرالدین اسعد گرگانی، ویس با برادرش "ویرو" ازدواج می کند.

در فرهنگ ایران از این نمونه ها فراوان است. رمز سنت ازدواج با محارم در دربار شاهان ایرانی چیست و از چه موضوعی سرچشمه گرفته است. در پاسخ به این پرسش می توان ادعا کرد که سنت ازدواج با محارم در دربار پادشاهان ایرانی از آیین شاه کشتی سرچشمه گرفته است. در دوره ی مادرشاهی هرساله، جوانی غریبه پس از گذشتن از آزمون های دشوار، شاه پیر را می کشت و با زن و یادختر شاه شهید ازدواج می کرد و از این راه به تخت پادشاهی تکیه می زد. گاهی به جای جوان غریبه، پسر شاه، پدر خود را شهید می کرد و با مادر و یا خواهر خود ازدواج می کرد و از این راه به شاهی می رسید. در این گونه مواقع، دختر شاه شهید، خواهر شاه جدید و زن شاه مقتول مادر شهریار جوان بوده است. رفته رفته این رسم به صورت سنت در آمد و به صورت جزئی از آیین های شهریاری و پادشاهی، مورد قبول قرار گرفت.

بر خلاف محیط درباری، در بین توده ی مردم، با برافتادن نظام مادر سالاری و برآمدن نظام جبارانه ی پدر سالاری، زنان با محارم مانند بسیاری از آیین های دوره ی مادر سالاری به صورت تابو در آمد. در این جاست که در داستان مشی و مشیانه، عنصر "گناه کبیره" وارد می شود و داستان فریب مشی و مشیانه از اهریمن پیش می آید.

البته در نسخه ی بهدائنتی شده ی اوستا، گناه مشی نه همبستری با خواهر خود مشیانه، بلکه قبول اهریمن به عنوان خداست. اما از آن جا که از نظر روانشناسی قومی، اهریمن سمبول ضمیر ناخود آگاه و غرایز جنسی است می توان گفت که پیروی از اهریمن به منزله ی پیروی از غرایز بدوی منجمله میل به هماغوشی با مشیانه است که خواهر مشی به شمار می رود.

در افسانه آفرینش در ایران، با دو نوع اهریمن طرفیم: یکی اهریمنی که کیومرث و گاو را می کشد و دیگری اهریمنی، که مشی و مشیانه را فریب می دهد. آن اهریمن اولی مربوط به دوره ی مادر سالاری است و جزئی از چرخه ی شهادت و رستاخیز روح باروری و برکت است. اما این اهریمن دومی مربوط به دوره ی پدر سالاری است و تجسد غرایز سرکوفته ی آدمی است. این اهریمن دومی در اثر یک مکانیسم روانی دفاعی به نام پدیده ی فرا افکنی و زیر فشار تابو های نظام پدر سالاری پدید آمده است. به نظر می رسد که ابلیس در فرهنگ اعراب از جنس این اهریمن دومی باشد.

نکته ای که فرضیه ی ما را قویت می کند مقایسه ی گناه مشی و مشیانه با گناه آدم و حوای هندی است. در اساطیر هندی، نخستین آدم "یما" (با فتح یای) است که با خواهرش "یمی" (با فتح یای) زندگی می کند. "یما" به وسوسه و اغوای خواهرش مرتکب زنا با محارم می شود و با خواهر

خود همبستر می گردد و از این همبستری آدمیان بوجود می آیند. گناه "یما" و "یمی" همبستری با خواهر و زنای با محارم است.

با مقایسه ی داستان مثنوی و مشیانه با داستان آدم و حوای سامی، به نظر می رسد که آن میوه ی ممنوعه ای که در روایت تازیان از آن نام برده شده است، همین تابوی زنای با محارم بوده است. میوه ای که در عصر مادر سالاری، آزاد بوده است اما با پیدایش نظام ظالمانه ی پدر سالاری، به صورت میوه ی ممنوعه و تابو و گناه ازلی و ابدی در آمده است. گناهی که به جرم آن، زانی و زانیه، یعنی آدم و حوا از بهشت اخراج می شوند.

نتیجه گیری

در این مقاله سه چیز را نشان دادیم:

نخست آن که داستان آفرینش آدم در فرهنگ ایرانی، بر اساس جادوی سرایتی و بخصوص آیین گاو کشتی درست شده است.

دوم آن که ازدواج آدم و حوای ایرانی از رسم زنای با محارم، که در دوره ی مادر سالاری، در ایران رواج داشته است، پیروی می کند.

سوم و در حاشیه ی این دو موضوع اساسی، فرضیه ی صلیب ایرانی یا چلیپای میترایی را نیز مطرح کردیم و نشان دادیم که در ایران، یک صلیب مخفی و یک چلیپای پنهانی در طرح اصلی آتشکده ها، مسجد ها، قالی ها، و کاشی کاری های ایرانی وجود دارد. این صلیب مقدس، نشانه ی خورشید و خورشید نیز، نشانه ی ایزد میتر است. ایزد میتر همان روح باروری و برکت است که در پایان عصر جادو و در آغاز عصر مذهب، از زمین و از درون درخت و رودخانه و گاو، به آسمان رفته است.

منابع:

- (۱) شاهنامه ی فردوسی. سروده ی حکیم ابوالقاسم فردوسی جلد اول. از روی چاپ معروف ژول مول. ۱۳۴۵. سازمان کتاب های جیبی. تهران
- (۲) سیما کویان. مقاله ی موقوفه ی فاضل عراقی. منتشر شده در کتاب تهران. جلد سوم. ۱۳۷۲. انتشارات روشنگران. تهران. صفحه های ۶۷ تا ۷۰.

(۳) هزاره های گمشده. جلد اول. نوشته ی دکتر پرویز رجبی. ۱۳۸۰. نشر طوس. تهران. صفحه های ۴۵۵ تا ۴۸۸.

(۴) کتاب جنوب از بوشهر تا جاسک. نصرالله کسرائیان و زیبا عرشی و لیلا توکلی. ۱۳۷۶. مرکز پخش کتاب صبا. تهران.

(۵) بندهشن، فرن بغ دادگی. ۱۳۶۹. انتشارات طوس. تهران.

Abbas.ahmadi@mailcity.com

<http://AbbasAhmadi.tropod.com>

لینک منبع:

<http://www.iranglobal.info/I-G.php?mid=2-64718>

مژگان کاهن

بین عشق و تمایل جنسی، ارتباطی پیچیده وجود دارد که بسیار پیچیده‌تر از رابطه‌ی علت و معلولی است. یعنی نمی‌توانیم بگوییم دو نفر که با هم احساس نزدیکی می‌کنند الزاماً تفاهم جنسی هم دارند. یک رابطه می‌تواند در ما احساس امنیت بدهد بدون این‌که احساسات جنسی ما را بیدار کند

ویژه خبرنامه گویا

ادبیات فارسی مملو است از تصاویری آسمانی از عشق. عشقی که فرای غرایز جنسی و فاصله‌ی جسمی به جاودانگی خود ادامه می‌دهد. بسیاری از شعرا و نویسندگان ایران در قرون پیش از این کوشیده‌اند که عشق را از هوس‌های بدنی جدا کنند.

در سال‌های اخیر که پدیده‌ی سکس و اهمیت‌اش در زوج‌های ایرانی در حال جا باز کردن است، هم‌زمان شاهد پایدار ماندن این تصویر ملکوتی از عشق که در آن "بین عاشق و معشوق پرده‌ای نیست" هستیم و عشق واقعی به‌عنوان عشقی تعریف می‌شود که در آن فاصله‌ی بین عاشق و معشوق به صفر رسد. به نوعی عشق را ادغام‌شدن با دیگری و یکی‌شدن با او تلقی می‌کنیم. در کار تحقیقی که چند سال پیش انجام دادم اهمیت این جنبه از عشق را در ایرانی‌ها نشان دادم.

در این‌جا قصد دارم اندکی در ارتباط با این "عشق در هم آمیخته" و تأثیرهای احتمالی آن بر رابطه‌ی جنسی زوج بپردازم.

برای ما، زوجی که از هم جدایی‌ناپذیرند به‌منزله‌ی تجلی "عشقی ایده‌آل" است و حتی ممکن است بسیاری مواقع به این نتیجه برسیم که الزاماً صمیمیت فراوانی هم بین آن‌ها حکم‌فرماست و در نتیجه از لحاظ جنسی نیز دارای تفاهم کامل هستند. تجربه‌ی من به‌عنوان روان‌شناس به من نشان داده است که در بسیاری از موارد واقعیات به‌گونه‌ی دیگری است. زن و شوهرهایی را می‌شناسم که هیچ کاری را بدون هم انجام نمی‌دهند و از بیرون که نگاه می‌کنید بی‌نیازی آن‌ها در ارتباط برقرار کردن با سایرین را ممکن است به حساب کامل و بی‌نقص بودن رابطه‌شان بگذارید؛ ولی وقتی یکی از آن‌ها و یا هر دوشان شهادت به‌خرج می‌دهند و از رابطه‌شان با شما سخن می‌گویند درمی‌یابید که میل جنسی مدت‌هاست در این زوج از بین رفته است یا به حداقل رسیده است.

این مسئله دلایل گوناگون می‌تواند داشته باشد، ولی در این‌جا هدف ما روشن کردن یکی از این علت‌هاست و آن رابطه‌ای است که در آن، فردیت شخص در دیگری حل می‌شود به‌گونه‌ای که او هیچ

تعریفی از خود سوای رابطه با یارش، نمی‌تواند داشته باشد و نبود دیگری در کنارش می‌تواند به او اضطراب‌های شدید بدهد.

در این گونه رابطه، فرد با پاک کردن تمام تفاوت‌هایش سعی در حل شدن در دیگری دارد. زمانی که این نوع ارتباط دو سویه می‌شود، طوری‌ست که گویا دو طرف سعی در ادغام شدن در یکدیگر دارند. بسیاری از این افراد، این نوع رابطه برقرار کردن با معشوق را دال بر صمیمیت و نزدیکی‌شان با هم می‌دانند. زیرا به‌قدری با هم یکی هستند که "من" و "تو" برای‌شان بی‌مفهوم است. مشاهدات نشان داده است که این نوع روابط، سوای جنبه‌های دیگر ناسالم‌اش می‌تواند به‌شدت در رابطه‌ی جنسی دو طرف با هم و میل جنسی آن‌ها نسبت به یکدیگر تأثیر منفی بگذارد.

برای درک دلایل این تأثیر، مقایسه‌ی اجمالی رابطه‌ی "متعادل عاشقانه" با این‌گونه "روابط در هم آمیخته" می‌تواند ما را یاری دهد.

در یک رابطه‌ی متعادل، نیاز با هم بودن، با میل به این‌که فرد هم‌زمان خود را به‌عنوان موجودی جدا از دیگری تجربه کند در کنار هم وجود دارند. نیاز این‌که شخص بتواند برای لحظاتی به‌شکل درونی و بیرونی از طرف مقابل فاصله بگیرد جزو نیازهای یک رابطه‌ی متعادل است. در حقیقت رابطه‌ی در هم آمیخته مانع نزدیکی واقعی دو فرد با هم می‌شود. زیرا در این نوع رابطه، دیگری به‌عنوان موجودی مستقل و متفاوت تجربه نمی‌شود بلکه ادامه‌ی‌ست از وجود متزلزل ما.

در جامعه‌ی ما که مسئله‌ی فردیت و اهمیت آن متأسفانه جایگاه مهمی ندارد، از این‌گونه عشق‌ها، تصویری زیبا و آسمانی ساخته شده است. شعرها و ترانه‌های ما نیز انعکاسی از ایده‌آلیزه کردن این نوع عشق‌هاست. ولی سوای جنبه‌ی رمانتیک و شاعرانه‌ای که "ادامه‌ی دیگری بودن" می‌تواند در زبان ما داشته باشد، نخستین نتیجه‌ای که این نوع نگرش به‌همراه می‌آورد این است که "به دنیای دیگری وارد شدن" مفهوم خود را از دست می‌دهد. زیرا ما زمانی می‌توانیم سعی کنیم وارد دنیای دیگری شویم که او را به‌عنوان موجودی متفاوت و سوای از خود بپذیریم. تصویری که مبلغ "یکی بودن عاشق و معشوق با هم" است حذف دنیای فردی طرفین را به دنبال می‌آورد.

این نوع رابطه در زندگی جنسی زوج نیز باعث مشکلات بسیاری می‌شود. زیرا بودن در چنین ارتباطی نه‌تنها نشانی از اضطراب‌های پنهان فرد است، بلکه خود رابطه نیز می‌تواند در ناخودآگاه فرد بیدارکننده‌ی ترس‌ها و تهدیدهای روانی شود. ترس‌هایی که به سرکوب میل جنسی ختم می‌شود. از جمله "خطر حل شدن، نیست شدن در دیگری" را در ناخودآگاه زنده کند. حتی اگر به این ترس آگاه هم نباشیم این ترس می‌تواند تأثیر مستقیم در رابطه‌ی جنسی با فرد مقابل بگذارد.

دلیل دیگر تأثیرگذاری رابطه‌ی در هم آمیخته بر زندگی جنسی زوج، این است که به‌طور ناخودآگاه بیدارکننده‌ی رابطه‌ای است که فرد در هنگام نوزادی با مادرش داشته است و این مسئله می‌تواند فروکش کردن میل جنسی را در فرد به‌همراه داشته باشد. زیرا تداعی شدن این ارتباط با رابطه‌ی او با مادرش بازدارنده‌ی امیال جنسی فرد به یارش می‌شود.

البته باید گفت که بعضی از افراد در جایی در عشق نه در جست‌وجوی یار، بلکه در جست‌وجوی رابطه‌ی آرام‌بخش زمان نوزادی‌شان با مادرشان هستند. رابطه‌ای که در آن یکی بودن با دیگری را تجربه می‌کردند و "منی" وجود نداشت. دلیل این جست‌وجو هم اضطراب‌هایی است که مانع می‌شود فرد بخواهد خود (و دیگری را) به‌طور مستقل در رابطه تجربه کند. (شاید این دشمنی که در عرفان ما با "من" وجود دارد هم با این قضیه بی‌ارتباط نباشد.)

در حقیقت به همان اندازه که احساس نزدیکی با دیگری در زوج مهم است، در عین حال قابلیت طرفین برای حفظ فاصله‌ی درونی از دیگری نیز در سلامت یک رابطه از اهمیتی به‌سزایی برخوردار است. هر چند این دو جمله ممکن است متناقض به‌نظر برسد اما تنها ترکیب این دو است که می‌تواند به فرد یاری دهد تا زندگی عاطفی - جنسی متعادلی داشته باشد.

قابلیت ما در تحمل این فاصله و نایمینی حاصل از آن، یکی از شرایط مهمی است که میل جنسی ما را به دیگری زنده نگاه می‌دارد. این‌که هر کدام از دو نفر سعی کنند شخصیت منحصر به‌فرد و متفاوت خود را با دیگری حفظ کنند، تأثیر به‌سزایی در شکوفایی زندگی جنسی آن‌ها دارد. نزدیک شدن به دیگری، کشف دیگری - از جمله به لحاظ جنسی - تنها زمانی معنا پیدا می‌کند که این دیگری را به‌عنوان موجودی متفاوت و جدا از خود بپذیریم.

نکته‌ی مهم دیگر که قابل ذکر است باز تصویر غلط دیگری است که از عشق ایده‌آل در فرهنگ ما وجود دارد و آن برابر قرار دادن عشق با از خود گذشتن و وقف تمام وجود و وقت خود برای معشوق است. من در موارد بسیاری در بین هم‌وطنان مراجعه‌کننده مشاهده کرده‌ام که برای این‌که بتوانند یار خوبی باشند، خود را به فرد مقابل خلاصه کرده‌اند و تمام انرژی خود را تنها برای رابطه‌شان با یار صرف می‌کنند و در نهایت به‌تازده می‌شوند که با وجود این، میل جنسی‌شان به‌طور روزافزون در هر دو کاهش پیدا می‌کند. باید گفت در خیلی مواقع با کاوش بیشتر در این نوع رابطه‌ها در می‌آییم که به چه میزان مسئله‌ی "فقط برای دیگری وجود داشتن" می‌تواند بر کشش جنسی دو طرف تأثیر منفی بگذارد. دلایل متفاوتی می‌توان برای این مسئله قائل شد.

"بطور کامل در اختیار دیگری بودن" نه تنها باعث می‌شود فرد به‌دلیل یک‌بُعدی شدن

زندگی‌اش، نسبت به موجودی که تمام اوقات او را و تمام لحظه‌های زندگی‌اش را پُر کرده، دچار بی‌تفاوتی جنسی شود، بلکه در فرد مقابل نیز این "موجود همیشه در دسترس" احساس یکنواختی را القا می‌کند. کشف ابعاد ناشناخته و جدید در فرد مقابل، عاملی برای زنده نگه داشتن میل جنسی‌ست.

اهمیت این‌که دنیای فرد به شخص مقابل خلاصه نشود از اهمیت به‌سزایی برخوردار است. اگر دو نفر تمام فعالیت‌ها و تفریحات‌شان به‌طور انحصاری با هم باشد و هیچ‌کدام فضای شخصی برای خود نداشته باشند این خطر وجود دارد که چنین نوعی از زندگی بر تمایلات جنسی دو فرد نسبت به یکدیگر تأثیر بگذارد زیرا هرکدام از ما برای رشد فردی، عاطفی، روانی و جنسی نیاز به فضای فردی و شخصی داریم، فضایی که تنها به ما تعلق دارد.

در همین راستا باید گفت زندگی مشترک و یا رابطه‌ی جنسی عاطفی با یک نفر به منزله‌ی این نیست که باید تمام جزئیات درونی و بیرونی او را بدانیم و به همین نسبت او این انتظار را از ما داشته باشد که بر تمام وجود و افکارمان مسلط باشد. برای جذب‌شدن و مجذوب‌ماندن به‌وسیله‌ی یک نفر قدری "جنبه‌های نهفته" نیز لازم است. احساس جنسی بخشی از وجود خود را از چیزهای غیرمنتظره و تازه تغذیه می‌کند. تصویری که خیلی از زوج‌های ایرانی از "صمیمیت" دارند این است که دو نفر همه چیز را تا کوچک‌ترین جزئیات برای هم تعریف کنند. البته اگر این خواسته از دو طرف بیاید و به هر دو احساس رضایت دهد اشکالی در آن نیست، ولی مسئله این است که گاه "همه چیز را در مورد دیگری دانستن" بیش‌تر از این‌که برای ایجاد صمیمیت باشد، اشتباه گرفتن دیگری با ازاری است که به من تعلق دارد و باید همه‌ی تاروپودش را بشناسم. سوای این‌که مجبور کردن دیگری به این‌که با ما صمیمی باشد تناقضی محض است. نکته‌ی مهمی که باید عنوان کرد این است که زوج بودن به مفهوم مالک تمام ذهنیات طرف مقابل بودن نیست.

پدیده‌ای که در برخی زوج‌های ایرانی مشاهده می‌کنیم این است که اجبار کردن دیگری به گفتن همه‌ی جزئیات روزمره‌اش، گاهی تا حد تهدید به قهر و سکوت نیز پیش می‌رود. مثلاً وقتی به طرف مقابل مان می‌گوییم: "تا همه‌ی چیزایی که تو ذهنته به من نگی من هم هیچ چی نمی‌گم." گاهی ما مفهوم "صمیمیت" را با "کنترل دیگری" اشتباه می‌گیریم. سوالات دقیق و بی‌انتهای در مورد این‌که پارمان تمام لحظه‌های روزمره‌اش چگونه گذشته است، نمودی از این پدیده است. در این‌جا فرد جزئیات بی‌اهمیت را با مفهوم واقعی صمیمیت اشتباه گرفته است. افرادی را مشاهده می‌کنیم که تمام جزئیات زندگی دیگری را می‌دانند در حالی که سال‌هاست با هم یک دیالوگ واقعی نداشته‌اند. گویی تمام ابعاد ناشناخته‌ی طرف مقابل برای فرد مولد اضطراب است و ناشناخته‌های او شکنندگی‌های ما را بیدار می‌کند.

در حقیقت بین عشق و تمایل جنسی، ارتباطی پیچیده وجود دارد که بسیار پیچیده‌تر از رابطه‌ی علت و معلولی است. یعنی نمی‌توانیم بگوییم دو نفر که با هم احساس نزدیکی می‌کنند الزاماً تفاهم جنسی هم دارند. یک رابطه می‌تواند در ما احساس امنیت بدهد بدون این‌که احساسات جنسی ما را بیدار کند. زندگی جنسی-عاطفی یک زوج پیچ‌وخم‌های خودش را دارد. و همیشه به یک شکل ثابت و بدون تغییر نیست. تفاهم جنسی پدیده‌ای " فراتر از غریزه‌ی جنسی " است؛ به این مفهوم که در بسیاری موارد زوج باید بتواند آن را "اکتساب" کند. چگونگی آن، بحثی طولانی است که در مطلب کنونی نمی‌گنجد و آن را به بعد موکول می‌کنیم.

مژگان کاهن - روانشناس

Mojgankahen44@yahoo.fr

برگرفته از ایران گلوبال

لینک منبع:

<http://news.gooya.com/politics/archives/2012/02/136543.php>

امروز فرصتی پیش آمد تا پس از سالها اقامت در غرب و مشاهده ی فرهنگها و آیین های کاملا متفاوت، و کسب یکسری تجربه در زمینه های کاری و زندگی اجتماعی، مشاهدات و دیدگاه خود را به عنوان یک هنرمند ایرانی مقیم خارج از کشور با سایر هموطنانم به اشتراک بگذارم و یکسری از حرفهای نگفته را که قبلا مجالش نبود، بگویم.

امروز فرصتی پیش آمد تا پس از سالها اقامت در غرب و مشاهده ی فرهنگها و آیین های کاملا متفاوت، و کسب یکسری تجربه در زمینه های کاری و زندگی اجتماعی، مشاهدات و دیدگاه خود را به عنوان یک هنرمند ایرانی مقیم خارج از کشور با سایر هموطنانم به اشتراک بگذارم و یکسری از حرفهای نگفته را که قبلا مجالش نبود، بگویم.

بیش از بیست سال پیش زمانی که از ایران خارج شدم، به فرانسه آمدم و با دنیایی از داده های تازه آشنا شدم؛ افرادی که به مانند من لباس نمی پوشیدند، به مانند من سخن نمی گفتند، به مانند من فکر نمی کردند و به مانند من باور نداشتند. در تمام این سالها تلاش کردم به فرهنگ و قوانین سرزمین میهمان احترام بگذارم، برخی از آنها را که به نظرم پسندیده می آمد بیاموزم، و در عین حال ارزشهای فرهنگ خود را که به آنها عقیده داشتم و با فرهنگ بیگانه هیچ گونه مغایرتی نداشت بجا بیاورم. در ابتدا اینکار را بطور کاملا غریزی و نا خود آگاه انجام دادم و رفته رفته برای من بصورت یک عادت در آمد. به نوعی مفهوم وطن را تا به امروز با خود به همراه داشتم و حضورش را همچنان حس می کنم.

امروز که در زمینه ی هنری و اجتماعی به شرایط خاص خود رسیده ام، متوجه شده ام که چقدر از سرزمین میزبان بهره گرفته ام و چقدر آنها از فرهنگ من و نگاه متفاوت من و دیگر مهاجران بهره مند شده اند. بدون اینکه نه من مثل آنها بشوم و نه آنها مثل من.

این گوناگونی فرهنگی و آیینی انسان را به اندیشیدن می کشاند. من شخصا هیچ گونه مخالفتی با دین یا اندیشه ی افراد ندارم و آنرا حق مسلم و شخصی هر فرد میدانم تا زمانی که مانع آزادی دیگران نشود و حقوق دیگران را تصاحب نکند. و صد البته خواهان جدایی دین از سیستم دولتی هستم.

این موضوع اختلاف فرهنگی نه تنها جلو پیشرفت مرا نگرفت، بلکه خود باعث توجه و جذب دیگران و حتی در بسیاری از موارد یکنوع نقطه ی قدرت و توانایی بحساب آمد. هیچ نیازی نبود که من خودم را توجیه کنم و یا به دیگران بفهمانم که چه چیزهایی نیستم، کافی بود که ارزشهای خود را حفظ کرده و در عمل آنچه را که بودم نشان دهم. انرژی و توان خود را صرف فراگیری و کسب تجربه کردم. در عین حال روان خود را برهنه و خود را جستجو کردم، بدیها را نادیده گرفته، سرشت نیک خود را تقویت کردم و سپس بر آن تکیه دادم. عقیده داشتم که مهمترین سرمایه هر انسان روان درون خودش میباشد و هرچقدر این روان را بهتر بشناسد و با آن بهتر کنار بیاید، بیشتر احساس خوشبختی میکند.

از طرفی ما تنها نیستیم و روزانه شاهد زندگی سایر مهاجران از دیگر نقاط دنیا هستیم. برخی از آنها حتی هنوز لباسهای محلی خود را به تن دارند و آیین های متفاوت سرزمین خود را بجا می آورند، فرهنگ سرزمین میزبان را به کل نمی پذیرند و یا فرهنگ خود را از دست نمیدهند، و همان آنان هستند که کمترین آسیب را می بینند. چرا که به اهمیت موضوع هویت پی برده اند. غربی ها حتی بیشتر به اهمیت این موضوع پی برده اند، آنها جهانی شدن را تنها برای مناسبات تجاری و در جهت حفظ منافع ملی خود می خواهند ولی در مورد مسایل ملی بسیار جدی هستند. اگر بنا به سیاست روز حرکتی وجود داشته باشد که خواهان گشایش ایجاد سیاستهای حمایت از منافع سایر کشورها باشد، در نهایت ابتدا منافع کشور خودشان سنجیده می شود و این کاملاً طبیعیست.

آنچه که در این سالها برای من باعث پشتگرمی و امیدوار کننده بود اینکه یک انسان اندیشمند هویت دار که عمیقاً وابسته به فرهنگ و تمدن خودش است، حتی در خاک بیگانه به منزله ی یک انسان وفا دار و قابل اعتماد، مورد احترام قرار میگیرد.

و اما یکی از موضوعات متفاوت فرهنگ غرب با فرهنگ جامعه امروز ما، موضوع برهنگی تن است.

در فرهنگ غرب و بخصوص در نزد دست اندر کاران هنر، از جمله هنرپیشگان و برخی از هنرمندان، موضوع برهنگی، یکی از عوامل بر انگیزتن توجه و همچنین برقراری رابطه سریع و انتقال یک اندیشه است و در اکثر این موارد، نگاه، یک نگاه غیر جنسی ست و موضوع برهنگی جنبه ی کاملاً هنری دارد. از طرفی در آموزش نقاشی، رسم برهنه یکی از لازمتات بخش آکادمیک می باشد، اینجا هنرجو پس از تمرینات زیاد باید بتواند حس زنده بودن را بدون هیچ مانعی ببیند، درک کند و آنرا بروی کاغذ یا بوم انتقال بدهد. و این یکی از تمرینات پایه ای در هنر نقاشی می باشد.

ولی با تمام این اوصاف این سوژه یکی از بینهایت سوژه هایست که در دنیای گسترده ی هنر می توان از آن بهره برد و بستگی به انتخاب هنر پرداز دارد و به هیچ عنوان یک لازمه به حساب نمی آید و حتی در همین غرب، این موضوع همواره به راحتی پذیرفته نمی شود و در بعضی از موارد و برخی از مکانها اینگونه نمایشات ممنوع اعلام میشود. من خود تا کنون در چندین نمایشگاه معتبر نقاشی در شهر پاریس شرکت کرده ام که در قرارداد آن قید شده بود "نمایش هر گونه نقاشی برهنه اکیدا ممنوع است و در صورت عدم رعایت، قرار داد باطل شده و نمایشگاه متوقف میشود". این آخرین نمایشگاه من در فرانسه نیز، از همین گونه است.

اینکه در یک کار هنری و یا تبلیغاتی، تاچه اندازه از سوژه ی برهنگی استفاده بشود، یک انتخاب شخصیت و کاملاً متفاوت و پر واضح است که هر کدام بینندگان و مخاطبین خواص خود را دارند و گاهی هم مخالف؛ حتی در این کشور که فرانسه نام دارد.

این حق مسلم مردم است که از شخصیت محبوب هنری، که خود آنرا ساخته اند، حمایت کنند و یا به او اعتراض کنند، چرا یک شخصیت هنری و یا غیر هنری شناخته شده، به خودی خود ساخته نمی شود، مردم آنرا ساخته اند و مردم حق دارند نظر بدهند و این شامل حال همه جای دنیا میشود. ما روزانه شاهد نظرات مردم بروی هزاران هزار سایت خبری که به همین منظور ساخته شده اند، در سراسر دنیا هستیم که هر کدام بنا به دیدگاه و برداشت خود نظر میدهند.

از زمانی که یک کار هنری یا تبلیغاتی مبنی بر هنر خلق شد، اینکار برای برقراری یک نوع رابطه است و دیگر هر کس هر طوری که بخواهد، بنا به فرهنگ و دانش خود، آنرا تفسیر میکند. گاهی میشود که هیچکدام این تفسیرها برگرفته شده از اندیشه‌ی اولیه‌ی مجری و یا مجریان آن کار نباشند و حتی فرسنگها از آن فاصله داشته باشند. گاهی اوقات اندیشه‌ها و هدف‌های اولیه بسیار ساده اند، ولی بیننده هر آنچه را که خود دلش می‌خواهد با تمامی پیچیدگی‌هایش در آن می‌بیند.

برای مثال برخی از برهنگی تن به گونه‌ای صحبت میکنند که گویی از برهنگی روان صحبت میکنند. شما هرچقدر هم که برهنه شوید نمیتوانید روانتان را برهنه کنید. روان شما در مادیات نمیگنجد. این یکی از فرقه‌های اساسی بین دو فلسفه‌ی شرق و غرب است. در اندیشه غرب موضوعات دست‌یافتنی تر هستند. حال که در اندیشه‌ی شرق انسانها به عشق دسترسی به هدف زندگی میکنند و گاهی حتی به شیرینی جان خود را میدهند. صحبت از برتری یک اندیشه، صحبت از اختلاف اندیشه‌ها و فرهنگ هاست.

در فرهنگ ما این موضوعات بسیار ریشه دار تر از این هستند. از آنجایی که یکی از وظایف مهم نظام هر کشور، برای غنی‌تر سازی و حفظ تعادل مردم، تلاش بر قوی‌تر کردن ریشه‌ها‌ی فرهنگی و تاریخی آن مملکت است، اگر جوانان سرزمین ما امروز کمتر از این موضوعات آگاهند، مقصر نظام حاکم است که مخصوصا به موضوع هویت ایرانی و فرهنگ آن نمی‌پردازد و یا هویتی که به او میدهد، هویت واقعی خودش نیست. که نه تنها آنها را جذب خود نمی‌کند بلکه از آن فراری هم میشود.

اینها همان جوانانی هستند که سی سال پیش، پدران، برادران یا بستگان شرافتمند خود را در دفاع از میهنمان از دست داده اند و امروز حتی شانس شناخت هویت و گنجینه بزرگ فرهنگی خود را ندارند. روزی که اکثریت جوانان میهن ما به این موضوعات پی ببرند، هیچ‌گونه نیازی به هیچ نیروی خارجی نیست، آنان خود نظام شایسته خود را تعیین خواهند کرد.

منبع:

<http://iranglobal.info/v2/node/2004>

برابری جنسی و قانون مجازات اسلامی

خونبها شامل مواردی می‌شده است که پیش از اسلام افراد خانواده‌ها یا قبایل در قبال کشته شدن یکی از اعضای خود از قاتل طلب می‌کردند و هدف خونبها مطالبه ارزشهای شخصی، اجتماعی و خانوادگی مکتسبه یا موروثی مقتول بود که از قاتل گرفته می‌شد که با توجه به شرایط مقتول از حیث طبقه اجتماعی، ثروت و... متفاوت بود مثلاً بردگان خونبها نداشتند که این امر نشان دهنده نوعی تبعیض در ارزش گذاری مقام انسانی است و برخلاف کرامت انسانی نیز می‌باشد.

یکی از خواسته‌های فطری و غریزی بشر در تمام دوران تاریخ، آزادی بوده است و هر انسان روشن ضمیر دوست دارد که آزادانه بیان‌دیشد و آزادانه انتخاب کند. زنان که تقریباً نیمی از جمعیت این کره خاکی را تشکیل می‌دهند، در قرون متمادی از این نعمت و موهبت الهی محروم بوده‌اند و در تمام زمینه‌های فردی و اجتماعی مورد ظلم و جور قرار داشته و در چنگال جبر، محصور بوده‌اند. با رشد روز افزون آگاهی‌های بشر و پیشرفت سریع علوم انسانی و اجتماعی، این پرسش مطرح می‌شود که جایگاه واقعی زنان در جامعه و خانواده کدام است و چگونه می‌توان حقوق از دست رفته زنان را استیفا کرد؟

در این راستا به یقین می‌توان گفت که اسلام بیش از همه ادیان به شخصیت والای زن بی‌توجهی نشان داده البته اگر نگوییم ضربه هولناکی وارد کرده است. معارف و الگوهای کهن و پوسیده اسلام در مسیر عقب ماندگی شخصیت و جایگاه زنان تأثیرات زیادی داشته و دارد، ولی بسیاری از فقهای اسلامی عکس این مطلب را با تکیه بر تفسیرهای نادرست از قرآن وانمود می‌کنند و گناه اصلی را در جوامع امروزی تنها به گردن فرهنگ غربی می‌اندازند و بر ماست حقایقی که در پس ابرهای نادانی و خرافه پنهان مانده‌اند را پیدا کنیم و در تحلیل درست آنان سهم بسزایی داشته باشیم. متأسفانه باید از طرفی دیگر اقرار کنیم که زنان متفکر ایرانی هنوز نتوانسته‌اند به هدف اصلی خویش که همان آزاد سازی زنان از زنجیر بی‌عدالتی اجتماعی و نابرابری اسلامی ست، نائل شوند و ما هم در این مقاله به دلایل آن نمی‌پردازیم و از طرف دیگر فرهنگ اسلامی با تسلط بر امکانات مادی و مراکز ارتباطی و اطلاعاتی سعی در تحمیل الگوی ناقص خویش بر زنان ایرانی دارد. از این رو الزامی است در دورانی که به جاهلیت مذهبی موسوم است، با آشنایی دقیق شخصیت و جایگاه زن گامی مهم در جهت پیشبرد اهداف عالی زنان ایرانی برداریم.

برابری جنسی بدان معنا است که زن و مرد حقوق و وظایف یکسان دارند، و همه از فرصت‌های مساوی در جامعه برخوردار هستند. همچنین برابری جنسی مربوط به عدالت و تقسیم مسئولیت‌ها است، هم در جامعه و هم در خانواده. اگر جنسیت مانع از آن شود که ما بتوانیم نقاط قوت و ضعف فرد را ببینیم، این امر می‌تواند به تبعیض و فرصت‌های محدود برای فرد منجر شود. جهت آگاهی خواننده گرامی، حالا کوتاه می‌پردازیم به قانونیکه در نروژ در سال ۱۹۷۸ تصویب شد که در رابطه با قانون برابری جنسی بود. هدف از این قانون آن بود و هست که با زن و مرد به طور یکسان برخورد شود. این قانون برای هر دو جنس حائز اهمیت است، گرچه این قانون توجه ویژه‌ای به موضع زنان دارد. قبل از تصویب قانون برابری جنسی نروژ، زنان سالیان زیادی برای تساوی حقوق زن و مرد مبارزه کردند. زنان در سال ۱۸۵۴ توانستند بلاخره حقوق وراثت مساوی با حقوق مردان را از آن خود سازند، و زنان مجرد در سال ۱۸۶۴ این حق را کسب نمودند که افرادی بالغ و مستقل تلقی شوند. زنان متأهل این حق را در سال ۱۸۸۸ کسب کردند. این به منزله آن بود که از آن پس آنها مختار بودند دارایی‌های شخصی خود را آن گونه

که مایل بودند صرف کنند.

ما در این مقاله کوتاه میکوشیم قانون مجازات اسلامی را که در سطور بعدی (ق.م.ا) به شکل خلاصه می‌آید، زیر ذره بین قرار بدهیم تا شاید بتوان مسئله بخرنچ نابرابری بین زن و مرد را در این زمینه و نه در دیگر زمینه های حقوقی و سیاسی کمی بهتر درک کنیم. طبق همیشه بر این اصل پافشاری میکنیم که هدف ما تنها آگاهی است و برای حل مشکل باید کار را به مسئولین امر سپرد. برابری جنسیتی و همچنین جنسی به باوری گفته میشود که هدفی جز حذف نابرابری های جنسیتی و مردسالاری در جامعه در اینجا منظور ایرانی، ندارد. حال این باور در ایران اسلام زده تا چه اندازه موفق بوده یا نبوده، بحث ما در این مقاله نیست. در ارتباط با تبعیض جنسیتی باید بگوییم که درباره حقوق زنان و برابری سیاسی، اجتماعی و اقتصادی زن و مرد در ایران اسلامی زیاد بحث میشود اما تا کنون به آنچه که مربوط به هسته اصلی مقاله ماست، میشود، زنان ایرانی نتوانسته اند متأسفانه بر نبود برابری دیه و قصاص در ق.م.ا غلبه کنند. امروزه یکی از مسائل مهمی که در ق.م.ا جمهوری اسلامی بحث بر انگیز است و شبهات زیادی را در اذهان نه تنها زنان که مردان ایجاد کرده است و از مسائلی است که امروزه بحث پیرامون آن به شدت جریان دارد موضوع تفاوت قصاص و دیه بین زن و مرد است. در ق.م.ا به پیروی از مراجع امامیه در قصاص و دیه بین زن و مرد تفاوت بزرگی ایجاد شده است. اگر چه حکومت اسلامی زیر بسیاری از بیانیه های بین المللی و کنوانسیونها را امضاء کرده است، اما با این حال در عمل می بینیم که اکثر این توافق نامه ها از سوی حکومت ایران به رسمیت شناخته نمیشوند، و الزامی برای اجرای آنان وجود ندارد. نتیجه میگیریم که حکومت اسلامی حتماً ارزشی برای امضاء خود قائل نمیشود خود را پایبند این مسائل نمیکند. برای بررسی دقیق و وضعیت حکم قصاص و دیه و تفاوت آن بین زن و مرد و روشن شدن این مسئله نیاز است که مسائل فقهی و حقوقی که در این مورد وجود دارد را مورد بررسی قرار دهیم. در این مقاله ما موارد زیر را به ترتیب بررسی می کنیم

اگر به جایگاه زن در اسلام نگاهی بیاندازیم، تقریباً در همه نوشته ها که مربوط به تعالیم اسلامی میشوند میخوانیم که یکی از عالی ترین برنامه های اسلام که این دین را سرآمد تمام ادیان قرار داده است، از بین بردن بی عدالتی نسبت به زن میباشد. اسلام اساس برتری طلبی های قومی، نژادی، جنسی و مالی را ویران ساخته و تمام انسان ها از مرد و زن، شاه و گدا، عرب و عجم، سیاه و سفید، و زشت و زیبا را در یک صف قرار داده است. ما با مطرح کردن تنها یک موضوع با عنوان «قصاص» هدفی جز بررسی «عدالت اسلامی» در چهار چوب قانون مجازات اسلامی نداریم.

اگر زنی بطور مثال در اثر ضربات چاقوی همسرش به قتل می رسد، بعد از این که مرد مقصر شناخته شد، حکم اعدام و قصاص او بدان مشروط میشود که خانواده مقتول نصف دیه را بپردازند. این امر بدان معنا است که طبق احکام قرآن و اسلام دیه زن نصف دیه مرد است. با توجه به این که خیلی علاقه مند بودیم در باره دلیل این حکم اسلامی به جوابی قانع کننده دست یابیم، به تفسیر نمونه روی آوردیم و نهایتاً به این جواب رسیدیم: چون مردان در خانواده غالباً عضو مؤثر اقتصادی اند و مخارج خانواده را متحمل می شوند و بافعالیت های اقتصادی خود چرخ زندگی خانواده را به گردش در می آورند، اگر این تفاوت مراعات نشود، خسارتی بی دلیل به بازماندگان مرد قصاص شده و فرزندان بی گنااهش وارد می شود. بنابراین، اسلام با قانون پرداخت نصف مبلغ در مورد قصاص مرد حقوق همه افراد را رعایت کرده و از خلاء اقتصادی و ضربه نابخشودنی به یک خانواده جلوگیری کرده است.

خونبها شامل مواردی میشده است که پیش از اسلام افراد خانواده ها یا قبایل در قبال کشته شدن یکی از اعضای خود از قاتل طلب میکردند و هدف خونبها مطالبه ارزشهای شخصی، اجتماعی و خانوادگی مکتسبه یا موروثی مقتول بود که از قاتل گرفته میشد که با توجه به شرایط مقتول از حیث طبقه اجتماعی، ثروت و... متفاوت بود مثلاً بردگان خونبها نداشتند که این امر نشان دهنده

نوعی تبعیض در ارزش گذاری مقام انسانی است و برخلاف کرامت انسانی نیز میباید. اما دیه که تاسیس اسلام است جایگزین خونبها با مبنایی کاملاً متفاوت شد. هدف دیه گاهی مجازات رضایت خانواده در قتل عمد و گاهی صرفاً اقتصادی قتل شبه عمد است. لذا توجه به تفاوت دیه جزایی و حقوقی مهم است. دیه جزایی مواردی است که اصل مجازات، قصاص است و به دلایلی به دیه تبدیل میشود ولی دیه حقوقی به معنای جبران خسارت است چراکه کشتن فی حد نفسه مجازات ندارد و در شبهه عمد به لحاظ جبران خسارتی است که مقتول در طول عمر خود به صورت فرضی میتوانسته است بدست آورد، دیه قرار گرفته است که برای جبران صدمه وارده شده به لحاظ نبود عنصر شاغل خانواده است که به خانواده او میرسد. اکنون در زیر به تفاوت‌های بین زن و مرد اشاره میکنیم با استناد به ماده های قانون مجازات اسلامی که در تاریخ ۸ مرداد ۱۳۷۰ توسط کمیسیون امور قضایی مجلس شورای اسلامی تصویب و در تاریخ ۷ آذر ۱۳۷۰ از سوی مجمع تشخیص مصاحت نظام تایید شده است :

اولین تفاوتی که بین زن و مرد وجود دارد در مورد مسئول شناختن فرد در مقابل جرمی که انجام می دهد است در ماده ۴۱ ق.م.ا آمده که اطفال در صورت ارتکاب جرم از مسئولیت کیفری مبرا هستند و در تبصره ۱ ماده مذکور عنوان کرده که منظور از طفل کسی است که به سن بلوغ شرعی نرسیده باشد و به حکم ماده ۱۲۱۰ سن بلوغ برای پسران ۱۵ سال تمام قمری و برای دختران ۹ سال تمام قمری است.

دومین تفاوت موجود در ق.م.ا این است که زن و مرد در شهادت دادن در دادگاه با هم اختلاف دارند. مثلاً در بعضی موارد با شهادت زن اصولن جرائم قابل اثبات نیست. (ماده ۱۸۹، ۱۹۹، ۲۳۷، ۱۷۰، ۱۳۷، ۱۵۳، ۱۱۹) و در بعضی موارد هم شهادت دو زن با شهادت یک مرد قابل اثبات است.

دیه از جمله وجه تمایز هایی است که بین جنس مذکر و مونث در ق.م.ا ایران وجود دارد در ماده ۳۰۰ بیان می دارد دیه قتل زن مسلمان خواه عمدی و خواه غیر عمدی نصف دیه مرد مسلمان است.

در مورد قصاص بین زن و مرد تفاوت وجود دارد بدین معنی که اگر زنی از روی عمد مردی را به قتل رساند قصاص می شود ولی اگر مردی زنی را عمدن به قتل می رساند در صورتی قصاص می شود که خانواده مقتوله فاضل دیه را به خانواده قاتل بپردازند، همانگونه که در بالا به آن اشاره کرده بودیم.

در مورد مفهوم قصاص می توان گفت که قصاص یکی از آن ۵ جمله مجازات‌هایی است که در ماده ۱۲ ق.م.ا ذکر شده است و در ماده ۱۴ قانون مذکور در تعریف خود قصاص آمده است که : « قصاص کیفری است که جانی به آن محکوم می شود که باید با جنایت او برابر باشد قصاص را نمیتوان با اعدام یکی دانست. مجازات اعدام از انواع مجازات‌های تعزیری و بازدارنده است در حالی که قصاص خودش یکی از ۵ مجازات اصلی مندرج در ماده ۱۲ است. قصاص فقط مخصوص قتل عمد و قطع عضو عمدی است اما اعدام در قوانین متفرقه مصادیق متعددی دارد

در اینجا منظور از مسلمان در ماده پنج حدود و قصاص ماده ۲۰۷ ق.م.ا مطلق مسلمان است خواه مرد یا زن صغی یا کبیر باشد

ماده ۲۰۹ هرگاه مرد مسلمانی عمداً زن مسلمان را بکشد محکوم به قصاص است لیکن باید ولی زن قبل از قصاص قاتل نصف دیه مرد را به او بپردازد با توجه به این که فاضل دیه حق قاتل است و باید قبل از قصاص به او پرداخت شود و در ملکیت وی استقرار پیدا کند می تواند از آن صرف نظر نماید و در این صورت اجرای قصاص بلامانع است

ماده ۲۰۸ « هرگاه مردی زنی را به قتل رساند ولی دم حق قصاص قاتل را با پرداخت نصف دیه دارد و در صورت رضایت ، قاتل می تواند به مقدار دیه یا کمتر یا بیشتر از آن مصالحه

نماید

ماده ۱۵ ق.م.ا در مورد تعریف دیه بیان می دارد که دیه مالی است که از طرف شارع برای جنایت تعیین شده است

طبق ماده ۱۲ دیه مجازات است ولی ماهیت دین دارد بنابراین با فوت محکوم علیه ساقط نمی شود و از ورثه و یا از دارایی او استیفا می شود

ماده ۲۷۳ در قصاص عضو، زن و مرد برابرند و مرد مجرم به سبب نقض عضو یا جرحی که به زن وارد نماید به قصاص عضو و مانند آن محکوم می شود، مگر این که دیه عضوی که ناقص شد ثلث یا بیش از ثلث دیه کامل باشد که در آن صورت زن هنگامی می تواند قصاص کند که نصف دیه آن عضو را به مرد بپردازد

ماده ۲۹۴ دیه مالی است که به سبب جنایت بر نفس یا عضو به مجنی علیه یا به ولی یا اولیای دم او داده می شود

ماده ۳۰۰ دیه قتل زن مسلمان خواه عمدی و خواه غیر عمدی نصف دیه مرد مسلمان است

ماده ۳۰۱ دیه زن و مرد یکسان است تا وقتی که مقدار دیه به ثلث دیه کامل برسد در آن صورت دیه زن نصف دیه مرد است.

در مورد آفرینش زن متأسفانه مطالبی وجود دارند که باید به آنها نگاه دقیق بیاندازیم از جمله این که اگر بخواهیم بدانیم نظریه قرآن درباره خلقت زن و مرد چیست، به مساله سرشت زن و مرد که در سایر کتب مذهبی نیز مطرح است، توجه داده و گفته میشود که قرآن در اینباره سکوت نکرده است. عوامل حکومتی مثلاً بحث را باز میکنند و میگویند که اولن باید ببینیم قرآن زن و مرد را یک سرشتی می داند یا دوسرشتی یعنی آیا زن و مرد دارای یک طینت و سرشت هستند یا دارای دو طینت و سرشت؟ و سپس به قرآن استناد میکنند و مینویسند که آیات متعددی در کتاب آسمانی آمده است که زنان را از جنس مردان و از سرشتی نظیر سرشت مردان آفریده ایم. قرآن درباره آدم اول می گوید: « همه شما را از یک پدر آفریدیم و جفت آن پدر را از جنس خود او قرار دادیم سوره نسا، نحل، روم

بعضی از فقیهان نیز بر این باورند که در قرآن از آن چه در بعضی کتب مذهبی است که « زن مایه ای پست تر از مایه مرد آفریده شده و یا این که به زن جنبه طفیلی داده اند و گفته اند که همسر آدم اول از عضوی از اعضای طرف چپ او آفریده شده اثر و خبری نیست».

یکی از نظرات حقیر شمردن زن این است که می گویند زن عنصر گناه و وسوسه است به طور کلی بیان می دارند که زن شیطان کوچک است و مرد مبرا از گناه است این زن است که مرد را به گناه می کشاند می گویند آدم که اول فریب شیطان را خورد از طریق زن بود و شیطان حوا را فریفت و حوا آدم را که آیا قرآن در این مورد حوا را به عنوان مسئول اصلی معرفی می کند و آیا او را از حساب خارج می کند، بر ما معلوم و مشخص نیست و این نکته را هم به کارشناسان امور کتب آسمانی واگذار میکنیم. فقط میدانیم که قرآن داستان آدم و حوا را بیان می کند و آن جا که پای وسوسه شیطان را به میان می کشد ضمیر را به شکل تثنیه می آورد و میگوید: «فوسوس لهما الشیطان» یعنی شیطان آندو را وسوسه کرد.

یکی از نظرات تحقیر آمیز دیگر در مورد زن در ناحیه استعداد روحانی و معنوی زن است که گفته میشود زن مقامات معنوی الهی را نمی تواند طی کند، زن نمی تواند به مقام قرب الهی آن طور که مردان می رسند، برسد. نکته دیگری هم که برای ما هنوز روشن نیست این است که آیا قرآن در آیاتش تصریح کرده است که پاداش اخروی و قرب الهی به جنسیت مربوط نیست یا نه؟! باز هم یکی دیگر از نظریات کوچک شمردن زن این است که گفته میشود «زن برای مرد آفریده شده است». مدافعان اسلام بر این نظرند که اسلام «هرگز چنین سخنی ندارد»!

برابری برای زنان از محورهای کار سازمان ملل از زمان تاسیس آن در ۱۹۴۵ بوده است. این سازمان نقش برجسته ای برای حمایت از حقوق زنان داشته است. کمیسیون موقعیت زنان و حقوق بین الملل برای برابری و عدم تبعیض علیه زنان به ویژه کمیسیون موقعیت زنان و حقوق

بین الملل برای برابری و عدم تبعیض علیه زنان به ویژه کنوانسیون حذف تبعیض علیه زنان ، ۱۹۷۹ و پروتکل اختیاری ۱۹۹۹ این کنوانسیون را تدوین کرده است و کمیسیون علاوه بر این اعلامیه حذف کلیه شکل های خشونت علیه زنان را آماده کرده که در ۱۹۹۳ به تصویب مجمع عمومی رسید که شامل تعریفی روشن از خشونت فیزیکی ، جنسی ، یا روانی در خانواده و یا در جامعه است . مطلبی را که باید به طور خیلی خلاصه گفت این است که مطابق گزارش سال ۱۹۹۵ سازمان ملل متحد یک چهارم خانواده در سراسر جهان به وسیله زنان اداره می شدند . کتاب « نظام حقوق زن در اسلام » کتابی است مشتمل بر سلسله مقالاتی از مطهری در باب خواستگاری، زن، استقلال اجتماعی، اسلام و تجدد زندگی، مقام زن در قرآن، حیثیت و حقوق انسانی، مبانی حقوق خانوادگی، تفاوت های زن و مرد ، مهر و نفقه، ارث، طلاق و و اساسی ترین مساله در مورد « نظام حقوق خانوادگی » دست کم در ردیف مسائل اساسی این است که آیا نظام خانوادگی نظامی است مستقل از سایر نظامات اجتماعی و منطق و معیار ویژه ای دارد، جدا از منطقها و معیار هایی که در سایر تاسیسات اجتماعی به کار می رود یا هیچ گونه تفاوتی میان این واحد اجتماعی با سایر واحد ها نیست؛ و این واحد همان منطق و همان فلسفه و همان معیارها حاکم است که بر سایر واحد ها و موسسات اجتماعی؟ مطهری در این کتاب چنین متذکر می گردد که: « در همه نهضت های اجتماعی غرب از قرن هفدهم تا قرن حاضر محور اصلی دو چیز بود: « آزادی » و « تساوی » و نظر به اینکه نهضت زن در غرب دنباله سایر نهضت ها بود و بعلاوه ، تاریخ حقوق زن در اروپا از نظر آزادی ها و برابریها فوق العاده مرارت بار بود»

به عقیده وی اساس و مبنای حقوق طبیعی و نظری خود طبیعت است و اگر انسان از حقوق خاصی برخوردار است که دیگر مخلوقات زنده از آنها بی بهره اند، ریشه اش طبیعت و خلقت آفرینش است و اگر انسانها نیز در حقوق طبیعی مساوی هستند و باید آزاد زندگی کنند این فرمانی است که در متن خلقت صادر شده است . و دلیل جز آن ندارد. زن و مرد در انسانیت برابرند ولی دو گونه انسانند با دو گونه خصلتها و هرگونه روانشناسی و این اختلافات ناشی از عوامل جغرافیایی و یا تاریخی و اجتماعی نیست که مطرح و پایه گذاری شده در متن خلقت و آفرینش انسان است.

پس از هرگونه عملی بر ضد طبیعت و فطرت با توجه به هدفمند بودن این دوگونگی ها، عوارض نا مطلوبی به بار می آورد. مرتضی مطهری عقیده داشت که آنچه در نهضت تساوی و آزادی حقوق « زن و مرد » توجه نشد این بود که تساوی و آزادی شرط لازمند، نه کافی. تساوی حقوق یک مطلب است و تشابه حقوق یک مطلب دیگر:

برابری حقوق زن و مرد از نظر ارزشهای مادی و معنوی یک چیز است، همانندی و همشکلی و همسانی چیز دیگر. در این نهضت عمدا یا سهوا « تساوی » به جای « تشابه » به کار رفته و « برابری » با همانندی یکی شماره شده ، « کیفیت » تحت الشعاع « کمیت » قرار گرفت . انسان بودن زن موجب فراموشی « زن بودن » وی گردید. مطهری با اظهار تعجب در انتقاد از یکی از قوانین مدنی پیشنهادی آقای مهدوی از لهن قانون به گونه ای که مرد را خریدار زن نشان می دهد انتقاد می کند و می گوید همانجور که طلبه و دانشجو خریدار علم است ، متعلم خریدار معلم و هنرجو خریدار هنرمند ، دیگر در این گونه و روابط مالکیت معنی نداشته بلکه به حسب قانون آفرینش « مرد » نیز خریدار وصال زن است نه خریدار رتبه او. پس از ذکر این توضیحات مسئله ای که از نظر ولایت پدران بردختران مطرح است این است که آیا عقد دوشیزگان « که برای اولین بار شوهر می کنند » اجازه پدر شرط است یا نه؟

از نظر اسلام سه چیز مسلم است:

اول آنکه پسر و دختر هر دو از نظر اقتصادی استقلال دارند ، هر یک از دختر و پسر اگر بالغ ، عاقل و رشید باشند، یعنی از نظر اجتماعی آن اندازه رشد فکری داشته باشند که بتوانند شخصا مال خود را حفظ و نگهداری کنند . ثروت آنها را باید در اختیار خودشان قرار داد و هیچکس

حتی پدر، مادر، شوهر یا برادر حق نظارت و دخالت را ندارند. و مسئله بعدی مربوط به ازدواج است برای پسران به سن بلوغ رسیده که واجد عقل و رشد باشند. خود اختیار دار خود هستند و کسی حق دخالت ندارد. مطهری اسلام را منشاء بزرگترین خدمت ها به جنس زن می داند. اعطا حریت، شخصیت، استقلال فکر و نظر و به رسمیت شناخته شدن حقوق طبیعی زن از جمله آنهاست. گام اسلام در طریق حقوق زن با آنچه در غرب و کشورهای متمدن می گذرد از دو حیث متفاوت است:

اول در ناحیه روانشناسی زن و مرد و دوم عدم اجازه به تمرد و عصیان و طغیان و بدبینی نسبت به جنس مرد علیرغم اعطاء شخصیت، حریت و استقلال. اکنون میتوان با اطمینان گفت که مطهری نهضت اسلامی زن را نهضتی سفید خواند، نه سیاه نه قرمز و نه کبود و بنفش. چرا که احترام و تحکیم روابط برای جلوگیری از متزلزل شدن اساس و بنیان خانواده را خواستار بود. نهضتی که دست جوانان شهوت پرست از شرکت و دخالت در آن کوتاه باشد و از تعلیمات عالییه اسلامی سرچشمه بگیرد، آنها با یک بررسی عمیق و منطقی. همچنین در دیگر بخشهای کتاب مهری آمده است که اما دختر اگر یک بار شوهر کرده است و اکنون بیوه است قطعا از لحاظ اینکه کسی حق دخالت ندارد و مانند پسر است. اما در باب دوشیزگان، باید توجه داشت که پدر اختیار دار «مطلق» او نیست و نمی تواند بدون میل و رضای او، او را به هر کس که دلش می خواهد شوهر بدهد، چنانچه پدری بدون جهت از موافقت با ازدواج دختران خود امتناع کند، حق او ساقط می شود و دختران در این صورت در انتخاب شوهر آزادی مطلق دارند. پس به تعبیری اگر بیان می شود دوشیزگان لازم است یا حداقل خوب است بدون موافقت پدران با مردی ازدواج نکنند، فلسفه آن چیست؟ این مطلب ناشی از این نیست که دختر قاصر شناخته شده و از لحاظ رشد اجتماعی کمتر از مرد محسوب می شود. بلکه به گوشه ای از روانشناسی زن و مرد مربوط است و آن حس شکارچی گری مرد از یک طرف و خوش باوری زن نسبت به وفا و صداقت مرد از طرف دیگر. آنچه که معروض شد گزیده ای بود از نوشته ها و اقتباس های مطهری مجلد شده در کتابی تحت عنوان «نظام حقوق زن در اسلام» که به صورت کوتاه عنوان گردید.

پس بدین ترتیب با ذکر مطالب فوق می توان به این نتیجه رسید که مدافعان حقوق اسلامی بر این باورند که از نظر انسانیت میان زن و مرد فرقی نیست و هر دو انسان کامل هستند با روحيات و مسؤلیتهای گوناگون که بر اثر تلفیق يك زندگي گرم و شیرین پدید می آید، بنابراین اگر زنی کشته شد بسان این است که مردی کشته شده است و از نظر انسانیت نیز یکسانند و فقدان هر يك فقدان يك انسان است ولی ديه، جنبه اقتصادی دارد از آنجا که مرد هزینه زندگی خانواده را بر عهده دارد و به اصطلاح، مرد «نان آور خانواده» است طبیعا با فقدان مرد زیان اقتصادی بیشتری متوجه خانواده می شود تا با کشته شدن يك زن، از این جهت ديه مرد دو برابر ديه زن محسوب می شود و این درست همان چیزی است که در اکثر رسانه ها و کتابهای حقوقی نیز بدان اشاره میشود. فقیهان اسلامی بارها تکرار کرده اند که اسلام نیز با رعایت نمودن اصل مساوات انسانها اعم از زن و مرد، با تشابه حقوقی زن و مرد مخالف است.

چیزی که مسلم است این است، تا زمانیکه حکم برابری قصاص و ديه زن و مرد صادر نشده است، زنان ایرانی مجبور به ادامه راه سخت مبارزه خود هستند. پرسش ما در پایان این مقاله این است که چرا با وجود آنکه میتوان به راهکاری منصفانه دست یافت، قانونگذار ایران همچنان از دکتترین فقهی و حقوقی خود این همه فاصله دارد؟

در پایان باید امیدوار باشیم که ما در انجام وظایف خود برای تحقق حقوق برابر برای زنان با جدیت و قاطعیت عمل کنیم و زندگی بهتری را برای زنان در ایران فراهم سازیم زیرا به گفته خودشان دنیای شایسته برای زنان، دنیای شایسته برای مردان نیز خواهد بود.

روزتان خوش

منابع:

مرتضی مطهری، نظام حقوق زن در اسلام
کتاب سوم قانون مجازات اسلامی (قصاص) فصل اول

ایمیل نویسنده:

alen_karsten@yahoo.de

منبع:

سایت ایران گلوبال

دکتر اکبر کرمی

• چه بپسندیم و چه نپسندیم، واقعیت آن است که مساله ی سکس و ناهنجاری های آن در جامعه ی ایرانی، به شدت با آزادی و حقوق بشر گره خورده است. آن چه این دو را به هم پیوند داده است، تنها واقعیت های غیرقابل انکار خارجی یا تحلیل های دقیق کارشناسانه نیست، بلکه ایدیولوژی های غیرانسانی هم می تواند باشد که هزینه ی خود را از سکس و ناهنجاری های آن می گیرد ...

خلاصه (۱)

اصلی ترین پیش نیاز دولت مدرن، تمایزیافتگی و خودبستگی نهادهای آن است که در جامعه شناسی سیاسی به سکولاریسم شهرت یافته است. موتور توسعه در یک جامعه وقتی روشن می شود که پهنه های مختلف، استقلال یکدیگر را به رسمیت بشناسند و از دخالت در کار یک دیگر و به عهده گرفتن "نقش برادر بزرگ تر" دست بشویند؛ از این منظر، دولت مدرن با پذیرش مفهوم شهروندی که آدمیان را برابر و آزاد می داند و می خواهد به نهانی ترین و نهایی ترین شکل خود برمی گردد.

سکس و دمکراسی در جامعه ایران دو میوه ی ممنوعه اند که با وجود جاذبه های خیره کننده، به واسطه ی حضور زورمند انسان شناسی ها و روانشناسی های اسطوره ای، به پر هزینه ترین تعارض های روانی و اجتماعی ما تبدیل شده است. اگر گفت و گوی جدی از سکس بسیار پرهزینه است و مخالفان بالقوه ی فراوانی را می تراشد، شاید از آن روست که دانش های انتقادی روانکاوی و نشانه شناسی، در جامعه ی ایرانی پا نگرفته اند و کسی نمی تواند به مخالفان آزادی جنسی هشدار دهد: پمپاژ سکس و محدودیت های سکسی، دو روی یک سکه اند و لفاظی های گستره ی ضد سکس، شاید واکنش وارونه به ناکامی های گسترده ی جنسی باشد.

از این رو، در انداختن گفتمانی پویا، انسانی و رهایی بخش از سکس، از ضرورت های گذار جامعه ی ایران از دهلیز تنگ سنت و نکبت شهربندی به فراخنای تجدد و مقام شهروندی است. بدون چنین گفتمان سرشاری، رحم ایرانی تحمل حمل رویان دمکراسی را نخواهد داشت. مطالعه ی تاریخ معاصر ما نشان می دهد که هر گونه تلاش برای استقرار دمکراسی و نیز نهادینه شدن حقوق بشر در ایران، در گرو آسیب شناسی پهنه ی سکس و بازسازی حق حاکمیت آدمی بر بدن خویش است؛ به عبارت روشن تر، آزادی های اجتماعی و اخلاقی، به ویژه آزادی جنسی،

مقدمه ی ناگزیر آزادی سیاسی است. گذشتن از این وضعیت رقت بار، بیش و پیش از هر اقدامی در گرو دست شستن از اسطوره هایی است که بر این پهنه مستولی اند و با پمپاژ اطلاعات مخدوش به جامعه، سرمایه های اجتماعی ما را به مرز ورشکستگی کامل می کشانند. ایدیولوژی حاکم، بر آن است که برشی مخدوش از تاریخ را به جای واقعیت (یعنی کل تاریخ) بنشانند و با صرف هزینه های فراوان و کنترل صداهای مخالف و مختلف، تلاش دارد مردم بپذیرند مناسبات تبعیض آمیز و غیرانسانی حاکم طبیعی است. گزاره های دینی با همه ی دک و پزی که دارند، در نهانی ترین و نهایی ترین استدلال های خود، گزاره هایی برآمده از تاریخ اند و معنای خویش را از تاریخ می ستانند؛ اما تاریخ، با همه دبدبه و کبکبه ای که دارد، دانشی ظنی و زمانمند است. تاریخ اگر چه نیای مشترک و بزرگ ادیان و ایدیولوژی هاست، اما برای اخلاف ناخلفی که ادعای جاودانگی و قطعیت بافته اند، نمی تواند پدر ایدآل و رضایت بخشی باشد. بنابراین فرزندان پدرکشی می کنند و پدر را آن چنان که خوش می دارند تصویر می کنند؛ و تاریخ را بازمی سازند. اسطوره سازی از هنجارهای سکسی در این معنا، نوعی سرقت رندانه از زبان دین و سنگر سازی از سرمایه های دینی است که بیش از همه، به زیان دین می انجامد؛ از این منظر، مومنان باید در صف نخست مبارزه با چنین اقداماتی باشند و از دراز دستی در پهنه های دیگر و ایفای نقش برادر بزرگ تر بپرهیزند و از دین، هم چون گفت و گویی بی پایان دفاع کنند.

سکس و دمکراسی

مقدمه

بی شک عنوان سکس و دمکراسی، عنوانی اغوا کننده و عجیب است. ملاحظه ی آمار ی بازدید کنندگان این عنوان ها در فضا های مجازی، می تواند جان مایه ی کلاف سر در گمی باشد که نویسنده سر پیدا کردن آن را دارد. سکس و دمکراسی از آن رو، که در جامعه ی ایرانی هم پر طرفدارند و هم ممنوع، بسیار مشابه اند. این میوه های ممنوعه، اما پر جاذبه، به واسطه ی حضور خرد کننده ی انسان شناسی ها و "روانشناسی های کمال کج و موج، از پرهزینه ترین تعارض های روانی و اجتماعی ما هستند؛ با این تفاوت آشکار و ظاهری، که اولی در پهنه ی نظر مظلوم است و دومی در پهنه ی عمل.

می گویم ظاهری، زیرا بر این باورم که پهنه ی نظر و عمل ادامه ی یکدیگرند. این بدان معنا است که فقر رفتارهای دمکراتیک در پهنه ی آرمان ها، استراتژی ها و تاکتیک ها همیشه بازتاب فقر اندیشه ی دمکراتیک و درک ما از مناسبات آن است؛ ناهنجاری های سکسی را نیز می توان به روشنی به ناکامی های سکسی در پهنه ی اندیشه و فقر گفتمان جنسیت در ایران مربوط دانست.

مقایسه ی بسامد این دو کلیدواژه و واژه های اقماری - در نوشته ها و گفته های جریان های مختلف یک صد سال اخیر - با کلیدواژه های دیگر، نشان می دهد که استفاده از این واژه ها به طور چشم گیری بالاست؛ اما در همان حال، یافتن متن هایی قابل دفاع و نیز گزارش هایی قابل اعتنا، سخت مشکل.

ما عادت کرده ایم کمتر از سکس، به صورت جدی صحبت کنیم و گفتمان سکس را به حاشیه (طنز و هزل) رانده ایم؛ این می تواند جلوه ای دیگر از محدودیت ها و ممنوعیت هایی باشد که به پهنه ی تحقیق، مطالعه و آمار از سکس و سکسوالیته تحمیل می شود.

اگر گفت و گو از سکس در جامعه ی ایرانی بسیار پرهزینه است و مخالفان بالقوه ی فراوانی را می تراشد، شاید از آن روست که دانش های به شدت انتقادی روانکاو و نشانه شناسی، در جامعه ی ما پا نگرفته است و نمی تواند به مخالفان گفت و گو از سکس هشدار دهد: لفاظی های ضد سکس و سکس هراسی شاید واکنش وراونه به ناکامی های جنسی باشد.

به عبارت دیگر، پمپاژ سکس و محدودیت های سکسی، دو روی یک سکه اند و هر دو از اسطوره سازی در پهنه ی سکس آب می خورند. من هم چنان که در نوشته های دیگر مطرح نموده ام (۲)، بر این باورم که باز کردن باب گفت و گو، تحقیق و مطالعه، پیرامون سکس، و در انداختن گفتمانی پویا، سرشار، انسانی و رهایی بخش از سکس، از ضرورت های گذار جامعه ی ایران از دهلیز تنگ سنت به فراخنای تجدد است؛ که بدون آن، رحم ایرانی تاب و تحمل حمل رویان دمکراسی را نخواهد داشت.

سکس و توسعه در ایران

با نیم نگاهی به تاریخ معاصر و برش های اصلی آن، به نظر می رسد، یکی از هسته های سخت نزاع های سیاسی - فرهنگی یک صد سال اخیر ایران را باید در مساله ی "زن و زنانگی" و مسایل مستقیم یا غیر مستقیم مربوط به آن جست. از این رو، شاید بتوان تاریخ سیاسی ایران را تاریخ آزادی زنان خواند.

نمی خواهم ساده دلانه ادعا کنم سکس همه چیز است، اما با این وجود نمی توان از حضور این همه شاهد، که با صدایی بلند، حضور رانه های سکسی را در بسیاری از مناقشات سیاسی و فرهنگی فریاد می کنند، بی تفاوت گذشت. نمی توان از رابطه ی سکس و قدرت در تاریخ معاصر ایران، که جان های پاک بسیاری را خوراک ماشین ترور جنسی کرده است به راحتی گذشت!

برای نمونه، می توان به یکی از برجسته ترین نسخه های ایرانی توسعه - که عبور از نکبت توسعه ناپاافتگی را به پیوند ایران با جهان جدید و "اخذ تمدن خارجی" حواله می داد - اشاره کرد که در زیر چرخ های خونی تانک ترور جنسی از پا در آمد. "اخذ تمدن خارجی بدون تصرف

ایرانی" در گفتمانی از هزل و نفرت که از سندرم اضطراب جنسی سیراب می شد از چشم ها افتاد و حتا از توجه کافی روشنفکری ایران نیز دور ماند(۳). این که اضطراب های جنسی ما هموندی قابل توجهی با گرایشات ناسیونالیستی ما دارد خود بخشی از مساله است که امیدوارم بتوانم در جایی دیگر به آن بپردازم؛ اما به طور خلاصه به نظر می رسد سطح توسعه، نسبت وارونه ای دارد با سطح اضطراب های جنسی مان. به عبارت دیگر، ما ناکامی های ترقی خواهانه و ملی گرایانه ی خود را با ادعاهای مردسالارانه و نمادهایش تسکین می دهیم و در اسطوره ای به نام "غیرت" گم می کنیم.

"کلمه ی خبیثه ی آزادی"

"فرهنگ برهنگی و برهنگی فرهنگ"

"فروپاشی خانواده در غرب"

"اگر آن ها توسعه یافته اند در عوض ما ناموس خود را حفظ کرده ایم!"

"در واقع، آن ها پیش نرفته اند، بلکه سقوط کرده اند."

"برابری جنسیتی و آزادی جنسی به منزله ی عبور از مردانگی و غیرت است."

این ها مثنوی از خرواری هستند که بر جان و جهان ما جاری است و هرزگاهی از زبان برخی از نمایندگان این فرهنگ سترون به بیرون درز می کند و چند صباحی بیرق می شود.

"حفظ ناموس" سنگر اصلی مشروعه خواهی بود و اگر از "ناموس دین" هم گفت و گو می شد، از آن رو بود که در باور اسلام گرایان حفظ ناموس زنان بدون حفظ بیضه ی اسلام ممکن نبود.

ایستادگی در برابر دگرگونی های مناسبات مردسالارانه و "خراجات" آن بود که مشروعه خواهان را به ایستادگی در برابر مدرنیته و بارکشی "غول بیابان" توسعه نیافتگی کشاند.

یک صد سال پس از مشروطه، صف بندی مشروطه خواهی / مشروعه خواهی، آرام آرام به نهایی ترین و نهانی ترین صورتبندی خود نزدیک می شود: طرفداران دولت/ملت مدرن در برابر طرفداران دولت/ملت پیشا مدرن.

دولت/ملت مدرن، پیش نیازها و پیش شرط های فراوانی دارد. یکی از اساسی ترین آن ها، تمایزیافتگی و خودبستگی زیر سیستم ها ست(۴). تفکیک، تمایز و خود بستگی در انگاره ی سیستم ها، برابر خوانشی از سکولاریسم در پهنه ی جامعه شناسی سیاسی است؛ و بدان معنا است که در مسیر توسعه، فرآیند اندام زایی و تمایز، آرام آرام جامعه (سیستم) را به پهنه های مختلف (زیرسیستم ها) تقسیم می کند. از ویژگی های این تمایز، تفکیک کارکرد اندام ها در پهنه های مختلف است؛ و معنایش آن است که این پهنه ها کارکردهای ویژه ای دارند و خود بسنده اند.

این انگاره، به خوبی توضیح می دهد که دخالت یک پهنه (به عنوان نمونه پهنه ی قدرت) در هر پهنه های دیگری (به عنوان نمونه پهنه ی هنر) نه تنها مفید نیست، بلکه به علت تنازع کارکردی،

به مختل شدن عملکرد موثر کل سیستم می انجامد.

دولت کوچک، بازار آزاد، حریم خصوصی، جدایی نهاد دین از نهاد قدرت، توزیع آزادی، قدرت و شان، نظارت دولتی به جای دخالت دولتی و ... اشکال متنوع این ایده اند (۵).

تا آن جا که به بحث پیش رو مربوط می گردد، دخالت پهنه ی دین در پهنه ی قدرت و نیز دخالت این دو در پهنه ی اخلاق، حریم خصوصی و سکس، در طول یک صد سال اخیر، که جامعه ایرانی به سمت توسعه و ترقی خیز برداشته است، یکی از نموها و نمادهای ناکامی ملت ایران در پیش برد خواست های اصلاح طلبانه است. موتور توسعه وقتی در جامعه روشن می شود، که پهنه های مختلف آن جامعه، استقلال یکدیگر را به رسمیت بشناسند و از دخالت در کار یکدیگر بپرهیزند؛ و - به قول ارول - از ایفای "نقش برادر بزرگ تر" دست بشویند.

در دنیای کوچک و پخ شده ی هزاره ی سوم و در عصر اطلاعات و ارتباطات، که نیم عمر اطلاعات به کسری از ثانیه تبدیل شده است، دیگر به هیچ روی قابل قبول نیست که صاحبان قدرت برای هنرمندان، هنرمندان برای اندیشمندان، فقها برای حقوق دان ها، حقوق دان ها برای فقها، نهاد دین برای نهاد قدرت و نهاد قدرت برای نهاد دین و این دو برای نهاد اخلاق تعیین تکلیف کنند (۶).

ادعای من در "سکس و دمکراسی" آن است که دمکراسی نه تنها، تنها راه حل پایدار برای عبور مسالمت آمیز از تنازع قدرت در جامعه است، که همچنین تنها راه حل عبور از بحران های متعددی است که بر پهنه ی سکس در ایران سایه انداخته است؛ اما عبور از این گردنه ی دشوار از مسیر حل و فصل مسایل سکس در ایران می گذرد.

تنها باید نیم نگاهی به زیر جلد شهر بیندازیم تا از انبوه تولید سیاهی، حقارت و نفرت دچار وحشت شویم. در چرایی این حجم عظیم سکس وحشی (۷) که به تازگی پود اجتماع ما تنیده شده است، دلایل و عوامل متعددی قابل طرح است؛ اما این همه ما را بی نیاز از آن نمی کند که انگشت اتهام خود را به طرف متهم ردیف اول اشاره نرویم.

دخالت نهاد دین در نهاد قدرت و پی آمد آن، دخالت هر دو در پهنه ی اخلاق و رفتارهای جنسی، ریشه ای ترین آسیب شناسی سکس وحشی، در ایران امروز را می عریاند که هم از عوامل توسعه نیافتگی است و هم نمود آن. آن چه در تاریخ معاصر ایران - به علت درهم تنیدگی نهادهای دین، دولت و اخلاق - از سرمایه های اجتماعی هزینه ی راهبردهای وارونه ی سکسی می شود، کم از میلیاردها دلار پول نفت نیست که از جیب ملت ایران به جیب گشاد استبداد و استعمار سرازیر شده است. این که سرنوشت دلارهای نفتی و نیز داستانی که زیر پوست شهر می گذرد، به تاریکی می رسد و خودآگاه جمعی ما درک مناسبی از آن ندارد، بی حکمت نیست؛ چه، ریشه های درهم و ستبر استبداد، استعمار و استعمار از تاریکی برمی آید و جز تاریکی نمی زاید. اگر ما به واقع طالب توسعه، استقرار دمکراسی و نهادینه شدن حقوق بشریم، کافی است پنجره هایمان را باز کنیم

و کنار هر پنجره چراغی بیفروزیم.

سکس و اخلاق در فرهنگ معاصر ما

پانگرفتن دانش روانکوی در فرهنگ ما، به واسطه ی جان مایه ی انتقادی آن، یکی از دلایل آشکار هرج و مرجی است، که جامعه را در خود تنیده است. به طور نمونه، در پهنه ی سکس - که به صورت بیمار گونه ای به اخلاق گره خورده است - نمی توان روشن کرد که چه اندازه از گرایشات ضد سکس موجود در جامعه - فارغ از درست یا غلط بودن شان - از گره های ناخودآگاه مردم در ارضای جنسی خود آب می خورد و چه مقدار از نگرانی های اخلاقی و انسانی آنان. بر خلاف اسطوره های رایج، به قول بری ریچاردز "فرهنگ، یک دستاورد متعالی انسانی نیست که درست مقابل سرشت حیوانی انسان تلقی شود، بلکه فرهنگ، عبارت است از فرآیند مبارزه ی دایم و تاثیر متقابل نیازهای بدوی و ممانعت های اجتماعی".

ارزش های فرهنگی و اجتماعی به عنوان دستاوردهای انسانی، در جامعه ای محترمند که آدمی و خواست هایش در آن محترم باشد. به این ترتیب باید از خود پرسید: چرا در جامعه ای مثل ایران که آدمی و حقوقش به هیچ گرفته می شود، این همه بر برخی از هنجارهای سکسی (در مرتبه ی هنجارهای اخلاقی) تاکید و اصرار می شود؟

تاکید غیرعادی و ریاکارانه ای که بر هنجارهای سکسی و اخلاق سکسی - در جامعه ای مثل ایران، که به شدت از نظر اخلاقی سقوط کرده است - می رود، ناشی از چیست؟ چیست آن سندر می که آشکارا در برابر هرگونه تغییری مقاومت می ورزد؟ و بسیاری از گروه های انسانی، حتا آن هایی که از مرزهای دینی و عقیدتی عبور کرده اند را به صف مقاومت در برابر تغییر می کشاند؟ حتا کسانی که خود قربانیان ایدیولوژی حاکم بر پهنه سکس اند؟ چرا در فرهنگی که آدمی و حقوق اش جایگاه مناسبی ندارد، رعایت هنجارهای سکسی - حداقل در پهنه ی نظر - به عنوان صف مقدم مقاومت در برابر هجوم به انسانیت و اخلاق ترجمه شده است؟

سکس در جامعه ایرانی هم به شدت از پهنه ی اخلاق آسیب می بیند و هم به آن آسیب می رساند. آسیب می بیند، زیرا اخلاق در فرهنگ فارسی (فارسی - عربی) که آکنده از مفاهیم دینی-عرفانی خود ستیز است، به شدت سنتی، ریاکارانه و معطوف به بقا می باشد. چنین چیدمانی، علاوه بر آن که نمی تواند خودبسندگی و تمایز خود را از پهنه ی دین و قدرت اعلام و محافظت نماید، امکان توسعه و اصلاح بازخوردی خود را نیز از دست می دهد. در چنین فضایی، اخلاق - به عنوان یکی از منابع اصلی وجدان فردی و اجتماعی - آرام آرام اتوریتته و نفوذ خود را از دست می دهد. فروپاشی روایت های کلان اخلاقی را - فارغ از پشتوانه هایش، که می تواند، دین، عقل یا علم باشد - اگرچه می بایست به واسطه ی ظهور اتیک های متکثر پست مدرن به جشن نشست، اما

داستان افول اخلاق در جامعه ایرانی، داستان دیگری است و از خاکستر آن، امید برخاستن ققنوسی نمی رود. افول اخلاق در جامعه ایرانی، افول انسانیت است. افول اخلاق در جامعه ایرانی افول جذابیت ها و برانگیزانندگی های روانشناسی ها و انسان شناسی های کمالی است که ستروند و در سنگینی سکوت و سرکوب و سانسور به حیات ننگین خود ادامه می دهند. افول اخلاق در فرهنگ فارسی، افول آدمیت است در منجلابی که در پهنه سکس به نام نامی آدم و در حمایت از وی برپا شده است.

شاید لازم باشد بی هیچ شرمندگی ای اعتراف کنیم که ما انسانیم و مثل همه ی انسان ها به سکس نیازمندیم و فرهنگ سترون ما - که به شدت در چمبره ی سنت اسیر است - کالاهای لازم و مناسب برای عرضه به این نیازهای انسانی را ندارد!

ما در گستره ای از رانه های جنسی طبیعی که غیر طبیعی خوانده شده است، شناوریم و به همین لحاظ، باید در برابر کشش هایی که طبیعی اند، اما به غلط غیر طبیعی خوانده شداند، مقاومت کنیم و با انسانیت خود مبارزه کنیم.

هر روز و هر شب میلیون ها جوان ایرانی در زیاترین و سرشارترین فصل زندگی خود در هراس از دژخیمانی به سر می برند که «تبسم را بر دهان جراحی می کنند و ترانه را بر لب». فاجعه البته در همین جا تمام نمی شود؛ فرهنگ منحط فارسی تمهیداتی چیده است تا آن جا که دست محتسبان و مفتیان کوتاه می آید، آدمی در کام شلاق ملامت خویش افتد و خود را به جرم دوست داشتن و انسان بودن به بند کشد و مجازات کند.

این راهبردهای غلط جنسی هم ما را در گستره ی درون به بند کشیده و در برابر تمایلات انسانی خود آسیب پذیر ساخته است و هم در گستره بیرون، که ماشین ترور جنسی را به طور دایم روشن نگاه داشته و آزادی را از ما می ستاند. این نگاه تحقیرآمیز و غیرانسانی به سکس و نیازهای سکسی آدمیان، آن چنان در تار و پود فرهنگ ما تنیده شده است که با خروارها حرافی و مقدس نمایی پاک نمی شود. ریشه ی بسیاری از تعارض های فرهنگی - اجتماعی خودمان را باید در پهنه ی سکس دنبال کنیم .

ارزش های اخلاقی و راهبردهای سکسی در این جامعه ی درحال سقوط، هم از آن رو که برآمده از "ارزش های معطوف به بقا" هستند و هم از آن رو که به ارزش های معطوف به بقا ختم می شوند، می توانند چون سد محکمی در برابر هر خیزشی به سمت دمکراسی و حاکمیت انسان بر سرنوشت خویش مقاومت کند؛ چه، دمکراسی و حقوق بشر از ضرورت های "ارزش های معطوف به بیان خود" اند.

باید توجه داشت که ارزش های معطوف به بقا در این جامعه، در سطح نظری، تغییر چهره داده اند و به واسطه ی فرآیند پیش رونده ی "قدسی شدن"، برآنند که خود را هم چون ارزش های الهی و ابدی به نمایش بگذارند.

راهبردهای سنتی حاکم بر پهنه ی سکس در ایران - به واسطه ی چیرگی بی چون چرای نقد قیاسی (سنت) و غیبت طولانی نقد ترکیبی (قیاسی - استقرایی) - نه تنها به گریز روزافزون از هنجارهای سکسی می انجامد، که با شکسته شدن قبح هنجار شکنی، تمام بایدها و نبایدهای اخلاقی را در می نوردد. چنین عبوری از پهنه ی اخلاق، نباید با عبور انسان تراز جهان جدید از اخلاق مقایسه شود. انسان جدید، انسان خودفرمانفرمایی است که از بایدها و نبایدهای "دگر بنیاد" گذشته است، اما خود بنیان گذار اتیک است(۸). چنین انسانی نباید با انسان سرگردان، بی معنا (آنومیک) و ترس خورده از اسطوره که خروجی نظام های دانایی اسطوره ای و ماقبل مدرن است اشتباه شود.

لازم به یادآوری است که منظور از سکس و سکسوالیته تنها ارتباط جنسی میان آدمیان نیست. گفتمان جنسیت به پهنه ی بسیار گسترده ای باز می گردد؛ دوران کودکی (بدن کودک، تربیت جنسی کودک، رابطه ای که کودک با اطرافیان خود - از والدین گرفته تا مربی، پزشک، رسانه های ارتباط جمعی و به ویژه آن چه امروز به عنوان E-sex در پهنه ی جهان مجازی قابل طرح است - دارد) سکس زنان، روش های محدود سازی زاد و ولد و ... همگی به پهنه ی سکس اشاره دارند(۹).

سکس و تاریخ معاصر ما

بازخوانی تاریخ معاصر ایران با رویکرد به تحولات فکری و عملی در پهنه ی سکس، هم اهمیت دارد و هم بسیار پرمخاطره است. اهمیت دارد، زیرا به نظر می رسد استقرار دموکراسی در ایران، بدون نهادینه شدن حقوق زنان یا ممکن نیست، یا بسیار پرهزینه خواهد بود؛ و صد البته، نهادینه شدن حقوق زنان نیز بدون حل و فصل مسایل مربوط به سکس در ایران شدنی به نظر نمی رسد.

وارد شدن به این پهنه، پرمخاطره نیز هست، زیرا توسن گفت و گو و همه ی چالش ها ریز و درشت سیاسی و فرهنگی را به پهنه ای می کشاند که در آن - به طور سنتی - مزیت نسبی با سنت گرایان و جریان های زن ستیز بوده است. در آمدن به گستره ی سکس در ایران، هم چون راه رفتن در یک میدان مین گذاری شده است که با امکان و انتظار انفجار گره خورده است. از این رو، غلتیدن به ورطه ی محافظه کاری، کمترین خطری است که محققان این پهنه را تهدید و تحدید می کند.

عجیب نیست اگر فتیله ی همه ی چراغ هایی که برای زنان، آزادی، دموکراسی و حقوق بشر روشن شده است، به هنگام گام گذاشتن به وادی نالیمن گفت و گو از "زن"، "آزادی زن"، "سکس" و "آزادی جنسی" پایین بیاید. به همین دلیل ساده، زن ستیزان ترجیح می هند هر گفت و گویی از توسعه، آزادی، دموکراسی و حقوق بشر به زن و بحث شیرین سکس ختم شود.

ارزیابی دقیق سپاه سیاه استبداد هم می‌بایست در این آوردگاه انجام بگیرد؛ چه، بسیاری کسانانی که خود را - به واسطه‌ی گفت‌وگو غالب روزگار- در جبهه‌ی دموکراسی خواهی و حقوق بشر ستایی می‌دانند، اما وقتی به پهنه سکس وارد می‌شوند، خیلی راحت به خیل سپاه استبداد می‌پیوندند (۱۰).

تاریخ یک صد ساله‌ی اخیر ایران - به جز چند استثنا - به گونه‌ای آشکار نشان می‌دهد که وقتی چالش‌های اجتماعی و سیاسی به پهنه‌ی زن و سکس کشیده می‌شود، همه چیز برای زن ستیزان ختم به خیر می‌شود؛ و این راز اشتیاق وافر جریان‌های واپس‌گرا و زن ستیز به گفت‌وگوی شیرین سکس و مباحث اقماری آن است (۱۱).

انتخاب عنوان زن ستیز (۱۲) برای گروه‌های سنتی، محافظه‌کار و ارتجاعی، در پهنه‌ی مسایل زنان و آزادی، به صورت واکنشی و از آن روست که این گروه‌ها به شدت علاقه دارند خود را از حامیان اصلی زنان و حقوق آنان جا بزنند. ترجیح بند ادبیات آن‌ها حفظ کیان خانواده و شرافت زن است.

فقر اندیشه و دغل‌کاری آنان وقتی در برابر آفتاب قرار می‌گیرد، که با همه جاروجنجال‌ها و هزینه‌های مادی، اجتماعی، اخلاقی، دینی و تاریخی‌ای که صرف پروژه‌های خود می‌کنند، حاضر نیستند، پاسخ‌گوی اقدامات و مدیریت خودکامه‌ی خود در پهنه‌ی سکس باشند؛ و از هرگونه شفاف‌سازی، مطالعه، آمار و گفت‌وگویی که امکان نقد عملکرد آنان را فراهم آورد می‌گریزند.

این گروه‌ها حدود سه دهه است که همه‌ی امکانات کشور را در راستای آرمان‌های خیالی خود در پهنه‌ی سکس هزینه می‌کنند (۱۳)، اما با این وجود، هیچ‌گونه امکانی برای منتقدان خود نگذاشته‌اند که عمل‌کرد و نتایج رفتار آنان را به داور بنشینند. سرکوب، سانسور، فقدان شفافیت، فقدان پاسخگویی و فقدان مدیریت بازخوردی، همیشه امکان‌کمدی تکرار را برای آنان فراهم آورده است و به همین دلیل است که پس از سه دهه، هنوز بدون ارزیابی آنچه انجام شده است، زن ستیزان می‌توانند بر طبل‌های پوشالی خود بکوبند و از انعکاس صدای خود سرمست شوند.

چرا "سکس و دموکراسی"؟

زن ستیزان که خود ام‌المسائل ناهنجاری‌های سکسی و رواج سکس سیاه در ایران‌اند، با اشاره به برخی از نتایج رفتار خود، به جامعه هشدار می‌دهند که چه نشسته‌اید (۱۴)، فاجعه در راه است و باید کاری کرد! زن ستیزان در سرکوب، سکوت و سانسور به اقدامات خود ادامه می‌دهند و در حلقه‌ای معیوب، فاجعه را تکمیل می‌کنند (۱۵).

با این برآورد، ممکن است کسی بپرسد: خب، حکمت این عنوان، یعنی "سکس و دموکراسی" در چیست؟

پاسخ در چند استثنایی است که در سال های اخیر روی داده است.

الف) در جریان حماسه ی دوم خرداد، جریان های زن ستیز در تیراژی میلیونی از مجله ی "یالثارات الحسین" گفت و گوهای انتخاباتی را به پهنه زن و سکس کشیدند؛ و تلاش بسیار کردند نشان دهند که حضور خاتمی در کله ی ساکله ی سیاسی کشور می تواند به رواج فحشا و بی بندوباری و تاراج ناموس مردم بینجامد. اما این معرکه گیری بر خلاف همیشه، انتخابات را برای زن ستیزان ختم به خیر نکرد!

ب) در دوره ی نهم انتخابات ریاست جمهوری، نه تنها مهره های چشم گیر زن ستیز سپاه استبداد، ادبیات متفاوتی از سلف خود در دوم خرداد را به نمایش گذاشتند، که حتی در نشان دادن نرخ بالای رواداری و تساهل خود در نمایش مظاهر بی غیرتی - به قول خودشان- به مسابقه برخاستند.

این دو واقعه و وقایعی از این دست، نشان می دهد که جهانی شدن و زیستن در دهکده ی جهانی، آرام آرام پی آمدهای میمون خود را آشکار می کند. به باور من، پهنه ای که تا کنون پهنه ی دل خواه زن ستیزان برای هموردی با رقبای خود بود، اکنون به آسیب پذیرترین آوردگاه آنان تبدیل شده است.

به بیانی دیگر، از آن جا که مساله زن و سکس، ام المسایل ایران امروز است و اگر به درستی و با ظرافت درک، تحلیل و مدیریت گردد می تواند ابزارهایی نوین و شگفت انگیز در خدمت جبهه ی دمکراسی خواهی و حقوق بشر ستایی قرار دهد، زمان گذشتن از این گردنه ی جانکاه فرار سیده است.

گریز از وارد شدن به پهنه سکس به این معنا نخواهد بود که روند امور در این پهنه ها دست نخورده باقی خواهد ماند. آن چه در عمل شاهد آنیم تغییرات شگرف و سریع در این پهنه است. رفتارهای تازه، هنجارهای تازه، خرده فرهنگ های تازه، فضاهاى تازه، صداهاى تازه و باورهای تازه، همه و همه در راه اند؛ تا آن جا که یک ژورنالیست غربی به ظرافت از این پدیده ی با عنوان "انقلاب ریملی" در ایران یاد می کند.

اندیشمندان - به ویژه آنان که دل مشغول داستان استقرار دمکراسی و نهادینه شدن حقوق بشر در ایران اند- باید بیش و پیش از هر گروه یا دسته ای به تغییرات و تحولات در پهنه ی سکس حساس باشند و پیش از آن که "خورشید گونه ای" قافله ی جوان و جوانان جویای نام ما را به غفلت بکشاند، با صدایی بلند بگویند: "خورشیدشان کجاست".

داستان سکس و دمکراسی در ایران امروز

برای من داستان "سکس و دمکراسی" را اسطوره های اسلام گرایی در جمهوری اسلامی کلید زدند. این داستان از زمانی شروع شد که به عنوان یک ایرانی مسلمان و از خانواده ای مذهبی و

انقلابی به دبیرستان های جمهوری اسلامی پا گذاشتم و در حالی که فجایع دهه ی ۶۰ یکی پس از دیگری در حال وقوع بود و جوان کثی دهشتناک سال ۶۷ در راه، در کلاس "تاریخ معاصر ایران" که به قلم زن ستیزان جمهوری اسلامی روایت می شد، آموختم: دلیل اصلی شکست انقلاب مشروطه ی ایران، روشنفکران غرب زده ای بودند که به روحانیت پشت کرده و با شعار آزادی، برابری و جمهوری بر آن بودند که ناموس ما را به باد دهند!

تاکید بر نوعی سکسیسم ویژه، هسته ی سخت همه ی باورها و داوری های آن ها بود. نوشیدن این گزاره، برای یک نوجوان قمی که در کوران تعصب ها و تعارض های جنسی می زیست، بدیهی بود:

خدا گفته است حجاب واجب است.

حجاب برتر چادر است.

پس همه ی کسانی که در برابر حجاب و فرامین الهی چون و چرا می کنند، بی غیرت، بی دین و بی ناموس اند.

این اسطوره ها به من یادآوری کردند که گره اصلی داستان در پهنه ی سکس بسته شده است؛ و هرگونه تلاشی برای توسعه، بدون باز کردن این گره، نافرجام خواهد بود. اما داستان به همین جا ختم نشد. ما شاهد آن بودیم و هستیم که سه دهه تلاش برای پالایش جنسی جامعه، تاثیری به وضوح منفی بر اخلاق جنسی جامعه نهاد. بسیاری از کسانی که خود، معلم اخلاق بودند، چون به خلوت رسیدند آن کار دیگر کردند. رواج سکس وحشی و نیز رواج روابط خارج از هنجارهای قانونی و دینی، روز به روز بیشتر و بدتر از دیروز شد. پدیده های سکسی جدید و هراس انگیزی در جامعه پیدا شد که در جوامع غربی کم نظیرند (مثل مزاحمت های خیابانی، خفاش های شب، خانه ی هدایت کرج و بیجه ها). دختران ایرانی در کشورهای حاشیه خلیج فارس به حراج گذاشته شدند. سن شروع به تن فروشی به رقم تکان دهنده ی ۱۰ - ۱۲ سال نزول کرد. شش میلیون معتاد متولد شدند که به گونه ای مستقیم یا غیر مستقیم به ناهنجاری های سکسی مربوط اند.

ما به تجربه دریافتیم راهبردهای جنسی سنتی (آن چه مبلغان هنجارهای سکسی سنتی، در قالب ادبیات ریاکارانه و فانتزی ای چون "غرب زدگی" و "فرهنگ برهنگی و برهنگی فرهنگی" مطرح می کردند) علاوه بر آن که نمی توانست پاسخ گوی مسایل متعدد و ناگزیر جدید باشد، آدمی را به دشمن خویش تبدیل می کند و در طوفانی از مازوخیسم، احساس حقارت آدمیان را شعله ور می کند و بر خودفرمان فرمایی که می بایست آرمان هر پروژ ه ی انسانی باشد، خط بطلان می کشد. آموزه های جنسی سنتی که از پدرسالاری، مردسالاری و فقر فاحش اندیشه ریشه می گیرد، در پوششی از باورها و داوری های مذهبی کم مایه و گاهی بی پایه، هرگونه تلاش برای بهبود وضعیت زنان را اقیم و ابتر گذاشته است؛ تا جایی که طرح بعضی از مواد قانون مدنی کنونی

ایران را در سطح جهان شرم آور و رقت انگیز ساخته است. هزاران کودک ایرانی در سنین کودکی و در چهارچوب های قانونی به ازدواج های دهشتناک مجبور می شوند و میلیون ها جوان در بهترین سالیان عمر خویش و در زایا ترین برهه های زندگی خویش در مالیخولیایی از نیاز، درد و توهم در دشمنی و دژخیمی با خویش به سر می برند (۱۶)!

ساده نیست دیگری را به مرگ محکوم کردن؛ ساده نیست لحظه لحظه مرگ را در دیگری مزمره کردن؛ فرمان کشتن دادن؛ و با جنایت رفاقت کردن؛ اما برای آنان که سال ها در دشمنی خویش زیسته اند، با خویش مهربانی نکرده اند، با نیازهای خود صادقانه و شجاعانه خلوت نکرده اند، مرگ را ستوده اند و از زندگی به بهانه ی ریاکارانه ی پاک دامنی گذشته اند و مرگ خویش را قطره قطره به نظاره نشسته اند، فرمان مرگ دیگری را دادن و به انتظار مرگ دیگری رفتن و در مرگ دیگری پایکوبی و دست افشانی کردن، چندان عجیب نیست! اینان انسان های حقیری هستند که در مرگ دیگری، پایان زندگی نکبت بار خویش را به انتظار نشسته اند.

زن ستیزی در فرهنگ سنتی تلنبار شده از عناصر اصلی مرگ پرستی، چهره دیگری از دشمنی با خود و کودکان درون خویش است؛ چهره ی دیگری از همان سکسیسم ویژه که درزنده به گور کردن گروهی نمادینه شده است.

زن ستیزی و توسعه نیافتگی

زن ستیزان ایرانی را به دو گروه عمده می توان تقسیم کرد:

- ۱- زن ستیزان آگاه به زن ستیزی خود: اینان کم شمارند و به طور عمده کسانی را شامل می شود که زن ستیزی آنان، ترجمان موقعیت آنان در جنگ قدرت است. به عبارت دیگر، همه کسانی که نسبتشان به جریان های زن ستیز باز می گردد و به نوعی از این نسبت و فرصت در دستیابی به قدرت، ثروت یا برخوردارهای دیگر بهره می برند، به این دسته تعلق دارند. بسیاری از رهبران سیاسی و مذهبی و نیز برخی از نویسندگان و هنرمندان به این گروه تعلق دارند.
 - ۲- زن ستیزان ناآگاه به زن ستیزی خود: اینان بسیارند و به طور عمده کسانی را شامل می شود، که به ظاهر، حتا دغدغه ی خدمت به زنان و جامعه را در سر می پروراندند. کسانی که به علت آسیب های شناختی، تبلیغات مذهبی سطحی و رسمی، فشارهای اجتماعی و نیز مشکلات روانی - جنسی ای که در ارتباط با جنس مقابل یا چگونگی پاسخ به نیازهای جنسی خود تجربه کرده اند، به درجاتی از خودآزاری (مازوخیسم) و دگرآزاری (سادیسم) مبتلا هستند.
- به نظر می رسد، زن ستیزی گروه نخست دلیل دارد و زن ستیزی گروه دوم علت. گروه نخست - به وقت نیاز، با انگشت گذاشتن بر حساسیت های جنسی گروه دوم، از آنان در منازعه ی قدرت - به عنوان سربازان بی مزد و مواجب - استفاده برده و با دمیدن بر نگرانی های ناموسی و اضطراب های جنسی شان، گفتمان آزادی، دمکراسی و حقوق بشر را در بزنگاه های سیاسی به

هراس از آزادی، هراس از دمکراسی و نیز هراس از حقوق بشر تبدیل کرده و از رسیدن این میوه های میمون جلوگیری می کند. استفاده ی وافری که اینان از این ابزار چندکاره می برند، آن چنان برایشان شیرین و مقرون به صرفه است، که با تمهیدات مختلف از هرگونه تلاش کارشناسانه و علمی برای باز شدن این کلاف سر در گم ممانعت به عمل می آورند.

برخی از زن ستیزان گروه دوم - که به علت فشار گریزناپذیر گفتمان غالب زمانه، یعنی دمکراسی و حقوق بشر- به ناچار در جبهه ی دمکراسی خواهی و حقوق بشرستایی قرار گرفته اند، ممکن است استدلال کنند، که طرح چنین گفت و گوهایی نقض غرض است و به سپاه سیاه استبداد فرصت می دهد فضا را تیره و از آب گل آلود ماهی بگیرد.

در پاسخ باید گفت :

اول: چگونه می توان تصور کرد، جامعه ای که برای شهربندان خود حتی در شخصی ترین انتخاب های خود آزادی نمی دهد، بخواهد و بتواند آنان را برای حضور و مشارکت در عرصه های سرنوشت ساز سیاسی و فرهنگی آزاد بگذارد؟ چگونه می توان تصور کرد، جامعه ای که به شهربندان خود حتا حق تسلط بر بدن خویش را نمی دهد، آنان را حاکمان جامعه بخواهد؟ چگونه ممکن است جامعه ای به شهربندان خود حق جستجو و انتخاب زندگی سعادت‌مندانه را - آن چنان که خود می فهمد، می خواهد و می تواند - ندهد، اما آنان را حاکم بر سرنوشت خویش و شهروند تلقی کند؟

وقتی دفاع از حق حضور زنان در ورزشگاه ها برای دیدن مسابقات ورزشی تا این اندازه پرهزینه و دست نیافتنی است، نباید حضور زنان را در پای صندوق های رای، جدی گرفت و اصلن، نباید صندوق های رای را جدی گرفت.

نمایش انتخابات و رقابت در کشورهایی مثل ایران در واقع ادامه ی مستقیم اعمال اراده ی زندان بان اعظم است و چنانچه وی این نمایش مسخره را نپسندد می تواند آن را نیز تعطیل کند.

دوم: عدم شفاف سازی و فقدان مدیریت مسوولانه و پاسخ گو در پهنه ی سکس، علاوه بر آن که برخی از دهشتناک ترین رفتارهای مغایر با استانداردهای حقوق بشری را ماندگار می کند؛ همیشه این امکان را به سپاه سیاه استبداد می دهد که با پمپاژ مشکلات این پهنه به پهنه های دیگر، مردم را متقاعد کند که عطای دمکراسی را به لقای آن ببخشند.

به عبارت دیگر، ادعای مصلحت در نزدیک نشدن به پهنه ی سکس، در شرایط کنونی هم از هراس از آزادی آب می خورد و هم به هراس از آزادی می انجامد.

سوم: مهمتر از آنچه در بالا آمد، نباید فراموش کرد خیل خواستار تغییر در ایران، بیش از هر چیز خواستار تغییر در مناسبات اجتماعی است. مناسباتی آلوده و غیر انسانی که به صاحبان قدرت امکان و فرصت می دهد در خصوصی ترین مسایل شهربندان دخالت کنند. تظاهرات گوناگون این نارضایتی ها در بسیاری از رفتارهای اعتراضی پنهان و آشکار هویدا است و بسیاری از خواست

های سیاسی به واقع ترجمان همان خواست های اجتماعی و آزادی های اولیه است که در بن بست های سیاسی موجود به خواست های سیاسی دگر دینی یافته است.

حق حاکمیت بر کالبد خویش

به باور من، هر گونه تلاش برای استقرار دموکراسی و نهادینه شدن حقوق بشر در ایران، منوط به حل و فصل مسایل زنان است. اما، تبعیض زدایی از قوانین اساسی، مدنی و جزایی ما در گرو عبور از مسایل انبوه سکس و سکسوالیته است. "حق حاکمیت آدمی بر تن خویش"، هسته ی سخت همه ی نزاع هایی است که در پهنه ی حاکمیت بر سرنوشت خویش جریان دارد. به عبارت روشن تر، آزادی های اجتماعی به ویژه آزادی جنسی، مقدمه ی ناگزیر آزادی سیاسی است؛ البته و صد البته، آزادی جنسی نیز همانند آزادی اقتصادی هم ضروری است و هم نیازمند نوعی نظارت دموکراتیک.

همه چیز به واکاوی کلیدی ترین پرسش مربوط به دموکراسی بر می گردد: دموکراسی از کجا شروع می شود؟ و چرا؟

چه نسبتی است بین "حق حاکمیت بر کالبد خویش" و دموکراسی؟

اگر هر کسی، موجه ترین فردی است که می تواند برای سعادت و سرنوشت خویش تصمیم بگیرد، پس هم اوست که می تواند حاکم بر کالبد و سرنوشت خویش باشد. "حاکمیت بر تن خود" مقدمه ی ضروری "حاکمیت بر سرنوشت خویش" است.

دموکراسی فرد را اصلی ترین منبع داوری در مورد اصلی ترین مساله ی زندگی - یعنی "چگونگی توزیع قدرت" یا "چگونگی تحدید آزادی" - می داند. اگر "دموکراسی یعنی من هستم"، اگر دموکراسی یعنی من باید بر سرنوشت خویش حاکم باشم و اگر دموکراسی یعنی حقوق بشر، حق من است؛ صد البته دموکراسی یعنی من مناسب ترین فرد برای تصمیم گیری در مورد خصوصی ترین مسایل خویش هستم!

چگونه ممکن است به کسی که شایستگی تصمیم گیری در مورد پوشش خویش را نداده اند، حق تصمیم گیری در سرنوشت سازترین مسایل سیاسی، فرهنگی و اجتماعی را داد؟ چگونه ممکن است، کسی که شایستگی داوری در مورد روابط شخصی خویش را ندارد، بخواهد و بتواند در مساله ی مهم توزیع قدرت و آزادی، مشارکت داشته باشد؟ چگونه ممکن است از کسی که حاکم بر بدن خویش نیست، بخواهیم حاکم بر سرنوشت خویش و جامعه ی خود باشد؟ در علامیه ی جهانی حقوق بشر هر چند به "حق حاکمیت بر کالبد خویش" تصریح نشده است، اما تصریح بر حقوقی هم چون آزادی بیان، آزادی عقیده، آزادی انتخاب نظام سیاسی و ... ترجمان آشکار چنین حقی است.

راز مخالفت سنتی برخی از اسلام گراهای سنتی و بنیادگرا با حقوق بشر از همین نکته برمی

خیزد. زن و تصویری که از او عرضه می شود، هسته ی سخت تقابل اسلام گرایی با جهان جدید است. برای آمیزش مسلمانان با جهان جدید و لوازم و دستاوردهای آن کافی است بتوانیم آن ها را به نقد اسطوره ها و داوری هایی که از زن و سکس ساخته اند رهنمون شویم. بدون عبور از این سکسیسم مزمن، مسری و بدخیم مسلمانان هرگز نمی توانند از جهان ماقبل مدرن خارج شوند.

اسلام گرایی و "خود ستیزی"

اسلام گرایی با هر چه بتوانند آشتی کنند، با "حق حاکمیت آدمی بر تن خویش" نمی توانند آشتی کنند. اگر در ادبیات اسلامی با گزاره ها و آموزه هایی روبرو هستیم که مخالف این برداشت است، نباید در این نتیجه گیری تردید کرد؛ چه، به دلایلی که خواهم آورد، این نکته خود از عمق "خود ستیزی" و "خرد ستیزی" اسلام گراها آب می خورد!

اسلام گراها به هر فرقه و گروهی که متعلق باشند، در نهانی ترین تمایلات خود "خود ستیزند" و به ناچار به دریافت های خود بی اعتماد. این بی اعتمادی و خودناباوری است که به صورت نفی خود یا خرد ستیزی در تاریخ اسلام به چشم می خورد.

عجیب نیست اگر فکر شیعی که می بایست اعتزالی و اصولی باشد در عمل، در چمبره ی شیوخ اشعری مسلک و اخباری کیش گرفتار آمده باشد. این وارونگی جلوه ی غالب تاریخ اسلام شیعی است که از خودستیزی و خودآزاری متورم شده است و همه ی آموزه های موافق با حق حاکمیت بر تن و سرنوشت خویش را درز می گیرد. سازمایه هایی از گفتمان اسلامی که ممکن است به چنین حقوقی اشاره داشته باشند در دستان اسلام گراهای خود ستیز و خرد ستیزی که برای ورز وازه ها، عبارت ها و آموزه ها و تبدیل آن ها به ضد خود ورزیده شده اند، به راحتی و به آسودگی فراموش می شود.

اسلام گراها تا بیرون از قدرت اند از آزادی، برابری و عدالت ستایش می کنند، اما وقتی بر توسن مراد قدرت سوار می شوند، اسلام های آزادی کش و برابری ستیزی را که با روحیه ی خود ستیز آنان همراهی بیشتری دارد، غالب می کنند. محرومیت از تاریخ و بی تاریخی (۱۷)، فقدان تاریخ اندیشه، توسعه نایافتگی زبان (۱۸)، چیره گی تمایلات خودستیزانه، مرگ پرستانه، نیست انگارانه، فقر فلسفه و اندیشه از دلایل اصلی توفیق آنان است.

حق حاکمیت بر بدن و سرنوشت خویش، چهارچوب اصلی و پیش نیاز جدی قراردادگرایی است و قرارداد گرایی، اصلی ترین بستر بسط و گسترش دمکراسی. آزادی و برابری، بیش و پیش از هر اصل و برهانی جان مایه ی حق حاکمیت آدمی بر کالبد و سرنوشت خویش است. آن چه جوامع مختلف انسانی و نیز دوره های تاریخی مختلف را از یکدیگر جدا می کند، در واقع چگونگی کم و کیف درک آدمیان از این حق و نیز سازو کارهای اعمال آن است (۱۹).

مخالفت با حاکمیت آدمی بر تن خود، گرچه به مخالفت با "آزادی جنسی" و بسیاری از آزادی های

فردی و اجتماعی دیگر می انجامد؛ اما در تاریخ اسلام گرایی، این مخالفت با "آزادی جنسی" است که به اصل تراز هر باور و داوری دیگری تبدیل شده است. این دگرپرسی آن چنان ریشه دار و عمیق است که اسلام گرایی را در پیوند با اسطوره ی بکارت (پرده ی هایمن) به "هایمنیسم" تبدیل کرده است. به عبارت دیگر اسلام گراها با انتقال اسطوره ی بکارت به کانون باورها و داوری های اخلاقی و دینی خود، به جای هیومنسیسم (انسان گرایی) منادی نوعی هایمنیسم (پارسایی جنسی) اند.

در این انسان شناسی و روانشناسی کمال، انسان تراز، انسانی است که داوری ها و رفتارهای اخلاقی و سکسی اش مطابق با برونده فقه باشد. به این دلیل ساده که داوری های فقهی داوری الهی اند و داوری الهی - به هر حال - مقدم بر داوری های انسانی است.

انسان تراز اسلامی در کلیدی ترین باورها و داوری های خود، نمی تواند و نباید بر فراز پاهای خویش بایستد. "اخلاق" برای چنین انسانی هر چه که باشد، نمی تواند دستاوردی انسانی و تاریخی باشد؛ چه، انسان در این گفتمان وقتی شروع می شود که در پای دیگری (خدا) قربانی و هیچ شود. تاریخ این "نانسان" تاریخی "قدسی" است که هم از ملکوت الهی شروع می شود و هم به ملکوت او می انجامد. "گناه نخستین" در چنین تاریخی، ترجمان تمایل شیطانی آدمی برای ایستادن بر فراز پاهای خود و دور شدن از آغوش گرم مادر و سایه سار بلند پدری است. گناه نخستین، گناه آدمی است که می خواهد بند نافش را از آسمان پاره کند و "خودش" باشد. عجیب نیست اگر گناه نخستین در گفتمان ادیان سامی این چنین سفت و سخت با سکس و زن پیوند خورده است.

آسیب شناسی "حق حاکمیت بر بدن"

هسته ی سخت فرآیند عبور از "حق حاکمیت بر قلمرو تن" در عدم تفکیک دغدغه های حق و حقوق (حق داشتن) از دغدغه های درست و غلط (حق بودن) است که در بستری از خطاهای دین شناختی به قربانی شدن آدمی و رویاهایش در پای "دیگری" می انجامد. این "دیگری"، اگرچه در بسیاری از باورهای دینی، دانای مطلق و قادر متعال تعریف می شود، اما در تحلیل های دقیق آشکار می گردد که دیگری مومنان همیشه پیشینیان و درگذشتگان اند. از این منظر، در عبور از حق حاکمیت بر بدن، چند خطای جدی روی هم تئبار می شود:

اول: عدم تفکیک باید ها (حقوق، حق داشتن) از است ها (دانایی، حق بودن). در چنین چشم اندازی، "باید" ها همیشه ی ادامه ی "است" ها هستند؛ و چون دستاوردهای انسانی در پهنه ی "است" ها، همیشه نسبی و آلوده به خطا است (محدویت های تاریخی) و نیز باب برخی از پهنه ها در اساس، به روی آدمی بسته است (محدویت های مطلق)، آدمی تنها با تکیه بر لطف او (دیگری) است که می تواند راه خود را از بی راهه تشخیص دهد.

در این گفتمان "باید" های اصیل همیشه باید های الهی اند.

دوم: مطلق انگاری در مطالعه ی متون دینی و تاریخ دین (پزیتویسم وراونه)(۲۰).

سوم: نادیده گرفتن فاصله ی مفسر و شارع (عدم تفکیک شارع از متن و نیز عدم تفکیک متن از خوانش های آن).

چهارم: جابجایی مفسر با متن و سپس با شارع و در نتیجه جا به جایی دریافت های مفسر با اراده ی الهی. به عبارت دیگر، در گزاره ی های مذهبی ما همواره با گزاره های انسانی روبرو هستیم که به خطا گزاره های الهی تلقی می شود. تقابل نقل (خدا) و عقل (انسان) همیشه و به واقع، تقابل یک عقل (انسان) در برابر یک عقل دیگر (انسان) است.(۲۱)

پنجم: با این تمهیدات آلوده و خطانگیز است که در باورهای بنیانی دینی از "حق خطا کردن" و "حق داوری نخستین" عبور می شود و آدمی برای قربانی شدن در برابر الهی آماده می گردد.

در این گفتمان، آدمی بر قلمرو تن خود مسلط نیست؛ زیرا، آدمی در درک مصالح خود در مقایسه با دانای مطلق و قادر متعال - که به همه ی "است"ها و "باید" های اصیل احاطه دارد - محلی از اعراب ندارد. چنین دریافت پرمساله و ناتمامی، حتا در اندیشه های فقیه عالیقدری چون آیت الله منتظری - که تلاش ستایش انگیزی به خرج داد تا مسیر پیوند فقیه شیعی و حقوق بشر را هموار کند - نیز دیده می شود.(۲۲)

باید توجه داشت که هر گفت و گویی در پهنه ی "است"ها و "باید"ها همیشه گفت و گویی بی پایان است. مساله اصلی در هر گفت و گویی، پایان آن گفت و گو و چگونگی گذشتن از آن دریای طوفانی و آنتروپیک است. از این منظر، اهمیت و تفاوت گفتمان های مختلف را باید در تمهیداتی به جستجو نشست که به پایان گفت و گو و متدولوژی در آمدن به آن اشاره دارند. باید توجه داشت که حتا "موضوع" یک گفت و گو و "قوانین" حاکم بر پهنه ی یک گفت و گو نیز خودپایان هایی هستند که خود از یک گفت و گوی بی پایان دیگر برآمده اند.

داوری در مورد پایان یک گفت و گو همیشه به "داوری نخستین" و "خواست صلح" باز می گردد.

داوری نخستین

ایستادن در هر برشی از تاریخ، ما را به ناگزیر به برش هایی دیگری از تاریخ پیوند می دهد و هر داوری ای، ما را به داوری هایی دیگر می کشاند؛ پس، در داوری بر این مجموعه های بی پایان "داوری های بی پایان" چه باید کرد؟

باید به "داوری نخستین" بازگشت و از خود پرسید: داوری نخستین چیست؟

داوری نخستین، داوری بر "حق داوری" است.

به عبارت دیگر، در داوری های نخستین، سوال هایی از این جنس پرسیده می شود: آیا همگان از

حق داوری برابری برخوردارند؟ یا داوری منوط به کسب صلاحیت ها و لوازم ویژه ای است؟ اگر داوری منوط به کسب صلاحیت های ویژه ای باشد، چه کسی یا کسانی حق دارند بر این صلاحیت ها رسیدگی و داوری کنند؟ و چرا؟

این دست پاسخ ها ما را به تسلسل می کشاند و تدارک مناسبی در برابر پرسش اساسی بالا فراهم نمی آورد؛ مهمتر آن که، پاسخ هایی از این جنس نه تنها به تنازع و تخاصم دامن می زند که راهی به رهایی از جنگ و خشونت هم نمی گشاید.

به این ترتیب، یا باید "حق داوری کردن" را برای تمامی آدمیان به رسمیت شناخت و صلح و آشتی را به عنوان راهبرد اصلی هر گفت و گوی محترم داشت، یا باید آدمیان را دست کم به دو دسته ی توانا برای داوری و ناتوان از داوری تقسیم کرد! و ناپایداری همیشگی را به جمع و جامعه تحمیل کرد.

چنین تقسیمی، در گام نخست، با تقسیم آدمیان و باورهای آنان به "بد(غیرخودی) و خوب(خودی)" کلید می خورد.

با این تقسیم بندی است که در گفتمان های دینی، حق "داوری نخستین" از انسان سلب و در گام نخست به "خوب" و "خیر مطلق" (خدا) و در گام های پسین به خوبان (دینداران) تعلق می گیرد. "گناه نخستین" در انکار چنین باور و پایانی نطفه می بندد. "گناه نخستین" خواست حق "داوری نخستین" است. گناه نخستین انکار نابرابری است.

انواع پایان ها در یک گفتمان

در داوری بر یک گفتمان دست کم دو خطر عمده وجود دارد. برخی پابرهنه به تالار تاریخ می روند و در یک گفتمان ریشه دار سرک می کشند؛ و برخی بی توجه به تاریخمند بودن هر گفتمانی، رویاهای فراتاریخی می پزند. گروه نخست گرفتار داوری های عجولانه و کمدیک اند و گروه دیگر، با نادیده گرفتن تاریخ و دلایل تاریخی، دچار تراژدی دگماتیسم اند. هر گفت و گویی در پهنه ی "است" ها و "باید" ها، همیشه گفت و گویی بی پایان است. بر خلاف بسیاری از داوری های ماقبل علمی، حتا در پهنه ی دانش های آنالیتیک و تحلیلی (ریاضیات و منطق) نیز همیشه "است ها" مبتنی بر "باید ها" هستند؛ یعنی داوری های ما همیشه به توافق های پیشین ما باز می گردد. به عبارت دیگر جهان را ما آن گونه می بینیم که عینک هایمان اجازه می دهند.

مساله اصلی در هر گفت و گویی، پایان آن گفت و گو و چگونگی گذشتن از این دریای طوفانی است. از این منظر، اهمیت و تفاوت گفتمان های مختلف را باید در تمهیداتی به جستجو نشست که به پایان گفت و گوها اشاره دارند.

الف) پایان های دمکراتیک: در پایان های دمکراتیک "حق داوری نخستین" برای آدمی تضمین می شود. انسان ها، نیازها و داوری هایشان مرکز و هسته ی سخت هر گفت و گویی است و به هیچ بها و بهانه ای - حتا احتمال بالای خطا - نمی توان و نباید از خیر داوری های آن ها گذشت. انسان - به ما هو انسان - محترم است و در نتیجه باورها و داوری های او نیز. هر پایان دمکراتیکی از توافق بر سر آزادی و برابری (برابری در آزادی) آغاز می شود. حق حاکمیت بر بدن و سرنوشت خویش، پیش نیاز ضروری هر گفتمانی است که به پایان های دمکراتیک متعهد و ملتزم است.

ب) پایان های غیردمکراتیک: در این دست گفتمان ها به دلایل مختلف - از جمله این که آدمی به واسطه ی محدودیت های نسبی و مطلق که دارد نمی تواند صالح به تشخیص مصالح خود باشد - حق "داوری نخستین" از آدمی گرفته می شود و به عهده ی دیگری (خدا) و لطفش گذاشته می شود.

انگاره ی برادر بزرگ تر ادامه ی منطقی چنین باوری است و انگاره هایی چون دیکتاتوری صلحا، ولایت فقیه، نخبه سالاری، مردسالاری و پدرسالاری صورت های مختلف این اندیشه اند.

مثالی در نقض حاکمیت بر کالبد خویش

در زمانه ی افول مذاهب و ادیان بزرگ، ظریف ترین و در همان حال پیچیده ترین اشکال توجیه نقض حاکمیت فرد بر تن خویش را برخی از کیش های معنوی و منادی ایمان - که در واقع چهره های لاغر شده ی مذاهب اند - به عهده گرفته اند.

نمونه ی برجسته ی این پاداندیشه، در گفتمان ایران معاصر، "خشونت عشق" است که جناب ملکیان آن را بازیابی و احیا کرده است (۲۳). وی در استدلال بر این تجویز، با استناد بر مبانی روانشناسی (بدون مرجع)، خشونت را به دو نوع تقسیم می کند: خشونت عشق و خشونت نفرت. گام هایی که طی آن ملکیان از "حاکمیت آدمی بر قلمرو تن" و "داوری نخستین" می گذرد، عبارتند از:

اول: غایت زندگی آدمی، آرامش و شادی است و جامعه ای مطلوب تر است که تولید و توزیع شادی در آن، آسان تر و در دسترس تر باشد.

دوم: برای رسیدن به یک جامعه ی مطلوب، باید آهسته آهسته، نوعی عشق ناخودگرایانه و فعالانه را نسبت به هم نوعانمان در درون خود بپرورانیم.

سوم: عشق ناخودگرایانه و فعالانه نسبت به هم نوعان، محتاج فداکاری و صرف نظر کردن از امیالی هم چون خواهش ثروت، قدرت، مقام، شهرت، محبوبیت و حتی علم است.

چهارم: بدین ترتیب وقتی عاشق انسان های دیگریم، زندگی برای ما خشن می شود (هم به خاطر

فداکاری هایی که می کنیم و هم به خاطر آن که در برخی از پهنه ها کاری از ما ساخته نیست). این نوع از خشونت، خشونت معطوف به عاشق است. پنجم: اگر انسانی، انسان آرمانی باشد (همه ی اطلاعات لازم برای تصمیم گیری را داشته باشد)، آنگاه، خوش آینده های او مصلحت نامیده می شود. چنین انسانی می تواند، در شرایطی (عاشق یقین آفاقی و نه انفسی داشته باشد، یعنی اطلاعات او برآمده از تحقیقات متولوژیک باشد و در شرایطی خشونت بورزد که رغبت یا عدم رغبت فرد در انجام کار تاثیری در نتیجه آن نداشته باشد) دیگران را به انجام کارهایی که خویش صلاح می داند وادارد. این نوع از خشونت، خشونت معطوف به معشوق است.

چه راه طولانی، پرسنگلاخ و عجیبی پیموده می شود تا حاکمیت فرد بر قلمرو تن خویش نقض شود! و حق داورى نخستین قربانی شود. این همه صغرا کبرا، برای آن است که جناب ملکیان - که از دستگاه متافیزیک دین، تعبدی بودن، قدسی بودن و غیرعقلانی بودن آن ها شکایت ها دارد و تلاش می کند در پروژه ی "عقلانیت و معنویت" از آن ها و تاریخشان بگذرد، تقدس زدایی کند و به عقلانیت برسد و سکولاریزم، اومانیزم و برابری طلبی را پرورش دهد (۲۴) - همان کاری را بکند که ادیان آشکارا می کنند!

خشونت عشق ملکیان، تکرار همان تمثیل آشنای مولانا است که در آن فردی به "یقین آفاقی" می بیند ماری به دهان خفته ای فرو می خزد؛ ناظر ناچار با تشخیص مصلحت او، شروع به کوبیدن و نکوهیدن مرد می کند و از وی می خواهد که از علف ها بخورد. حکمت خشونت این عاشق، البته برای معشوق، تنها در پایان داستان با بیرون جهیدن مار از دهان قربانی هویدا می گردد.

بافته ی حضرت مولانا - این پایان غیر دمکراتیک و خوش! - با تغییر مثالش پنبه می شود، اما جوهر خشونتی که ملکیان با بازی های زبانی در کام کسانی که از دیو و دد اسلام سیاسی ملول اند و در جستجوی دینی رحمانی اند، می ریزد به این زودی ها زوده نمی شود.

پیوندی که جناب ملکیان بین خشونت و عشق می زند، آن چنان سحرانگیز و تردستانه است که می تواند لایه هایی از رمانندگان از آلاینده ی بدخیم خشونت را به اول راه آورد و همه چیز را از نو تکرار کند.

ادیان و مذاهب خشونت دینی را لازم و مقدس می دانند، زیرا فرمان آن از سوی دانای کل و قادر متعال صادر شده است؛ در حالی که "خشونت عشق" ملکیان باید تحمل شود، زیرا، فرمان آن به وسیله ی انسانی صادر شده است!

چه دعوت آشکاری به کیش گرایی و جادو گری مدرن در این واژه ها لانه کرده است! با همه ی احترامی که برای جناب ملکیان قایلیم نمی توانم، تعجب عمیق خود را از ادای این گزاره های عجیب و غریب نشان ندهم.

اول: آموزه های مورد استناد به شدت پارادوکسیکال و باطل نمای اند.

اگر غایت زندگی رسیدن به شادی، آرامش و امید بیشتر باشد، عشق - ناخودگرایانه و فعالانه - آن گونه که ملکیان توصیف می کند، نمی تواند آدمیان را به شادی، آرامش و امید رهنمون گردد؛ و می گذریم از این که در واقع، عشق هیچ گاه ناخودگرا نمی تواند باشد (۲۵).

تفکیک خشونت معطوف به عاشق با مازوخیسم در فرهنگ ایرانی به قیمت غیبت طولانی دانش انتقادی روانکاوی ممکن شده است.

دوم: توجیه خشونت معطوف به معشوق و تفکیک آن از سادیسم ناباورانه تر و عجیب تر است؛ زیرا، مبنای آن، دو پیش فرض دست نایافتنی و دو شرط ناشدنی است. گام نخست در توجیه خشونت معطوف به معشوق، تحقق انسان آرمانی و دانش یقینی است، که هیچ یک در پرتو شناخت شناسی جدید قابل دفاع نیست؛ نه انسان آرمانی وجود دارد، و نه دانش می تواند یقینی باشد!

رویای دست یافتن به "یقین آفاقی" در برخی از انتخاب های زندگی، اگرچه در هیبت دستاوردهای جدید علمی و انفجار اطلاعات، و سوسه انگیز می نماید، اما در واقع، تحلیل های دقیق شناخت شناسانه، روش شناسانه و متکی بر تاریخ اندیشه، به روشنی نشان می دهد که از این دریای خروشان، آنتروپیک و پر جزر و مد، هر چه بتوان صید کرد، مروارید یقین نمی تواند باشد. علم با همه ی دبدبه و کب کبه ای که دارد، محصول حدس ها و ابطال های ماست. هر آموزه، گزاره و دستاوردی در بهترین حالت، انگاره ای بیش نیست. تاریخ دانش تاریخ تنازع انگاره ها است.

همه ی جهد بشر، در این دریای خروشان، نه به چنگ آوردن یقین و صید صدف ایمان که رها کردن کف یقین ها و ایمان هاست. دانش حتی در پهنه ی آفاقی، آن چنان سیال و گریزپاست، که هر امیدی را برای یافتن یک مبدا محور مختصات ابدی و ازلی به یاس می کشد. این که بنای دانش خود را کجا قرار دهیم؟ یک انتخاب است، که در پهنه های مختلف، گفتمان های متفاوت و پارادایم های گوناگون، متفاوت خواهد بود. در این معنا، باید به دانستن، هم چون گفت و گویی بی پایان اندیشید.

هر پایانی در این گفتمان، به ناگزیر باید پایانی دمکراتیک باشد و به داوری نخستین بازگردد. در زمانه ی انفجار اطلاعات، در جهان عارضی، در جامعه ی مجازی و در سیطره ی عدم قطعیت، انسان آرمانی ملکیان چه محلی از اعراب می تواند داشته باشد؟

اما خشونت معطوف به معشوق دو شرط ناشدنی نیز دارد؛ زیرا، مرجع داوری همیشه خود عاشق است. یعنی عاشق است که باید - در مورد یقین آفاقی و نیز شرایط تاثیر خشونت - داوری کند! با این شرایط، نباید از خود بپرسیم، خب، چه چیز تغییر کرده است؟

بخش عظیمی از خشونت که در طول تاریخ بر آدمیان رفته است، به وسیله ی کسانی انجام شده است، که هم خود را انسان آرمانی می دانسته اند و هم خشونت خویش را برآمده از عشق می دانستند. شاید دلایل اصلی همه گیری خشونت (هم در اعمال و هم در پذیرش آن) را بتوان در

سویه های پنهان همین پاداندیشه جستجو کرد.

انگاره ی بدخیم برادر بزرگ تر از همین نقطه آغاز می شود.

تجویز خشونت برآمده از عشق، تجویز نقض حق حاکمیت آدمیان بر تن و سرنوشت خویش، حتی اگر نه به دو شرط، که به هزار شرط مقید گردد، نمی تواند به تولید و توزیع بیشتر آرامش، شادی و امید بینجامد.

اگر طالب دولت مدرنیم، اگر طالب توسعه ایم، اگر دموکراسی و حقوق بشر می خواهیم، باید بی هیچ اما و آگری از اساسی ترین و اصلی ترین حق خود، یعنی، حق حاکمیت بر کالبد خویش صیانت کنیم و نگذاریم هیچ کس و به هیچ قیمتی این حق را از ما بستانند.

همه ی آنچه در آسیب شناسی عبور از "حق حاکمیت بر قلمرو تن" دیده می شود در این مینی مالایسم دینی نیز به چشم می خورد و از این منظر، معنویت ملکیان، بدون تاکید بر حق خطا کردن، "راهی به رهایی" نمی گشاید و جز دامن زدن به نادانی های ما کاری از پیش نمی برد.

آسیب شناسی سکس سیاه

آسیب شناسی و سروسامان بخشیدن به مساله ی سکس، چنانچه بخواهد از چمیره ی عوام زدگی و باتلاق عادت و سنت دور شود و بر مدار خرد و فرزانگی درآید، تا حد بسیاری مربوط و مرهون شناسایی و به رسمیت شناختن پهنه های مختلف مطالعه ی پدیده ی سکس خواهد بود. پهنه های مختلفی که نه تنها از پهنه های دیگر دانش و جامعه متمایزند، که هر یک به تنهایی مهم، مستقل و موثرند.

برخی از این پهنه ها به اختصار عبارتند از:

سکس و زیست شناسی

سکس و روانشناسی

سکس و روانکاوی

سکس و جامعه شناسی

سکس (سکسولوژی)

سکس و اخلاق

سکس و دین

سکس و تاریخ

سکس و پرونو

نشانه شناسی سکس

سکس و تجارت

سکس و آموزش

اقتصاد سکس

سکس و خانواده

سکس و حقوق

آسیب شناسی سکس (سکس سیاه)

سکس و سیاست

و ...

گسترده‌گی پهنه‌های مختلف پدیده‌ی سکس و نیز مباحث پیرامونی آن‌ها، هر گونه تلاش علمی فلسفی صادقانه برای نظریه‌پردازی و تنویر این پدیده را تا حد بسیاری با مشکل روبرو می‌کند. نباید فراموش کرد که این مشکلات، تنها مشکلات شناخت شناسانه یا روش شناسانه نیستند؛ بلکه و به طور عمده این مشکلات به پهنه‌ی مطالعات فرهنگی، دین شناسی، جامعه شناسی و سیاست مربوط اند؛ که هر گونه گفت و گو و مطالعه در مورد سکس را با دشواری روبرو می‌کند. چه بپسندیم و چه نپسندیم، واقعیت آن است که مساله‌ی سکس و ناهنجاری‌های آن در جامعه‌ی ایرانی، به شدت با آزادی و حقوق بشر گره خورده است. آن چه این دو را به هم پیوند داده است، تنها واقعیت‌های غیرقابل انکار خارجی یا تحلیل‌های دقیق کارشناسانه نیست، بلکه ایدیولوژی‌های غیرانسانی هم می‌تواند باشد که هزینه‌ی خود را از سکس و ناهنجاری‌های آن می‌گیرد. ایدیولوژی‌ها و اسطوره‌هایی که هم بستر سکس سیاه را فراهم می‌آورد، و هم با اشاره‌ی رندانه به آن‌ها، برای ادامه‌ی راه، توشه‌گیری می‌کند. بدون تاسیس و تدوین یک گفتمان انسانی، سالم و شکوفا از سکس، عبور از ورطه‌ی سکس سیاه و در افتادن با اسطوره‌های بانی آن ممکن نخواهد بود.

موضع‌گیری اسلام گراها

در پهنه‌ی اندیشه، اصلی‌ترین گزینه‌ی مربوط به سکس به این پرسش بر می‌گردد که: آیا آدمی حق تسلط بر بدن و کالبد و سرنوشت خویش را دارد؟ به عبارت دیگر، آیا آدمی صلاحیت حاکمیت بر سرنوشت خویش را دارد؟

تا آن جا که به ما و جامعه‌ی ما مربوط می‌گردد، به باور من، پاسخ غالب اسلام گراها در مواجهه با این پرسش، اگرچه ممکن است در ابتدا "آری" باشد، اما در انتهای‌ترین ایستگاه، به ناچار "نه" خواهد بود!

به عبارت دیگر، در هسته‌ی سخت باورهای مذهبی، آدمی نمی‌تواند حاکم بر تن و سرنوشت خویش باشد!

این در حالی است که در مقدمه‌ی قانون اساسی جمهوری اسلامی به صراحت می‌خوانیم:
"حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست و هم او، انسان را بر سرنوشت خویش حاکم

ساخته است ...".

اسلام گراها به سرعت به ما خواهند گفت: آدمی بر سرنوشت خویش حاکم است، اما در چهارچوب اسلام؛ از همین روست که در جای جای قانون اساسی جمهوری اسلامی این قید به انحای مختلف تکرار می شود.

مطابق با چنین روی کردی در هر نظامی، انسان ها می توانند بر سرنوشت خویش حاکم باشند؛ زیرا کافی است بتوانیم تصور کنیم که قلمرو این حاکمیت، چهارچوب فکری، فرهنگی یا سیاسی حاکم است و نه بیشتر. در این صورت، باید صورت بندی پرسش نخستین را بدین گونه بازسازی کرد: قلمرو تسلط آدمی بر بدن خویش، یا قلمرو حاکمیت آدمی بر سرنوشت خویش در اسلام تا کجاست؟

پاسخ اسلام گراها در دو سطح نظر و عمل این گونه خلاصه می شود:

الف) در سطح نظر با طیفی روبرو هستیم که در سویی، اسلام گراهای سنتی را در خود جای داده است و در سویی اسلام گراهای مدرن را. سنتی ها به گونه ای تکان دهنده اندازه ی این قلمرو را صفر می دانند. آنان استدلال می کنند که خداوند، از آن رو که دانا و رحیم است، تکلیف آدمی را در همه ی زمینه ها روشن کرده است؛ بنابراین این، جایی برای ترک تازی آدمی باقی نمی ماند. هر مساله ای حکمی دارد و آدمیان می توانند با مراجعه به مراجع تقلید، که کارشان کشف این احکام از منابع فقهی است، حکم آن مساله را دریابند.

در این خوانش، هیچ گونه مساله ی سکسی بی پاسخی در جامعه وجود ندارد. ناهنجاری سکسی، رفتاری است در پهنه ی سکس، که با قواعد فقهی ناخوانا باشد و همه ی این گونه ناهنجاری ها از عدم کاربست قواعد فقهی ریشه می گیرد.

اسلام گراهای مدرن برآنند که نشان دهند هر چه عقلانیت جدید و دانش بشری حکم کند، دین بدان گردن می گذارد و باید بگذارد.

این ادعای سهمگین و تکان دهنده، هرچند در تاریخ اسلام غریب و ناخواناست و بسیاری از اسلام گراها آن را جدی نمی گیرند؛ اما باید اذعان کرد که چنین خوانشی، در گفتمان تکثرگرایی معرفت شناختی و دین تاریخی، از وزن سنگینی برخوردار است و می تواند به برون رفت اسلام گرایی از بسیاری از دام چاله های تاریخی کمک برساند.

این اسلام گراها - حداقل در پهنه ی نظر- باید حاکمیت آدمی بر تن و سرنوشت خویش را بیرون از استانداردهای تاریخی - اسلامی تصور و تایید کنند. برای مثال، به باور این جریان ها، در پهنه ی سکس، مسایل و هنجارهای سکسی مشترک و جهان شمول اند و حل و فصل آن ها منوط به تلاش جامعه ی جهانی و درک سویه های پنهان موضوع می باشد. بومی گرایی صادقانه ای که در آثار برخی از اندیشمندان به چشم می خورد، نباید با بومی گرایی ابزارانگاره ی برخی از جریان های خرد ستیز، زن ستیز و ضد تجدد به یک چوب رانده شود.

ب) در عمل، اسلام گراها اشتراک های بیشتری دارند و اسلام گراهای مدرن نیز به واسطه ی گرایشات پاک دامنانه ی شدیدی که دارند، جرات نزدیک شدن به پهنه ی سکس را به خود نمی دهند و عرصه را برای سنت گراها به کلی خالی گذاشته اند.

پرسش اساسی در این پهنه همچنان، پرسش از حق حاکمیت بر بدن و سرنوشت خویش است.

آیا آدمی حاکم قلمرو تن خویش است؟

آیا آدمی صلاحیت حاکمیت بر سرنوشت خویش را دارد؟

آیا اسلام گراها می پذیرند در جهت آمیزش اجتماعی به سامان و پایدار پهنه ی سیاست را از پهنه ی اخلاق تفکیک و خودبسنند بدانند؟

پاسخ آری به این پرسش، به معنای آن خواهد بود، که جامعه می بایست در مداری دمکراتیک حق تصمیم گیری در روابط انسانی، اخلاقی و سکسی (از جمله آزادی جنسی و آزادی سقط جنین) را برای شهروندان خود به رسمیت بشناسد.

وقتی سوال شفاف پرسیده شود، غالب اسلام گراها، یک صدا خواهد گفت: نه!

اسطوره زدایی از سکس

در بررسی مساله ی سکس، نباید فراموش کرد که سکس یک مساله ی جهانی است، با ابعادی کاملن جهانی. با این تفاوت، که در مناطق توسعه یافته، پهنه ی سکس در گستره ای مستقل، گشوده بر هرگونه مطالعه، تحقیق، گفت و گو و آمار، زیر کنترل، مدیریت و سامان دهی است؛ در حالی که در مناطق کمتر توسعه ی یافته جهان، این مشکل زیر نفوذ و تاثیر سایر پهنه ها از هر گونه مطالعه، تحقیق، آمار و مدیریت مستقل بی بهره است و همه چیز در تب و تاب تابوها قرار دارد و کسی را یارای نزدیک شدن به آن نیست.

محرومیت از تاریخ، فقر مطالعه و فقراندیشه در پهنه ی سکس و دخالت سایر پهنه ها (از جمله پهنه ی قدرت، مذهب، اقتصاد و ...) قانون عرضه و تقاضا را در پهنه ی سکس به شدت مخدوش می کند و به گسترش سکس سیاه می انجامد. برای روشن شدن این مطلب، کافی است بتوانیم منحنی های توزیع نرمال رانه های سکسی را در جوامع مختلف با هم مقایسه کنیم. این مقایسه ها به روشنی نشان می دهد که در جوامع توسعه نیافته، ناهنجاری های سکسی (در اشکال متفاوت) فراوانترند.

از این منظر، رقت بار ترین اشکال سکس سیاه را در جوامعی همچون کوبا، چین، برخی از کشورهای آسیای شرقی، کشورهای حاشیه ی خلیج فارس، ایران، افغانستان و ... باید دید. با این تفاوت که در کشورهای توسعه یافته، ناهنجاری ها آشکار اند، در حالی که در کشورهای توسعه نیافته همه چیز در زیر پوست شهر جریان دارد. این مساله به ویژه، در کشورهای ایدیولوژیک که سرنوشت خود را به نحوی، به سرنوشت انگاره هایی از سکس گره زده باشند، بسیار نگران

کننده است.

گذشتن از این وضعیت رقت بار در ایران، بیش و پیش از هر اقدامی در گرو دست شستن از اسطوره هایی است که بر این پهنه مستولی اند و با پمپاژ اطلاعات مخدوش به جامعه، سرمایه های اجتماعی ما را به مرز ورشکستگی کامل کشانده اند. ایدیولوژی حاکم بر مناسبات سکس در ایران بر آن است که برشی از تاریخ را به جای واقعیت و طبیعت بنشانند و با صرف هزینه های فراوان و کنترل صداهای مخالف تلاش می کنند، مردم را قانع کند که مناسبات تبعیض آمیز، غیرانسانی و تحمیلی حاکم بر این پهنه کاملن بدیهی و طبیعی است. اسطوره های مستولی بر پهنه ی سکس بر دو گونه اند: اسطوره های عمومی و اسطوره های ویژه. اسطوره های عمومی در و بر پهنه ی سکس هم موثرند، درحالی که اسطوره های ویژه، ویژه ی پهنه ی سکس اند.

اسطوره های عمومی سکسی

مهمترین اسطوره ی عام در ایران امروز که بر پهنه ی سکس هم تاثیر غیرقابل اغماضی دارد، اسطوره ای است برآمده از این ایدیولوژی ای که تلاش دارد باورها، رفتارها و هنجارهای موجود را نه به عنوان پدیده هایی تاریخی، قابل نقد و تغییرپذیر، که به عنوان واقعیت هایی طبیعی، تغییرناپذیر و بدیهی جابزند.

برای پرده برداری از این اطلاعات مخدوش، باید به بازی ظریقی که ادیان و ایدیولوژی ها با تاریخ می کنند پی ببریم.

گزاره های دینی و ایدیولوژیک با همه ی دک و پزی که ممکن است داشته باشند، در نهانی ترین و نهایی ترین استدلال های خود گزاره هایی برآمده از تاریخ اند و معنای خویش را از تاریخ می ستانند؛ اما تاریخ، با همه دبدبه و کبکبه ای که دارد (هم چون دیگر پهنه های دانش بشری و حتی بیشتر) دانشی ظنی و زمانمند است. از این رو تاریخ، اگر چه نیای مشترک و بزرگ ادیان و ایدیولوژی هاست، اما برای اخلاف ناخلفی که ادعای جاودانگی و قطعیت بافته اند، نمی تواند پدر ایدآل و رضایت بخشی به حساب آید. در نتیجه فرزندان ناخلف دست به کار می شوند، پدرکشی می کنند و صورت پدر را آن چنان که خود می پسندند و خوش می دارند تصویر و تصور می کنند و تاریخ را بازمی سازند.

تاریخ دانشی به شدت ظنی است. جستجوی قطعیت در پهنه ی دیروزها، چونان جستجوی آب در سراب است. دستاوردهای تاریخی (از جمله نشانه ها، زبان ها، خرافه ها، جادوها، اسطوره ها، ادیان، ارزش ها و دانش ها) هرچه که باشند و از هر کجا آمده باشند، برآمده از زبان اند و در زنجیره ای از نشانه های زبان شناسانه که به غایت نرم و انعطاف پذیر اند، بازنمایی می شوند. از این چشم انداز، گزاره های تاریخی، از جمله گزاره های دینی و ایدیولوژیک به شدت فقیر و تهی

اند. اما پرسش این جاست که چه چیزی این دک و پز را به آن ها داده است؟ بازسازی تاریخ یا بازیافت تاریخ.

ادیان و ایدئولوژی ها در نهایت هنرمندی و غفلت، شرایط موجود یا مطلوب خود را به مرتبه ی واقعیت بدیهی و انکارناپذیر و طبیعی برمی کشانند و تاریخ را از روی آن بازسازی می کنند. این بازی با تاریخ و بازسازی تاریخ – که در خوانش های بنیاد گرا از دین به اوج خود می رسد - آن چنان آرام و نامحسوس پیش می رود، که مخاطبین، کمتر جرات می کنند در بداهت و واقعیت آن شک برند(۲۶)

حجاب نمونه ای از اسطوره های عمومی

به عنوان نمونه، بسیاری از اسلام گراها وقتی از حجاب و ضرورت آن صحبت می کنند، گویی از واقعیتی صحبت می کنند که در برابر آن ها حی و حاضر است و البته دست یافتن به پیامدهای آن نیز احتیاج به هیچ پژوهش و مطالعه ای ندارد. گاهی آن چنان از حجاب صحبت می شود که گویی گویندگان زنان را در محضر حضرت محمد(ص) به صورت حی و حاضر می بینند و پوشش آن ها را ملاحظه می کنند. آن چنان از ضرورت دینی حجاب و اشکال آن صحبت می کنند که گویی حضرت محمد در گوش آن ها نجوا کرده است، حجاب یعنی این.

گاهی فراموش می کنیم که پدیده ی حجاب، پدیده ای تاریخی است و اگر بخواهد خود را به تاریخ صدر اسلام پیوند بزند، با چه مشکلات عظیم شناخت شناسانه و روش شناسانه ای باید دست و پنجه نرم کند. تصویری که اسلام گراها از پدیده ی حجاب ارایه می دهند، آن چنان شفاف و دقیق است که گاهی ما فراموش می کنیم این تصویر از دل تاریخی برآمده است که نزدیک ترین روایت کتبی از آن، حدود چند قرن با آن فاصله دارد. گاهی ما فراموش می کنیم که چنین تصویری حتا اگر خود را به قرآن نسبت دهد، از متنی برآمده است، که حداقل در مقام دلالت ظنی است(۲۷).

دستآورد مطالعات تاریخی و حتی فقهی مربوط به پدیده ی حجاب، چنانچه با معیارهای شناخته شده ی مطالعه ی یک متن همراه گردد، آن چنان اندک، رقیق و متکثر است که به هیچ روی نمی تواند با الگوهایی که اسلام گراهای بنیادگرا ارایه می دهند، هماهنگی و همسویی داشته باشد. بنیاد گراها بدون توجه به این دستاوردهای اندک، با جابه جایی که در شرایط موجود و واقعیت انجام می دهند، می توانند تصویری از حجاب ارایه دهند، که انعطاف ناپذیر و حیثیتی است و جای هیچگونه اما و اگری را برای هیچکس نمی گذارد.

اسطوره سازی از هنجارهای سکسی در این معنا، نوعی سرقت رندانه از زبان دین است که به باور من در نهایت بیش از همه به زیان دین می انجامد؛ از این منظر، مومنان باید در صف نخست مبارزه با چنین اقداماتی باشند و از دین، هم چون گفت و گویی بی پایان دفاع کنند. اسلام گراهای بنیاد گرا (اصول گرا)، خود را طالب بازگشت به گذشته ی تاریخی اسلام، یا به

تعبیر دقیق تر، طالبان بازگشت به سنت سلف پیامبر قلمداد می کنند. این اتوبیوگرافی البته آلوده به اسطوره ای است که شرح آن آمد. بنیاد گرایان در پهنه ی شناخت شناسی به طور ساده لوحانه ای مطلق انگارند. محرومیت از تاریخ، فقر تاریخی و فقر اندیشه این امکان را به آن ها می دهد، که بتوانند از تاریخ اندیشه بگذرند و محدودیت های دریافت های آدمی و داوری اش را بر آن ها (فارغ از منابع معرفتی که در گردآوری دانش بر می گزینند) نادیده بگیرند. اینان در برکه ی کوچک اطلاعات مخدوشی که فراهم آورده اند، با ملات ایدئولوژی، تاریخی را گرتنه برداری و بازیافت می کنند، که بعد، از کشف آن ذوق زده می شوند و بر هر چه دیگری است می شورند. بنیادگرا اگر چه ادعا می کند می خواهد امروز را به سبک دیروز درآورد، اما در واقع، وی دیروز را به شکل امروز می آراند. در این چشم انداز، بنیادگرایی بازگشت به آغاز تاریخ، یا تاریخ آغاز ادیان نیست، بلکه بنیادگرایی بازگشت به جهان اسطوره یا بازگشت اسطوره است. همین تاریخ اسطوره ای است که ملات و مناط بنیادگرایی دینی را فراهم می آورد. تنها اسطوره است که می تواند با این لجابت و دژخیمی در زیر بیرق شکل های کهنه به جنگ جهان مدرن، زندگی نو و شکل های جدید حیات برخیزد.

دلالت اسطوره ای "حجاب" در گفتمان اسلام سیاسی

حجاب یکی از اصلی ترین انگاره های سنتی – دینی اسلام گراهاست که هم از انگاره های سکسی آب می خورد و هم به طور مداوم انگاره های سکسی بدخیم آنان را سیراب می کند. بدون رمز گشایی از پدیده ی حجاب، در پهنه های مختلف دانش، هم چون تاریخ، دین شناسی، روانکاوی، نشانه شناسی و ... در افتادن با انگاره های سکسی اسلام گراها سخت و کم نتیجه خواهد بود. حجاب – فارغ از ریشه ها و اندیشه های مربوط به آن – به زبان نشانه شناسانه نوعی نشانه است. حجاب "شکل" ویژ ای از پوشش است و به معنایی خاص (صاحب این پوشش مذهبی است) اشاره دارد. در این سطح، انتخاب نشانه ی حجاب دل بخواهی، عرفی، آزادانه و مومنانه است. اما حجاب، در کشورها و انگاره هایی که در آن ها نهاد دین و دولت در هم تنیده اند، ساختار سیاسی به نوعی از دکان دو دهنه ی دین تغذیه می شود و در شرایطی که یک جریان برای تراشیدن مشروعیت کاذب به نهادهای دینی و ژست های مذهبی وابسته است، دلالت های اسطوره ای تازه ای نیز یافته است.

این نشانه ها در دستگاه اسطوره شناسی رولان بارت (۲۸) در مرتبه ی دوم زنجیره ی نشانه شناسی قرار گرفته است و از نوعی دلالت اسطوره ای خبر می دهد. این دلالت های اسطوره ای را این گونه می توان باز کرد: کشورهایی که در آن ها هنجارهای حجاب قانونی و اجباری است، اسلامی اند. رعایت هنجارهای حجاب، به طرفداری از حکومت مذهبی و جریان های بنیادگرا نیز می تواند دلالت داشته باشد و ...

برای مثال، دلالت اسطوره ای حجاب به جمهوری اسلامی ایران، این امکان را می دهد که هم از حجاب به عنوان امری ضروری، بدیهی و طبیعی دفاع کند (برشی از تاریخ را به مدد ایدیولوژی به جای طبیعت و واقعیت جا بزند) و هم حجاب را به پرچم طرفداری از اسلام و جمهوری اسلامی تبدیل کند.

دلالت اسطوره ای حجاب، هم به مخالفان امکان می دهد که در عبور از حجاب و هنجارهای مربوطه، به عنوان ابزاری در مخالفت مسالمت آمیز با رژیم مسقر سود ببرند؛ و هم به جریان های تمامت خواه امکان می دهد که با بالا بردن هزینه ی بی حجابی - به صورت قانونی (اجباری کردن هنجارهای حجاب) و غیر قانونی (از طریق گروه های فشار) - ظاهر جامعه را به گونه ای بیاریند که بر اسلامی بودن و نیز مشروع بودن حاکم اسلامی دلالت داشته باشد.

دلالت اسطوره ای حجاب، طرفداران آن را و می دارد تا از حجاب به عنوان یک انتخاب، به حجاب به عنوان یک ضرورت برسند. این چنین است که رعایت حجاب و اسطوره سازی از آن (یا هنجارهای دیگر سکسی) در این کشورها و جریان ها به گونه ای آشکار انعطاف ناپذیر، غیرقابل نقد و غیرقابل تغییر است و با تهدید و ترور پیوند خورده است (۲۹).

سکس به لحاظ دیگری نیز در جامعه ی ما با ایدیولوژی پیوند خورده است و دانش نشانه شناسی می تواند با تحلیل های خود آن را آشکار کند. ایدیولوژی حاکم بر پهنه ی سکس تلاش می کند باورها، رفتارها و هنجارهای سکسی را نه به عنوان پدیده هایی تاریخی، قابل نقد و تغییرپذیر، که به عنوان واقعیت هایی طبیعی و تغییرناپذیر جابزند. آن چه مهم است این که، بدون بررسی

موشکافانه ی این مباحث و ایجاد یک گفتمان علمی و فلسفی غنی، قابل اعتنا و موثر امکان عبور از گردنه ی پر پیچ و خم و صعب العبور سکس ممکن نخواهد بود. نباید فراموش کرد، کسانی که به هر دلیل از درآمدن به این آوردگاه پرهیز می کنند، یا از نشستن در کنار این دریاچه برای گفت و شنود، احتراز می ورزند، بیش از دیگران به خانه تکانی ذهنی و فکری محتاج اند.

فارغ از عملکرد دولت ها و جریان های اسلامی، بسیاری از گرایش های ضد سکس و لفاظی های سکس هراسانه، از سنت نخبه گرایی و برج عاج نشینی نیز آب می خورد؛ زیرا، نخبه سالاران و مخاطبین کالاهای فرهنگی آن، آشکارا در مواضع ضد مردم سالارانه ی خود، به تولید و توزیع انبوه آزادی، حق انتخاب، لذت و کالاهای مصرفی انتقاد می کنند.

مقایسه کنید گرایشات این سنت فکری را در برابر تولید و توزیع انبوه موسیقی پاپ، تلویزیون، ویدیو، ماهواره، اتومبیل، کتاب و حتی روزنامه. اینان از این که تکنولوژی و سبک زندگی مدرن توده های مردم را نیز در لذت بردن از پدیده هایی که به باور شان، ویژه ی گروه های برجسته و خاص است، سهمیم کرده است، به شدت هراسناک اند. مخالفت اینان در بسیاری از موارد با پدیده های مدرن، ترجمان مخالفت آنان با حق حاکمیت بر کالبد خویش، برابری و دمکراسی است. چه، دمکراسی تنها پاسخ شناخته شده و مناسب برای این پرسش است که: چگونه می توان آزادی و حق

انتخاب را به نفع عموم مردم به حداکثر رساند، بدون آن که به آزادی و حق انتخاب دیگران خدشه ای وارد شود؟ (۳۰)

اسطوره های ویژه ی سکسی

اسطوره ها اما به گونه ی ویژه نیز بر پهنه ی سکس تاثیرگذارند. برای مثال می توان به اسطوره های بکارت، غیرت، ناموس، خانواده، طلاق و ... اشاره داشت. گاهی ادبیات مذهبی تلاش می کند هر آنچه را که مذهب، حلال یا حرام اعلام کرده است با نتایج مادی و پی آمدهایی پیوند بزند، که در هیچ تحقیق خریدپسند یا مستقلی تایید نشده اند. مومنان از این طریق تلاش می کنند مخاطبین خود را تخدیر کنند و هرگونه امکان شکی را از آنان بستانند. برای مثال می توان به این اسطوره های سکسی توجه کنید: آدم های مذهبی کمتر دچار اختلالات سکسی و روانی اند. آدم های مذهبی زندگی خانوادگی موفق تری دارند. آزادی جنسی به آزارهای جنسی و تباهی نسل بشر می رسد. حجاب محدودیت نیست. حجاب برای زنان امنیت می آورد. طلاق در خانواده های مذهبی کمتر است.

انحراف های جنسی و سکس سیاه کمتر در آدم های مذهبی دیده می شود و ... اگر کسی جرات کند و در یک مطالعه ی آماری دقیق عکس قضیه را نشان دهد، طرفی نمی بندد. زیرا اسطوره ها، ایدئولوژی ها و اطلاعات مخدوش به داد بنیادگراها می رسند و آن ها خیلی ساده و راحت به شما می گویند: آنان مذهبی و مومن نبوده اند!

جمله ی معروف منصوب به سید جمال الدین اسدآبادی که در توصیف اروپا در مقایسه با کشورهای اسلامی آورده است، اوج استفاده ی خلاقانه از این تکنیک را نشان می دهد. وی می گوید: اینجا (اروپا) اسلام هست، اما مسلمان نیست، اما آنجا (کشورهای اسلامی) مسلمان هست، اما اسلام نیست.

اندیشه ی اسطوره زده البته رخصت نمی یابد از خود بپرسد: مگر فراتر از تک تک مسلمانان و تاریخ شان و قیل و قال هایشان، چیزی به نام اسلام هم وجود دارد؟ (۳۱)

بنیادگرایان اسلامی وقتی در دام نقدهای درون دینی یا برون دینی جدی گرفتار می آیند، خیلی راحت به شما خواهند گفت: اصلن اسلام این نیست! زیرا اسلام گرایی با آن که به تاریخ گره خورده است، هیچ اعتنایی به تاریخ ندارد و هیچ احترامی به تاریخ نمی گذارد. ورد اینان اسلام ذاتی است که در برابر اسلام تاریخی قرار می دهند (۳۲).

بنیادگرایان از دل تاریخ اسطوره ای که بازیافته اند، به جنگ سبک های تازه زندگی و شکل های مدرن حیات دست می زنند و به این دلیل ساده، بنیادگرایان هیچ گاه نمی توانند در راز مدت، به

انگاره های وحدت بخش و انسجام آفرین برسند و همیشه در حال جدال و شقه شقه شدند. بنیادگرایی و اعتیاد به تخیل اسطوره با تحمیل شکل های ثابت و راکد به قامت تاریخ و زندگی به فاصله ها دامن می زند.

بنیادگرایی از این منظر، صدای فاصله هاست.

بنیاد گراها تا آن جا که از صندوق های رای هم آوایی و هم صدایی با خود را بشنود، می توانند با دمکراسی و انتخابات کنار بیایند، اما اگر دمکراسی و انتخابات بخواهد خود را با حقوق بشر و حق حاکمیت بر کالبد و سرنوشت خویش همراه و بیمه کند، بنیادگرایان بر نمی تابند و از خیر دمکراسی و انتخابات می گذرند.

اسلام گراها در اجتماعات اسلامی که اسطوره های لازم برای تخیل توده ها و وارونه کردن نظام دانایی فراهم است به جای تاکید بر حق (به معنای حق داشتن) و پذیرش حقوق آدمیان از جمله "حق حاکمیت بر کالبد خویش" ترجیح می دهند بر حق (به معنای حق بودن) تاکید شود؛ در نتیجه، در بستری از توهم و اسطوره تلاش می کنند از درست بودن پوش های دینی دفاع کنند؛ در حالی که در جوامع سکولار که جولانگاهی برای این ترک تازی ها یافت نمی شود، ترجیح بند آن ها در دفاع از پوشش های دینی، پوششی از حقوق فردی و حق، به معنای حق داشتن، است.

در این چشم انداز، توسعه، استقرار دمکراسی و نهادینه شدن حقوق بشر در ایران، بیش و پیش از هر چیز در گرو اسطوره زدایی از فرهنگ فارسی (فارسی - عربی) و تاریخ ایرامی (ایرانی - اسلامی) است؛ فرهنگی که به شدت از اسطوره های سکسی متورم شده است و به امتناع گفت و گو رسیده است. اسطوره زدایی از پهنه ی سکس در ایران امروز ضرورت هر تغییر معنادار به سوی استقرار دمکراسی و نهادینه شدن حقوق بشر است.

پانوشت ها

۱. این نوشته ویراستی است تازه از یک مقاله ی قدیمی که با زبانی جسورانه تر به خوانندگان تقدیم می گردد؛ امیدوارم به هر چه پربار تر شدن گفتمان دمکراسی و جنسیت در ایران بینجامد.

news.gooya.com

news.gooya.com

۲. ر. ک. به: "دفاع از حقوق زنان دفاع از دمکراسی است."، "سندرم استبداد ایرانی و سرطان

اضطراب جنسی"، "درنگوش سکس وحشی" و "دمکراسی، خانواده و انگاره ی دوستی" از همین قلم.

www.akhbar-rooz.com

news.gooya.com

maq.gooya.com

۳. ر. ک. به: "درستایش روشنفکری" از همین قلم.

www.akhbar-rooz.com

۴. ر. ک. به: "جهانی شدن، تفاوت ها و حقوق بشر" از همین قلم.

www.zendagi.com

۵. در این معنا تحدید قلمرو امر مقدس و زوال دین در دو سطح انجام می گیرد. الف) در سطح نهادی، که فرآیند عرفی شدن نمود آن است و در نتیجه جامعه، دین را به عنوان محور اجتماع پس می زند. ب) در سطح فرهنگی، که فرآیند دنیایی شدن نمود آن است و در نتیجه جامعه، به انکار معانی دینی دست می یازد.

۶. پهنه های مختلف دانش، علاوه بر آن که برای خود حظی از حقانیت قایل اند، خود را مستقل می دانند. البته این بدان معنا نیست که این پهنه ها از پیشرفت ها و دستاوردهای دیگر پهنه ها بی نیازند یا نسبت به آن ها التفاتی ندارند، بلکه این بدان معناست که هیچ پهنه ای از دانش نمی تواند خود را متولی و قیم پهنه ی دیگر تلقی کند و از آن رو اندیشمندان و محققان آن پهنه را به پیروی از خود بخواند. ارتباط بین پهنه های مختلف دانش چند سویه و آزادانه است و در شرایط موجود به علت اهمیت روز افزون برخی از این ارتباطات، آرام آرام شاهد تولد پهنه های از دانش هستیم که خود را "مطالعات بین رشته ای" تعریف می کنند. ادعاهایی هم چون اسلامی کردن برخی از دانش ها، چنانچه به معنای قرار گرفتن دانش های دینی در نقش برادر بزرگ تر، تلقی شود، با جان مایه ی شناخت شناسی جدید مغایرت دارد. هرچند دانش دینی نیز می تواند مانند سایر منابع معرفتی به کار اندیشمندان بیاید، اما دانش دینی هیچ گاه نمی تواند و نباید خود را در جایگاه داور پهنه های مختلف دانش بنشانند.

۷. ر. ک. به: "در نکوهش سکس وحسی" از همین قلم.

mag.gooya.com

۸. ر. ک. به: "اخلاق در جهان پس از اخلاق" از همین قلم.

zamaaneh.com

۹. برای مثال در جامعه ی دینی ما سکس، "همچون سکس برای لذت" بردن کلبی مسلکانه از بدن خویش و دیگری همواره در سیطره ی فرآیند تولید مثل بوده است تا آن جا که حرمت از بین بردن عمدی مایع منی از مسلمات فقه شیعی تلقی شده است. شکست جریان های فقهی در مقابله با انگاره ی کنترل مولد - که از ضرورت های جهان مدرن است - را نباید فقط شکست یک خوانش سنتی از دین در برابر یک خوانش مدرن تلقی کرد؛ بلکه مساله اصلی غلبه ی انگاره ی سکس "همچون سکس برای لذت بردن" است که با تمام هیبت خود طلوع کرده است و از این چشم انداز، بسیاری از آن چه در جامعه ی امروز ایران ناهنجاری های سکسی قلمداد می شود، چهره دیگری از این انگاره است که باید آرام آرام به استقبال و مدیریت آن شتافت! صداهایی که از برخی از کانون

های مدرن تر فقهی در توجیه مواردی از سقط جنین به نیت کنترل جمعیت به گوش می رسد، نمونه هایی از این دست اند.

۱۰. تبدیل کردن صف بندی های اولیه اجتماعی به نهایی ترین و نهانی ترین شکل خود، این مزیت شگرف و شگفت را دارد که می تواند ارزیابی واقع بینانه ای از صف بندی های اجتماعی را ممکن کند. برای مثال در صف بندی مشروطه خواهی و مشروعه خواهی، با به دار آویختن شیخ فضل الله باید کفگیر مشروعه خواهان به ته دیگ می خورد، اما ادامه ی داستان نشان داد، که کار مشروعه خواهان نه تنها به آخر نرسید، که یک سال بعد با تصویب متمم قانون اساسی مشروطه، مشروعه خواهی به قوی ترین شکل ممکن، خود را آشکار کرد. داستان انقلاب اسلامی تعبیر رویای مشروعه خواهی است که با تصویب قانون اساسی جمهوری اسلامی به سقف خواست های خود می چسبد. این فاصله ی یکصد ساله را به هیچ روی نمی توانستیم در دوگانه ی مشروطه خواهی - مشروعه خواهی ببینیم، اما در دو گانه ی طرفداری از دولت مدرن - طرفداری از دولت پیشا مدرن این فاصله به راحتی قابل ارزیابی و رصد است. ارزیابی سپاه سیاه استبداد در دوگانه ی دوم، واقع بینانه تر انجام می گیرد تا در دو گانه نخست. زیرا بسیاری که در ابتدای کار و به اشتباه در صف مشروطه خواهی قرار داشتند، با نزدیک شدن به محل اصلی نزاع، ترجیح می دهند جای خود را عوض کنند. داستان چرایی این جا به جایی و فرجام مشروطه خواهی را می توانید در مقاله ی "ملی کردن قدرت و ملی کردن قانون" از همین قلم بخوانید.

peiknet.net

۱۱. در پی گیری این ادعا، کافی است از خود بپرسیم: در حالی که ایران در پرونده ی هسته ای در شرایط بسیار نگران کننده ی "بودن یا نبودن" قرار گرفته و برای انتخاب بین "بد و بدتر" به شدت تحت فشار است، چرا هم دولت ایران، هم نمایندگان پارلمان و هم تریبون های همسو با آن ها، بخش عمده ای از توان خود را برای سامان بخشیدن به مساله ی حجاب و جaro جنجال هایی از این دست به میدان می آورند و بر نگرانی جامعه می افزایند؟

۱۲. در این مورد به چند نکته باید توجه شود:

اول) تعلق خاطر زن ستیزان به پهنه ی گفت و گو از سکس، حاشیه ای و ابزارانگارانه است. گفت و گو حاشیه ای است، زیرا زن ستیزان تلاش دارند که همه چیز در این پهنه دست نخورده و در حد تابو بماند؛ چه، آنان به فراست در یافته اند که هرگونه گفت و گوی جدی از سکس، می تواند به نتایج نامطلوب و وارونه بینجامد و به از دست رفتن حوزه ی نفوذشان منجر شود. جان مایه ی گفت و گوهای آن ها از سکس، بیش از ستایش از خانواده و نقش سکسی و ابزاری زن در آن، از چند جمله ی قالبی سلبی فراتر نمی رود. در پهنه ی تجویز نیز نمی توانند از چهارچوب های فقهی که با دار و درفش درونی می شود و بازتاب کج و کوژ عرف زمان های گذشته است، فراتر روند. از این منظر، این گفتمان به شدت ایستا، گذشته گرا، غیر انسانی و تبعیض آمیز است.

گفت و گو از سکس اما ابزاری نیز هست؛ زیرا زن ستیزان از فقر اندیشه در پهنه ی سکس، اصلی ترین ماشین ترور خود را ساخته اند و به جرات می توان ادعا کرد که ماشین ترور جنسی، دوشادوش ماشین ترور عقیدتی، پرکارترین سازوکار سپاه سیاه استبداد در طول یک صد سال اخیر ایران بوده است. عجیب نیست اگر حجاب و مسایل مربوط به آن - حتا در سطح جهانی - در سه دهه ی گذشته پای ثابت مسایل اجتماعی و فرهنگی ما بوده است و زن ستیزان هرزگاهی با دمیدن بر این آتش پردود، شعله های لازم برای آتش بازی در دیگر پهنه ها را فراهم آورده اند. دوم) به باور من، زن ستیزی جلوه ی دیگری از انسان ستیزی است که ریشه در نیست انگاری و فقر اندیشه دارد. با توجه به نتایج نهایی، نهانی و نیز سبب شناسی زن ستیزی، به نظر می رسد "زن ستیزی" عنوان دقیقی بر این گروه ها نباشد؛ چه، زن ستیزی یا هر رفتار غیر انسانی بر علیه دیگر گروه ها، امری پویا و خود پیش رونده است که به زودی و به راحتی می تواند به دیگر گروه ها و پهنه ها نیز کشیده شود؛ یا دست کم نتایج آن می تواند دیگر گروه ها و پهنه ها را به شدت در بنوردد.

۱۳. انگاره ی "جامعه ی همگن" انگاره ای بود برآمده از فقه، که اختلاط زنان را با مردان حرام می دانست و بر این اساس، تلاش داشت، با طراحی ساز و کارهای مناسب اجتماعی، از اختلاط زنان و مردان در مواردی که ضروری نیست جلوگیری کند. از اقدامات بر آمده از این انگاره می توان به جدایی جایگاه زنان و مردان در اتوبوس ها و مینی بوس ها (البته این اقدام که سال ها در قم ادامه داشت در مورد مینی بوس ها به نتیجه نرسید) جدایی زنان از مردان در دانشگاه ها (که گاهی با کشیدن پرده در وسط کلاس ها انجام می گرفت)، جدایی مدارس دخترانه از پسرانه، تاسیس دانشگاه ها تک جنسی (که البته برخی از آن ها مانند دانشگاه فاطمیه با شکست روبرو شدند)، تخصیص برخی از رشته های دانشگاهی و دبیرستانی به یک جنس خاص، تلاش پارلمانی برای تفکیک سیستم درمانی به دو سیستم زنانه و مردانه، بسته شدن بسیاری از ورزشگاه ها به روی زنان و ... اشاره کرد، که اگر با توفیق همراه می شد، چه بسا می توانست تاسیس شهرهای همگن را نیز در دستور کار مخالفان اختلاط زنان با مردان قرار دهد.

۱۴. نمونه تازه ی این فرار به جلو، فیلم محمد رضا معتمدی است با عنوان "دیوانه ای از قفس پرید"، که دیدن آن هم جالب و تکان دهنده است و هم نگران کننده و غمبار. جالب و تکان دهنده است؛ زیرا کارگردان، به روشنی سویه پنهان بسیاری از تباهی های ساری در رگ های جامعه ی بیمار ایران را سکس می داند و با محور قرار دادن زنی به نام یلدا بر طولانی بودن این تاریکی اشاره ای آشکار دارد. اما این فیلم نگران کننده و غمبار نیز هست، زیرا به روشنی نشان می دهد که اصول گراهای صادق از عملکرد ریاکارانه ی نمایندگان و رهبران خود در پهنه ی قدرت به شدت ناامیدند و برای حفظ شرافت و باورهای خود راهی جز انتهار نمی بینند. یک هزار چهارصد سال پیش بنا به خوانشی از تاریخ اسلام، برخی از اعراب شبه جزیره، برای رهایی از کابوس بی

آبرویی و حفظ ناموس خود به زنده به گور کردن دختران خود اقدام می کردند، یک هزار چهارصد سال بعد اخلاف آن ها، در ناامیدی کامل از دستیابی به مدینه ی فاضله ی خود، و در رهایی از هراس دانستن به زنده به گور کردن زنانگی خود اقدام می کنند.

۱۵. فاجعه ای که مدیریت سنتی سکس بر جوانان آوار کرده است آن چنان دژخیمانه، عمیق، گسترده و غیرانسانی است که یک برآورد دم دستی از آن می تواند هر ایرانی منصفی را با وحشت و درد همراه کند. به عنوان نمونه می توان به پدیده ی "خودارضایی" اشاره داشت که از تظاهرات طبیعی ثانویه ی جنسی است و به طور گسترده ای به ویژه در جنس مذکر دیده می شود. این رفتار جنسی طبیعی که هیچ گونه عارضه ی جسمانی ای برای آن شناخته نشده است، به ویژه در نوجوانان و جوانان مجرد و محروم از روابط جنسی سالم به وفور دیده می شود. جوانان ایرانی به ویژه جوانان مذهبی یا متولد در خانواده های مذهبی، از قربانیان مستقیم و مظلوم یکی از سیاست های غلط جنسی در این پهنه اند. این قربانیان خاموش در چرخه ای معیوب، تجربه هایی دهشتناک از روان پریشی ها یا روان نژندی را از سر می گذرانند. این جوانان از طرفی به واسطه ی رانه های جنسی بیولوژیک و از طرف دیگر به واسطه ی تفکیک و جداسازی جنسی جامعه به شدت تحریک پذیرند. اما در عین حال زمینه و بستر سالمی برای تخلیه ی هیجان های سکسی به کلی منتفی است.

۱۶. فاجعه ای که مسعود ده نمکی با عنوان فقر و فحشا از پدیده تن فروشی در ایران امروز به تصویر می کشد، نمونه ی بارزی است از تاکتیک فرار به جلو، که زن ستیزان همواره از آن استفاده می کنند. فقر و فحشا چیزی نیست که در پس آسیب شناسی ساده انگارانه و سناریوی بازی گوشانه ی وی فراموش شود و ما به عنوان انسان هایی که در این زمانه و در این پهنه از خاک زیسته ایم بتوانیم آسوده از کنارش بگذریم.

(الف) آسیب شناسی ساده انگارانه است، زیرا:

اول: ده نمکی تصور نمی کند، مخاطبینش ممکن است از خود بپرسند: سهم مسعود و دوستانش - که در بسیاری از بگیر و ببندهای سکسی دخالت داشته اند - در این فاجعه چقدر است؟ یا چه میزان از این فاجعه سهم این خوانش از دین است که سکس، حجاب، نوع پوشش، چگونگی اختلاط آدمیان مناسب ترین میزان الحراره ی سنجش اسلامی بودن یک جامعه است؟ خوانشی که از فیلم ده نمکی تراوش می شود.

دوم: ده نمکی تصور نمی کند، ممکن است مخاطبینش از خود بپرسند: سهم قدرت و صاحبان آن در این فاجعه چقدر است؟ یا بهره ای که صاحبان قدرت از این فاجعه می برند چقدر است؟ و در کجاست؟ و چرا گسترش سکس سیاه مثل گسترش بازار سیاه به گسترش استبداد کمک می کند.

سوم: ده نمکی از خود نمی پرسد، اگر در واقع فقر (آن طور که ده نمکی می خواهد القا کند، و نسل ما آموخته است، هر چه را کسانی چون ده نمکی بخواهند القا کنند، مشکوک است، زیرا آن

ها به جبهه ی استبداد متعلق اند و جبهه ی استبداد همیشه در این خاک مشکوک بوده است) عامل فحشا است (یعنی سرویس دهندگان سکس فقیر هستند و از سر فقر به این کار تن داده اند)، خب این گزاره و فیلم در مورد سرویس گیرندگان سکس چه قضاوتی دارد؟ و نیز مسعود فکر نمی کند، مخاطبینش از او بپرسند سهم او و همفکرانش در این فاجعه اقتصادی که بخش بزرگی از ایرانیان را به زیر خط فقر برده است، چقدر است و ...

ب) سناریوی فقر و فحشا بازیگوشانه نیز هست، مثل بازیگوشی های مرگ باری که شکنجه گران هنگام اعتراف های جنسی به آن تن می دهند. اعتراف های جنسی اگرچه برای قربانیان بسیار دردآور و جانسوز است، اما برای شکنجه گر، اعتراف گیر و آمرانش بسیار لذت بخش و خشنود کننده است و از همین روست که با وسواسی بیمارگونه تلاش می شود هیچ نکته و حرکتی از قلم نیفتد.

۱۷. ر. ک. به: "ایران در حاشیه، توسعه نایافتگی و پاسخ های ایرانی" از همین قلم.

www.akhbar-rooz.com

۱۸. ر. ک. به: "در پرگویی ما ایرانی ها، فرهنگ فاربی و مشکل زبان" از همین قلم.

mag.gooya.com

۱۹. برای مثال در "جوامع طبیعی" درک آدمیان از "حق تسلط بر کالبد و سرنوشت خویش" بسیار محدود، غریزی و ابتدایی است و سازوکار اعمال آن در چهارچوب الزامات نهاد خانواده و قبیله و دیگر نهاد های ابتدایی است. در "جوامع سیاسی" حق تسلط بر کالبد و سرنوشت خویش تا حد بسیاری در چهارچوب خواست "لویاتان" است و هیچ خواست و حقی فراتر از اراده ی لویاتان قابل تحمل نیست. در فرایند توزیع آزادی و قدرت، کم کم فضاهای خالی از قدرت شکل می گیرد و جامعه سیاسی آرام آرام به "جامعه ی مدنی" تبدیل می شود. جامعه ی مدنی در بستری از گفتارهای متکثر و متقاطع مانند اومانیزم، ایندیویجوآلیزم، سکولاریسم، سکسوالیزم و ... زمینه های شکل گرفتن "حق حاکمیت بر کالبد و سرنوشت خود" را در قالب عنوانی چون قراردادگرایی، دمکراسی و حقوق بشر تثبیت می کند. اوج و پیک این فرآیند در "جامعه ی مجازی" در راه است، که با ساختار شکنی می رود که به "فراسوی نیک و بد" گام بگذارد و با پروتکل هایی چون "خودفرمانفرمایی" به عنوان الگوهای "روانشناسی کمال" مطلوب همه چیز را برای حاکمیت بلامنزاع حق حاکمیت بر کالبد و سرنوشت خویش فراهم آورد.

۲۰. ر. ک. به: "علیه نقل" از همین قلم.

zamaaneh.com

۲۱. ر. ک. به: "در همسایگی جهان جدید و غیبت داوری الهی" از همین قلم.

zamaaneh.com

۲۲. ر. ک. به: "پروبالی در عرصه ی سیمرخ" از همین قلم.

۲۳. ملکیان، مصطفی، معنویت: گوهر ادیان (۱)، از کتاب سنت و سکولاریسم، ا. صراط. و نیز ملکیان، مصطفی، مجله ی مدرسه، ویژه نامه عشق، ش ۳، خشونت عشق.

۲۴. ملکیان در چمبره ی دستاوردهای دنیای مدرن، از الهیات، متافیزیک، خدای کهن و بشر کامل و غیر طبیعی می گریزد و تلاش دارد به معنا برسد. معنایی که در لفافه ای از اخلاقیات و ذهن گرایی عاطفی پیچیده شده است. معنویت برای وی دینی، اخلاقی و زیبایی شناسانه و لاجرم رقیق و تهی است. آن چه پرسیدنی است، کجایی و چرایی ایستگاهی است که وی در آن پیاده شده است. ۲۵. ملکیان در سخنرانی "سکوت، تنهایی، عشق" به دقت بر این نکته تاکید می کند: "انسانها نه تنها خودشان را دوست دارند، بلکه فقط خودشان را دوست دارند".

۲۶. پاننبرگ در الهیات تاریخی خود، اگرچه تلاش می کند دین را به تاریخ - که مودی ترین و مخرب ترین دشمن ادیان است - پیوند بزند، اما حاصل کار او به روشنی نشان می دهد که این پیوند به قیمت وارد کردن شاخص های شناخت شناسیک و روش شناسیک در دل مطالعات تاریخی است. در واقع پاننبرگ با بازگشت به صدر تاریخ مسیحیت، تاریخ اسطوره ای را وا می نهد و از همین روست که دستگاه الهیات او هم چون نیایش، بسیار رقیق و انعطاف پذیر است. ۲۷. ر. ک. به: "در کمند عقلانیت"، از همین قلم.

۲۸. ر. ک. به: بارت، رولان، اسطوره در زمان حاضر، ارغنون، ش ۱۹، ترجمه ی یوسف اباذری.

۲۹. در این چشم انداز به نظر می رسد سرنوشت جمهوری اسلامی و جریان های بنیادگرای اسلامی با سرنوشت پدیده ی حجاب گره خورده است و این راز هزینه های هنگفتی است که جمهوری اسلامی در داخل و خارج صرف پیشبرد اسطوره ی حجاب می کند.

۳۰. ر. ک. به: ریچاردز، بری، جامعه ی بزرگ اتومبیل، فصلنامه ی ارغنون، ش. ۲۰.

۳۱. ر. ک. به: "اسطوره وحدت" از همین قلم.

۳۲. ر. ک. به: "در دفاع از دین تاریخی" از همین قلم، ماهنامه ی آفتاب، ش. آذرماه سال ۱۳۸۱، ص ۹۶ و

منبع:

برهنگی؟

زنانی دیگر

• عریانی جسم انسان چه زن، چه مرد خارج از مناسبات، فرهنگ و تفکر مردسالارانه و فارغ از بار جنسیتی حاکم اساساً نه مسئله است و نه مسئله ساز، مشکل اساسی در این میان، مناسبات جنسیتی حاکم است که در ارتباط مستقیم و هماهنگ با سیستم طبقاتی، مردسالار و سلطه جو پدید آمده و تنها با از بین رفتن این سیستم، از بین خواهد رفت ...

عکس‌های برهنه‌ی دختر بیست ساله‌ی مصری «ماجده» و پس از آن حمایت‌های زنان اسرائیلی، ایرانی ... عکس‌های نیمه برهنه‌ی گلشیفته فراهانی، هنرپیشه‌ی مطرح سینما و پس از آن موج برخوردهای متفاوت ... انتشار این عکس‌ها و چگونگی برخورد با آن به دغدغه‌ی ذهنی طیف وسیعی از مردم به ویژه زنان تبدیل شده و پرسشی پیش روی آنان گذاشته تا در این مورد به اظهار نظر بپردازند، اظهار نظری به صورت آشکار و نهان، با جسارت یا نگرانی از اینکه با این ابراز نظر از جانب اطرافیان چگونه برخورد خواهد شد، به هر حال این روند نه چندان جدید (چرا که قبلاً نیز به اشکال مختلف مطرح بوده) اینک به بحث چالش برانگیزی بدل شده است.

انتشار عکس‌های برهنه‌ی ماجده، گلشیفته و سایرین از آنجایی که در معرض عموم قرار گرفته بحثی است در عرصه‌ی عمومی و نه عرصه‌ی خصوصی، هر چند بر اساس نظریات مطرح در جنبش زنان عرصه‌ی عمومی و خصوصی از هم جدا نیستند ولی این بدان معنا نیست که در شرایط کنونی مناسبات و روابط موجود در این عرصه‌ها تفاوتی با هم ندارند، از آن جایی که ما در مناسبات غیرانسانی سرمایه‌داری مردسالار و بویژه در سیستم متحجر اسلامی زندگی می‌کنیم هنوز هماهنگی و انطباق بین این عرصه‌ها به سختی امکان پذیر است. انتشار این عکس‌ها در هر حال حاوی پیامی است و اجازه‌ی دآوری و قضاوت را به بیننده می‌دهد و از آن جایی که اقدامی خارج از عرف و چارچوب و به شدت تابو شکن بوده واکنش‌های شدیدی را بدنبال داشته است. در هر صورت، قضاوت در مورد «برهنگی» به عنوان یک کنش، نمی‌تواند یک سونگرانه باشد و از زوایای مختلف قابل طرح و بررسی است.

از بعد تاریخی، انسان اولیه برهنه بوده و پوشش در ابتدا برای محافظت از سرما، گرما، حمل ابزار کار و غیره مورد استفاده قرار می‌گرفته، کما اینکه نمونه‌های قبایل بدوی موجود نشان‌دهنده این نکته می‌باشد. ولی در پروسه‌ی تاریخی تا کنون، پوشش به مقوله‌ای جامعه‌شناسی، فرهنگی، روانشناسی و زیبایی‌شناسی تبدیل شده است. به جز جوامع بدوی اولیه، آدمی همواره میلی به پوشش، حداقل در مورد دستگاه‌های جنسی و تناسلی خود داشته و به مرور حسی برای پنهان کردن اعضای جنسی در او ایجاد شده که این روند همزمان با ایجاد و رشد نگاه جنسیتی شکل گرفته، نگاهی که در ارتباط مستقیم و هماهنگ با نظام‌های مردسالار سلطه جو و طبقاتی رشد و نمو پیدا کرده است. ولی در واقع آنچه که در این بین مسئله زنان است و موجبات آزار و

اذیت آنان را فراهم می‌کند جنس و یا اندام‌های جنسی آنان نیست، پوشش داشتن یا نداشتن این اندام‌ها نیست بلکه مناسبات، فرهنگ و بینش جنسیتی حاکم است. مناسباتی که در این مورد با دادن حق سلطه و کنترل جامعه بر پیکر زنانه، حق مالکیت بدن زن به مرد در نقش‌های مختلف همسر، پدر، برادر، ایجاد بارسنگینی از قوانین و مجازات‌های گاه به شدت وحشیانه از جمله شلاق، زندان، سنگسار، بار اخلاقی و ناموس‌پرستی همراه با آزارهای فراوان تا حد کشته شدن زنان در این رابطه، ایجاد بار عذاب‌آور مذهبی، اخلاقی و شرم از بدن خود در زنان که منشا بسیاری از خودکشی‌ها، خودآزاری‌ها و بیماری‌های جسمی و روانی در زنان شده، پیکر زن را به مثابه کالا به اشکال مختلف در ازدواج‌های اجباری و غیراجباری، فحشا و برده‌داری جنسی مورد معامله و خرید و فروش قرار داده و تاریخی مملو از رنج و عذاب برای زنان رقم زده است.

در جوامع اولیه، زن و مرد کاملاً برهنه و فارغ از هر گونه نگاه و برخورد جنسیتی، آزادانه در کنار هم بودند، در آن زمان، هنوز مناسبات استثمارگرانه و قدرت مدار پدید نیامده و آدمی به کالایی در جهت مناسبات مالکیت خصوصی و سلطه تبدیل نشده بود از این روی خارج از بار جنسیتی که در طول تاریخ بر آدمی تحمیل شد، قسمت‌های مختلف بدن انسان فرقی با هم نداشته و اساساً نیازی به پوشش و پنهان کردن اندام‌های جنسی نبود.

در پروسه تاریخی، همزمان با ایجاد سیستم‌های طبقاتی، مردسالار و سلطه جو بدن زن نیز به عنوان کالا و ابزار مورد استفاده قرار گرفت و اکنون در مناسبات سرمایه‌داری این استفاده کالایی به شدیدترین وجه خود رسیده تا آنجایی که فحشا، پورنوگرافی و تجارت سکس به یکی از ارکان اصلی و پردرآمد تجارت سرمایه‌داری تبدیل شده است.

در سیستم طبقاتی و به ویژه سرمایه‌داری حاکم، پروسه تولید بر اساس استثمار و تملک ارزش افزوده به وسیله صاحبان سرمایه شکل گرفته و این روند به ایجاد از خود بیگانگی ناشی از مناسبات کالایی منجر شده، در این زمینه انسان و هر یک از اعضای او نیز به مثابه ابزار و کالا در جهت این بهره‌کشی و حفظ و تعمیق مناسبات ناشی از آن عمل می‌کنند.

نویسنده ای که با قلم زدن به حفظ مناسبات غیرانسانی موجود کمک می‌کند در واقع ابزاری است در خدمت سیستم حاکم، در این رابطه، دست او، قلم او، ابزاری است برای این سیستم، اما آنگاه که این نوشتن علی‌رغم شرایط سرکوب، به روشنگری، آگاهی بخشی، رشد و پرورش ویژگی‌ها و مسائل انسانی می‌پردازد نه تنها به بقای سیستم کمک نمی‌کند بلکه به مبارزه برای رسیدن به آرمان‌های انسانی می‌پردازد در این صورت دست و قلم او نه تنها ابزار نیست بلکه سلاحی برای مبارزه است، نه تنها احساس از خود بیگانگی ایجاد نمی‌کند بلکه به نوعی هارمونی و هماهنگی زیبا و انسانی بین فرد و هویت او، فرد و محصول او اعم از مادی و غیر مادی منجر می‌شود.

از این منظر، در مناسبات موجود که زن و اندام‌های جنسی او به ابزاری در بازار سکس و تجارت جنسی تبدیل شده‌اند اقدام معترضانه ماجده برغم آنکه اقدامی اعتراضی و عکس‌العملی بوده و شاید از بار آگاهی و عمق چندان برخوردار نباشد، تاثیر فراوانی داشته، در واقع ماجده با برهنگی و نشان دادن اندام‌های جنسی خود به مقابله با سیستم حاکم، اسلام‌گرایی واپس‌گرا و هر نگرش و تفکری که زن را کالای جنسی می‌داند پرداخته، اینجا دیگر بدن و اندام‌های جنسی او ابزار نیست بلکه به عنوان بخشی از پیکر انسانی او مطرح شده، این اقدامی است در مقابله با نظام

استثمارگر جنسی و هر آنچه که زن و اندام‌های او را ابزار و کالا فرض کرده و سعی بر پوشش و پنهان کردن آن دارد، یا مبادرت به استفاده خصوصی در قالب ازدواج و مناسبات خانوادگی نموده، و یا به صورت عرضه عمومی و کالایی در قالب فحشا، پورنوگرافی و تجارت سکس مورد بهره‌برداری قرار داده است. در همین ارتباط، در کشوری چون ایران که حکومتی ایدئولوژیک و سرکوبگر در آن حاکم است اساساً پوشش و حجاب امری سیاسی است و در این زمینه برخوردهای شدید و مجازات‌های غیر انسانی حاکم است ولی در کشورهای غربی نیز که از آزادی‌های فردی بیشتری برخوردارند قوانینی وجود دارد که محدودیت‌هایی در مورد نوع پوشش و میزان برهنگی ایجاد می‌کند و علی‌رغم آزادی فردی و حق انتخاب پوشش و مالکیت هر فرد بر جسم خود، سیستم از طریق وضع قوانین در این زمینه محدودیت‌هایی ایجاد کرده و در واقع استثمار جنسی حاکم از طریق قوانین، اعمال کنترل و سلطه می‌کند.

در مورد موج برهنگی جدید، باید گفت جنس حرکات آن با هم متفاوت است، ماجده عکس‌های خود را زمانی در معرض دید جهان گذاشت که در مصر اسلام‌گرایی واپس‌گرا این فرزند راستین نئولیبرالیسم سوار بر موج حرکت مردمی که خواهان سرنگونی دیکتاتوری و برقراری دموکراسی بودند به صحنه آمد با شعارها و خواسته‌هایی که حداقل برای مردم ایران با تجربه ی کابوس سی و چند ساله دیکتاتوری اسلامی و پرداخت بهای سنگین آن، آشناست. عمل ماجده کنشی اعتراضی به جریان زن ستیز و سرکوبگر اسلامی بود سرکوبی که از همان ابتدا با تعرض به زنان در میدان تحریر شروع شد. در واقع ماجده، با حرکتی فردی و مستقل و به ویژه با فیگورهایی که نشانه‌های کنایه‌آمیزی از زنان شاغل در صنعت پورنوگرافی بود، به هرگونه سرکوب و تضييع حقوق انسانی خود به عنوان یک زن اعتراض کرد. در این میان نگاه‌ها و برخوردها به عمل او بسیار متفاوت و متضاد بود، برخی آن را پر شورانه تایید کردند و برخی آن را هتاکانه نفی کردند.

از جمله مسائل قابل توجه در رابطه با عکس‌های ماجده این است که، عکس‌های «کریم» دوست پسر ماجده هم زمان با او منتشر شده بود ولی هیچ‌جا به عکس‌های برهنه‌ی کریم برخورد نشد و همه اعم از موافقین و مخالفین از این مسئله گذشتند، در حالی که این حرکت از سوی یک زن و مرد با هم صورت گرفته بود ولی عکس برهنه‌ی یک مرد کاملاً عادی تلقی شده، ارزش گذاری نشد، قضاوت نشد و اساساً در این مورد بحثی در نگرفت که این خود نشان دهنده‌ی یک ذهنیت پنهان در جامعه هم در میان موافقین و هم مخالفین در مورد تفاوت برهنگی زن و مرد بود و بدین معنا که حاکمیت تفکر مردسالارانه و نگاه جنسیتی به پیکر زن تا چه حد در اعماق فرهنگ و نگرش مردم رسوخ دارد.

کنش ماجده یک کنش اعتراضی بود، هر انسانی مالک بدن خویش است و حق دارد در مورد نوع پوشش خود تصمیم بگیرد، ما معتقدیم که هر گونه برخورد ابزاری با جسم و استفاده کالایی، تبلیغی و تجاری از آن در هر شکلی، به نوعی بی هویتی است بی هویتی که سیستم‌های غیر انسانی تا کنون موجود، بر اساس نگرش جنسی و سکسی به زن به آن دامن زده‌اند تا آنجا که اکثریت زنان نیز به خود به همین دید نگاه می‌کنند و معیار ارزش یا عدم ارزش خویش را در بدن خود، جوانی، زیبایی و قدرت باروری می‌دانند.

تجربه مبارزات گذشته نشان می‌دهد که آزادی‌های دموکراتیک و حقوق فردی با حفظ ارزش‌های انسانی و حقوق سایرین معنا پیدا می‌کند و نمی‌توان از هر راهی برای رسیدن به هدف استفاده کرد، راه مبارزه خود بخشی از هدف است و هیچگاه

نمی‌توان با راه و ابزار غیر انسانی و ضد ارزش به ارزش‌ها دست یافت از این منظر، عمل ماجده تاثیرگذار است نه صرفاً به این دلیل که عملی معترضانه و جسورانه است و دیدگاه‌های موافق عمدتاً از این منظر برخوردارند، بلکه بیشتر به این دلیل که این عریانی، به نوعی به چالش کشیدن سیستم کالایی حاکم بر پیکر زنانه است او عملاً نشان داده که یک زن مالک جسم خویش است و حق دارد هر گونه که می‌خواهد در مورد آن تصمیم بگیرد، او نشان داده که بدن او و هر زنی کالا نیست و اینکه اندام‌های جنسی زن اگر نگرش جنسیتی و سکسی سلطه‌جو را از آن بگیریم عضوی است چون سایر اعضا و ویژگی خاصی ندارد، این مناسبات ضد انسانی حاکم است که عضو جنسی زن را عضو ویژه دانسته و آن را می‌پوشاند، پنهان می‌کند، با آن تجارت می‌کند، کسب درآمد می‌کند و نهایتاً با دستاویز قرار دادن همین مسائل، زن را سرکوب می‌کند.

چگونگی اقدام و انتشار عکس‌های گل شیفته نسبت به ماجده متفاوت است، گلشیفته به عنوان یک هنرپیشه در یک آکسیون جمعی، تیزر تبلیغاتی مربوط به نهادی سینمایی در فرانسه (کانون سینمایی سزار) به گرفتن این عکس‌ها اقدام کرده، یعنی در عرصه فعالیت هنری، و گذاشتن این عکس‌ها در صفحه اینترنتی، بدون هیچ گونه اظهار نظر خاصی از جانب او صورت گرفته، در حالیکه ماجده مطرح کرده بود که این کار به عنوان یک اعتراض انقلابی به شرایط است. گلشیفته هنرمند مطرحی است که از شرایط خفقان جمهوری اسلامی جان به لب شده، از نسل جوانی است که درست در تقابل و تضاد با هر آنچه جمهوری اسلامی طی این سی و چندسال می‌خواسته بسازد، قرار دارد، هنرمندی که در عرصه سینمای جهانی کار می‌کند و در حال مطرح شدن است، او دختر جوانی است که از شرایط ایران سرخورده، و بار چندین ساله‌ی سرکوب و سانسور را کشیده و اینک در شرایطی به اصطلاح آزاد، در جامعه‌ای زندگی و فعالیت هنری می‌کند که هنرپیشگان آن با انگیزه‌ها و اهداف متفاوتی روی پرده سینما برهنه می‌شوند. او می‌تواند در روند فعالیت هنری‌اش در این جامعه جذب سینمای هالیوود شود و یا به سینمای آترناتیو بپیوندد، اگر ما می‌خواهیم از او فاحشه بسازیم یا قهرمان این مسئله به ما مخاطبین برمی‌گردد. از آنجایی که در مسیر گذر از سنت به مدرنیته جامعه‌ی ما یکدست و همگون نیست و فرهنگ‌ها و باورهای مختلفی در آن به چشم می‌خورد، برخوردهای متفاوتی نیز در این مورد صورت می‌گیرد. برخوردهای افراطی از هر دو گروه مخالفین و موافقین خود مسئله ساز بوده و به نوعی، ماهیت کار گلشیفته را تغییر داده است. آری گل شیفته حق دارد هر گونه که می‌خواهد بپوشد یا نپوشد و این جسارت را دارد که خود را نیمه برهنه در معرض دید عموم قرار دهد و هر گونه مخالفت با این حق فردی او از زاویه دیدگاه‌های مذهبی، ناسیونالیستی، متعصبانه، ناموسی و غیرتی در واقع نگرشی مردسالارانه و متعصبانه است.

از دیدگاهی که عاری از بار جنسیتی است زنی که خود را با چادر و روبنده می‌پوشاند به جسم خود به عنوان یک وسیله جنسی نگاه می‌کند، زنی که به جسم خود به عنوان یک کالا برخورد می‌کند چه در فحشا و چه با ازدواج و مناسباتی که جسم خود را واگذار می‌کند و در ازای آن از امنیت و رفاه اقتصادی و ... برخوردار می‌شود به جسم خود به عنوان ابزار جنسی برخورد می‌کند، زنی که در عرصه هنر و سینما جسم خود را چون کالایی عرضه می‌کند و این عرضه کاملاً بار جنسی و سکسی دارد باز هم دارای همان نگاه جنسیتی است.

عریانی جسم انسان چه زن، چه مرد خارج از مناسبات، فرهنگ و تفکر مردسالارانه و فارغ از بار جنسیتی حاکم اساساً نه مسئله است و نه مسئله ساز، مشکل اساسی در

این میان ، مناسبات جنسیتی حاکم است که در ارتباط مستقیم و هماهنگ با سیستم طبقاتی ، مردسالار و سلطه جو پدید آمده و تنها با از بین رفتن این سیستم، از بین خواهد رفت.

منبع:

www.akhbar-rooz.com

قوانین شریعت: پاشنه آشیل ستم جنسیتی در ایران و جهان

شهلا عبقری

هشتم مارس به خاطر مبارزات صد و اندی ساله برابری خواهانه زنان جهان، خوشبختانه امروز در بیشتر نقاط دنیا مورد توجه قرار میگیرد و مردم آزاده آن را گرامی میدارند. هر ساله زنان مردان برابری خواه در این روز به مرد سالاری و زن ستیزی جوامع مردسالار و واپس گرا اعتراض میکنند و تجدید عهد و پیمان میکنند که، تا بر پایی برابری جنسیتی و رفع تبعیض در گوشه و کنار جهان از پا ننشینند.

به مناسبت این روز نگاهی دارم به قوانین شریعت که پاشنه آشیل ستم جنسیتی زنان است. در بیشتر کشورهای اسلامی جهان قوانین شریعت حکفرماست و در ایران نیز بعد از انقلاب اسلامی قوانین شریعت جان گرفته و حکم میکند. زنان در زیر سلطه قوانین شریعت در این کشورها به شدیدترین وجهی مورد تبعیض قرار میگیرند و ستم جنسیتی به زنان در بالاترین سطح در این کشورها اعمال میشود. در کشورهایی که قوانین شریعت از بین رفته ستم جنسیتی تنزل پیدا کرده و بتدریج با فعالیت مستمر زنان محوم میگردد.

ترکیه تنها کشور اسلامی است که به کمک آتاتورک قوانین شریعه بطور کامل از قوانین کشور حذف شده و قوانین ناشی از قوانین مدنی سوئیس جایگزین آن گردیده است. در سایر کشورهای مسلمان مشخصا قوانین شریعت بطور کامل و یا با اصلاح جزئی در جامعه حاکم است. در بسیاری از این کشورها برای اصلاح قوانین شریعت تلاش شده تا شاید ستم جنسیتی تعدیل گردد. اما این تلاشها مثمر ثمر نبوده و نتیجه ای حاصل نگردیده است. در سالهای اخیر اکثریت زنان ایران و جهان به این نتیجه رسیده اند که این قوانین اصلاح پذیر نیستند و باید تغییر کنند. یکی از مهمترین جنبشها برای تغییر، جنبش یک میلیون امضای (تغییر برای برابری) زنان ایران برای تغییر این قوانین بوده است.

در ایران، رضا شاه تحت تاثیر آتاتورک با نیت مدرن نمودن ایران تنها قوانین اجباری کشف حجاب و تغییر سن ازدواج دختران از ۹ به ۱۵ سال و اصلاحات آموزشی برای دختران را به تصویب رساند و سایر قوانین مدنی ایران در این دوره بر مبنای قوانین شریعت اسلامی باقی ماند. قوانینی مانند چند همسری، حق طلاق، ارث و حضانت کودکان که در حیطه قدرت و منافع مردان قرار داشت و زنان هیچ گونه حقی بر آن نداشتند، همچنان جزو قوانین مدنی ایران برقرار ماند. بعد از برکناری رضا شاه و شروع سلطنت محمد رضا شاه، حق رأی برای زنان با تلاش زنان فمینیسم دولتی به تصویب رسید. در این دوران همچنان قوانین شریعت در قوانین مدنی ایران به جا ماند و فقط با تصویب قانون حمایت از خانواده مودی مثل طلاق، دشوار گردید. در این سالها بر اجرای قوانین شریعت تاکید نمی شد.

بعد از انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷، رژیم اسلامی قانون حمایت خانواده را عملاً لغو کرد و با فرمان حجاب اجباری و تاکید بر اجرای کامل قوانین شریعت تبعیض جنسیتی را بیش از پیش تثبیت نمود.

انقلاب اسلامی و تثبیت قوانین شریعت و فرمان حجاب اجباری، زنان ایرانی را ده ها سال به عقب راند و بسیاری از حقوق بدست آمده شان را پس گرفت و زنان را به یک عقب گرد تاریخی مجبور ساخت. ریشه یابی اینکه چرا پس از بیش از ۱۰۰ سال مبارزه پی گیر و پرداختن هزینه های بسیار، زنان هنوز زیر سلطه قوانین واپس گرای شریعت قرار دارند بسیار پر اهمیت است. زنان ایران طی ۳۳ سال گذشته همواره با استواری به مبارزات خود برای برابری جنسیتی ادامه داده اند، و امروز کوشش برای برابری و رفع تبعیض با وجود خطرات جانی، مالی و روانی برای آنان هم چنان پا برجا است، هرچند که حرکت به دلیل شرایط سرکوب کند تر گردیده است. بدنبال تجربه عقب گرد تاریخی زنان ایران پس از انقلاب اسلامی، نشانه های عقب گرد تاریخی و کاهش حقوق زنان پس از پیروزی انقلاب های اخیر در کشورهایمانند عراق، بهار عربی در تونس، مصر و لیبی دیده میشود. در عراق پس از سرنگونی حکومت دیکتاتوری صدام، که حکومتی سکولار بود و بسیاری از قوانین مربوط به حقوق زنان در سال ۱۹۵۹ در این کشور عوض شده بودند، و قوانین مدنی جایگزین قوانین شریعت شده بود، حکومت جمهوری اسلامی به قدرت رسید. این حکومت با اضافه کردن ماده ۴۱ به قانون اساسی عراق که: "ازدواج، طلاق، حضانت فرزند و ارثیه بر اساس مذهب و قومیت زن تعیین خواهد شد" قوانین شریعت را در قانون مدنی عراق برگشت داد.

در مورد قوانین جزایی نیز عراق برای قتل های ناموسی یا آزار زنان به خاطر مسائل "ناموسی"، مجازات های سبکی را در نظر گرفت. افزوده شدن قتل های ناموسی و اذیت و آزار زنان در سالهای اخیر در عراق میتواند نتیجه چنین قانونی باشد.

یک زن عراقی در مصاحبه ای چنین میگوید:

"در زمان صدام ما یک مشکل اساسی داشتیم و آن مبارزه با دیکتاتوری بود ولی اکنون هر چند این مشکل تا حدودی بر طرف شده است اما با مشکلات متعددی روبرو هستیم که مهمترین آنها ناامنی، هرج و مرج، گرسنگی و از همه بدتر بنیادگرایی است که هدف آن در درجه اول پایمال کردن حقوق زن است. جای تأسف است که وضعیت حقوقی زنان در عراق بدتر از زمان صدام حسین شده است.

در تونس که "بهار عربی" از آنجا آغاز شد، حکومت زین العابدین بن علی فرو پاشید. پس از فروپاشی تعدادی از گروه های سیاسی سکولار خواستند که اجرای قانون سال ۱۹۵۷ که در آن زنان و مردان برابر عنوان شده اند، تضمین شود.

قانون ۱۹۵۶ در زمان نخست وزیر حبیب بورقیبه با هدف دستیابی به برابری بین زنان و مردان

مطرح گردید و از اول ژانویه ۱۹۵۷ به اجرا درآمد. در این قانون مواردی مانند حقوق برابر زن و مرد در طلاق و ازدواج و لغو چندهمسری آمده است.

حزب النهضه که یک حزب اسلامی است، پس از فروپاشی قدرت گرفته و هر چند که وعده می دهد که قوانین سخت گیر اسلامی را بر جامعه تحمیل خواهد کرد، اما زنان سکولار به آنها اعتماد ندارند و وعده های آنان را باور نمی کنند.

یکی از وکلای دادگستری میگوید: "هیچ گاه به اندازه امروز نسبت به آزادی زنان نگران نبوده ام. تهدید زنان در همه عرصه ها، از جمله در چگونگی پوشش آن ها و این که چگونه می اندیشند، دیده می شود. اگر با آنها (اسلام گرایان) نباشی به تو توهین می شود و مورد آزار و اذیت قرار می گیری."

در تونس، با وجودی که زنان پیش قراولان جنبش آزادیخواهی بودند اما حقوق آن ها در خطر است و با قدرت گرفتن احزاب اسلامی خطر جایگزینی قوانین ۱۹۵۷ با قوانین شریعت وجود دارد، و همین مهم است که زنان سکولار را نگران کرده است.

در مصر، پس از انقلاب، گروه های اسلامی بسیار فعال شدند و تلاش کردند که در ائتلاف باهم حکومت را در دست بگیرند. آنها درباره احکام شریعت شروع به تبلیغ کردند و به طرفداران شان وعده اجرای این احکام را دادند. سرانجام در انتخابات مصر گروه اسلامی اخوان المسلمین و حزب متعلق به مسلمانان سلفی النور، بیشتر از همه توانستند کرسی ها را بدست آورند.

این دو حزب اسلامی اعتقاد دارند که مبارک چون مورد حمایت غرب بوده، فرهنگ غرب را به مصر آورده که با فرهنگ اسلامی در تضاد است. با به قدرت رسیدن این دو حزب به نظر میرسد، قوانینی که در آینده و با چنین ترکیبی تصویب شود، قوانینی تبعیض آمیز علیه زنان باشد. برطبق قانون اساسی پیش از انقلاب در مصر زنان میتوانند ۶۴ کرسی پارلمان را اشغال کنند اما پس از به ثمر رسیدن انقلاب هر یک از احزاب سیاسی میتوانند فقط یک نماینده زن داشته باشند.

همچنین در شهرهای کوچک مصر ازدواج اجباری دختران جوان کم سن و سال همچنان متداول است و قانون از آن جلوگیری نمیکند.

پس از سقوط قذافی در لیبی مصطفی عبدالجلیل رهبر شورای موقت انقلابی، در اولین سخنرانی

خود اعلام داشت که:

" از این پس تمامی قوانین مغایر با شریعت اسلامی لغو شده و قانون چند همسری که توسط قذافی ممنوع شده بود دوباره احیا می گردد."

در پیش نویس قانون اساسی نوین لیبی پس از سقوط قذافی نیز این چنین آمده است:

" تمامی شهروندان در برابر قانون، فارغ از مذهب، اعتقادات، نژاد، زبان، ثروت، قومیت، عقاید سیاسی یا موقعیت اجتماعی برابر هستند." در اینجا به جنسیت اشاره نشده، که نشان دهنده ماهیت

مرد سالارانه حاکمان و قانونگذاران جدید لیبی است، که دست قوانین شریعت را در قانون اساسی لیبی باز میگذارد. بیاد داشته باشیم که در دوران قذافی طبق قانون، زنان از حق حضانت فرزندان، حق وکالت و حق طلاق برخوردار بودند و لیبی به کنوانسیون لغو تبعیض علیه زنان سازمان ملل متحد نیز پیوسته بود.

با مروری بر انقلابات اخیر دیدیم که چگونه شور و هیجان پر ابهام آزادی با مذهب رنگ می‌بازد، و اولین قربانیان خود را با برقراری قوانین شریعت از زنان می‌رباید و برابری و مشارکت زنان را در فعل و انفعالات جامعه پایان میدهد.

تجربه تاریخی نشان می‌دهد که، سقوط یک نظام بدون در نظر گرفتن سخت جانی مذهب و قوانین حاصله از آن جامعه را به برابری، آزادی و عدالت اجتماعی نمی‌رساند. دیده‌ایم که چگونه بسیاری از جنبش‌های آزادیخواهانه به کج راه رفته‌اند و به مقصد نرسیده‌اند و در بازار آشفته انقلاب، کمک تمامیت خواهان نوینی شده‌اند که دورانی دیگر و بار دیگر به جامعه انسانی اعم از زن و مرد زیان برسانند و جامعه را به پس برانند.

تجربه ایران گل سر سبد این تجربیات تاریخی است. مردمان ایران به امید رسیدن به آزادی‌های سیاسی، بدون اینکه بدانند که چه نوع حکومتی میتواند آنان را به آزادی، برابری و عدالت اجتماعی برساند، انقلاب کردند و در تب انقلاب دنباله‌رو تمامیت خواهان دیگری شدند، مذهب را به قدرت رساندند، و نه تنها آزادیهای سیاسی را بدست نیاوردند، بلکه کلیه دست آوردهای گذشته‌ی خود را از دست دادند و حقوق اولیه انسانی آنان نیز پایمال گردید. بیش از همه در این میان زنان بودند که زیر ستم جنسیتی ناشی از قوانین شریعت حکومت اسلامی صدمه دیدند.

در شرایط امروز اسلام سیاسی به سرکردگی جمهوری اسلامی ایران از هرترفندی استفاده میکند که پایگاه‌های خود را در گوشه و کنار جهان مستحکم کند، و جامعه انسانی را به قهقرای واپسگرایی اسلامی روانه سازد. قوانین شریعت را هرچه بیشتر گسترده میسازد و سعی بیشتری در تبلیغ آن میکند، مساجد بیشتری میسازد، سمینارها و کنفرانس‌های اسلامی برقرار میکند، لابی‌های ریز و درشت میخرد، پایگاه اتمی میسازد، بمب میسازد و جنگ راه می‌اندازد، تا بماند و جای پای خود را حتی به قیمت نابودی انسانهای بیشتری تثبیت کند. در این میان زنان‌اند که در قهقرای حکومت‌های اسلامی بیش از همه صدمه می‌بینند و به حریم انسانی آنان تجاوز میشود.

ای زنان و مردان برابری خواه جهان، در سالروز روز جهانی زن بیایید با هم تجدید پیمان کنیم که تا باهوشیاری، همیاری و همکاری و همبستگی ترفندهای حکومت‌های واپس‌گرا را خنثی سازیم و جامعه انسانی را به برابری، آزادی و جامعه‌ای بدون تبعیض رهنمون گردیم.

منبع:

www.akhbar-rooz.com

آزادی جنسی، آزادی فردی

آنچه در این جستار کوتاه برخواهم رسید، تاثير ۲۵ سال انقلاب و حکومت اسلامي بر فرهنگ و رفتار و زندگي جنسي ما ايرانيان نيست. بدگويي يا خوبگويي از اين حکومت هم نيست. کار من در افق ديگري ست. کار من درمان اختلال در انتقال پيام ميان آدم ها ست. درمان گرفتاري هايي ست که آدم ها در روابط عاطفي و جنسي شان پيدا مي کنند، در زندگي مشترک دو تن، در برخوردها ميان پدران و مادران و فرزندان. و سرانجام کار من مطالعه در رفتار جنسي نوع انسان و مقايسه اش با ساير انواع ست.

هدف من در اين جستار آشنا کردن شما با چند داده ي اساسي زيست شناختي (biologique)، بر خورد حکومت ها با کليت فعاليت جنسي شهروندان و سرانجام رويکرد هر یک از ما به مقوله ي سکسيت است.

حکومت و سکسيت

جمهوري اسلامي ايران مثل هر نظام حکومتي ديگر مي کوشد حکومت آرمانی خود را استوار کند و به ناچار حکومت شونندگان را برای جای گيري در اين چارچوب آرمانی تراش می دهد. تا کجا؟ خواهيم ديد.

در هر نظام حکومتي. بنا شده بر پايگان (hiérarchie) و تقسيم قدرت، حاکمان با سامان دادن، با کنترل رفتار در سه حوزه ي اساسي اعتبار می يا بند و «شهر» (cité) را اداره می کنند:

- حوزه ي سياسي: پايگان و تقسيم قدرت

- حوزه ي آموزشي: تنبيه و پاداش: اين جهاني = واقعي، آن جهاني = نا پيدا

- آزادي: مهار رفتار جنسي

در اين جستار توجه من به بخش جنسي اين کنترل است.

توجه جمهوري اسلامي به رفتار جنسي شهروندان با رويکرد نظام شاهي پيشين تفاوت بسيار دارد، به گمان من تنها در مرکزيت دادن به سازمان دهی اين رفتار. بخشی از اين برخورد از نگاه اسلام به جنسيت برمی خيزد که نگاهی موشکاف و حنا و سواسي (obsessionnel) ست. اين توجه

وسواسي به جنسيت مخصوص اسلام نيست، همه ي ساختارهای فرا واقعي و ميتولوژيک چنين

توجهی به جنسيت دارند. آنچه رويکرد اسلامي به جنسيت را امروز و اينجا پر جلوه می کند نقش

کنوني اين مذهب و جهان بينی ست. آن نقش دفاعي-تهاجمي که امروز و اينجا پذيرفته، به اجبار يا

به انتخاب. امروز اين آيين نيرومند ترين نماينده ي مخالفان با مدرنيت و پيامد های آن شده.

نگاه من ارزش گذار و دفاع و رد اين رويکرد نيست. قصدم نمايش فرآيندي ست که از ما، از تيره ي

بيولوژيکی ما در ميان پستانداران بر می خيزد و بعد شکل های بيروني فرهنگي-گفتمانی

(discursive) می يابد. اگر امکان و آرزوی دگرگوني هست، در اين بخش است که می توان

کاری کرد.

جايگاه زيست شناسي

رفتار جنسي ما برخاسته از ساختار بيولوژيک و جايگاه ما در ميان پستانداران و نخستی ها (

primates) ست. انسان به اين رفتار قديمی و درونی شکل آيينی داده.

با توانمند شدن جهشی دستگاه عصبی، « خودآگاهی » و « هوشمندی » و.... ممکن شد؛ که به تکامل (evolution) فرهنگی رسید. بسیاری از رفتارهای جنسی ما (نوع انسان) شباهت چشمگیر به میمون های بزرگ دارد. به پسر عموهای نوعی خودمان که % ۹۸ کد ژنتیکی ما با آنها مشترک است.

میمون ها سه الگوی زندگی مشترک دارند :

- تک همسری کامل : ژیبون ها

- حرمسرای : گوریل

- مخلوط : چند نر و ماده ای : شمپانزه ، بونوبو (bonobo)

الگوی زندگی جنسی انسان در این گروه آخر جا می گیرد. گروه، جامعه، مخلوطی از زن و مرد، نر و ماده است که با هم می زیند و در بخش های گوناگون تبادل اطلاعات می کنند. در هر لحظه این احتمال (و فقط احتمال) هست که این نر و آن ماده باهم همبستر شوند. حالا گروه هایی از انسان ها، بر پایه ی نیازهای زیست- محیطی یا فرهنگی (در وجه آیینی - مذهبی) این شکل طبیعی نوع خود را نپسندیدند و مثلا نظام چند زنی - حرمسرای نوع گوریل یا تک همسری نوع ژیبون را مناسب تر دیدند و بعد در فرآیندی، که نه چندان روشن است و نه جای توضیحش اینجا است، آن را اجباری کردند.

سنت گرایی یا نوآوری

انتخاب ما درون الگویی است که گروه ما آن را از نسل ها پیش پذیرفته که شاید مناسب ترین انتخاب برای آن گروه در آن شرایط بود. ممکن است این انتخاب حالا دیگر آنقدر ضروری نباشد، آنقدر کاربردی مهم و حیاتی نباشد. یک گروه آدمیزاد در جایی نظام چند همسری، یعنی همان الگوی گوریلی را برگزید. برای فرزندان امروزی آن گروه انسان مثلا بادیه نشین که حالا شهر نشین شده اند، این نظام میتواند کمتر کارا باشد، میتواند حتی کار شکن یا ناکارا باشد. یعنی تعادل میان گروه را دچار اختلال کند، میتواند تنش های درون گروه را چنان حاد کند که توجه گروه به خطرات خارجی کم شود و بخش بزرگی از انرژی گروه خرج کاهش تنش های داخلی بشود. انرژی زیستی که می بایست خرج فعالیت های اساسی تر (دفاع، سرآمدی بر دشمنان، دستیابی به منابع جدید و....) می شد. اما گروه به دلایل متنوع خطر نمیکند و همان شیوه ی ناکارا را ادامه میدهد. دلایلی چون :

- حفظ سنت جمعی برآمده از دستورهای برگزیدگان در ارتباط با فرا واقعیت

- آمادگی جمعی برای پذیرش راه حل ساده تر

- وحشت از نوآوری در حوزه های تعادل روانی - عاطفی

آن آیین و مذهب چنان اهمیتی در تعادل عاطفی - روانی گروه دارد که دگرگون ساختنش اضطراب می آفریند. گروه چنان خوف زده است که در برابر دگرگونی های از خود بر نخاسته به تمثال های « بازگشت به خویشتن خویش » و در افتادن با « از خود بیگانگی » پناه می برد. چنین واکنش هایی در میمون های بزرگ نیز دیده می شود. گروه هایی از بونوبو ها و شمپانزه ها خوف از نوآوری ندارند و نوجویان در آنها سرآمد می شوند. گروه های دیگری نوآوران و نوجویان را به حاشیه می رانند و طردشان می کنند. دو نوع برخورد با پیرامون است. حالا در انسان این برخورد بیولوژیک شکل متافیزیکی و پوشش شعوری (عقلائی) می گیرد.

در نظام جنسی مخلوط، نران و مادگان با هم هستند و در هر لحظه این امکان هست که این نر با آن ماده در آمیزد، آنچه در بونوبو می بینیم. راه تنش زدایی در بونوبو، نزدیکترین میمون بزرگ به انسان، تماس و نوازش جنسی است. رابطه ی جنسی و نه جفتگیری و کامگیری کامل. آنها در برابر هر بحران، هر حادثه ی تنش زا (این میوه مال کیست، کی اول آب بنوشد، این بچه را که به دوش بکشد و....) بی درنگ به انواع نوازش جنسی می پردازند. این نوازش ها هم با همجنس

ست ، هم با دیگر جنس و هم با خود . اگر ما نظام بونوبویی را برگزیده بودیم ، در یک تصادف کوچک اتومبیل به جای پرخاش و فریاد به آیسیدن و بوس و کنار می پرداختیم و خشم مان کاهش می یافت .

چنین می نماید که از دوران نوسنگی (néolithique) انسان ، همراه با شروع پدر سالاری ، نظام طبیعی چند زنی و چند مردی را تغییر داد . شکل های چند همسری و تک همسری جایگزین آن شد ، تنها به ظاهری و در چارچوب کلی تقسیم قدرت چنین شد . در پنهان ، آن ساختار نوعی ما (چند زنی و چند مردی) همچنان رفتار جنسی پایه ای باقی ماند . به یاد بیاوریم که تا قرن ده میلادی کلیسای مسیحی چند همسری ، همسر فرادست و فرو دست را نزد امیران و پادشاهان فرانسوی و ژرمانیک تحمل می کرد .

آرزوها و رفتار جنسی ما

در چنین متن تاریخی (تاریخ زیست شناختی) درخواست ها و آرزوهای ما برای دگرگونی رویکرد این یا آن حکومت به سکسپیت شکل می گیرد . این درخواست و میل تا کجا جدی و واقعی ست ؟ آگاهی ما ، درخواستمان برای آزادی تا کجا جدی و واقعی ست ؟ تا کجا با نا خود آگاه همان هماهنگ است ؟

ما در وجه آگاه همان چه برخوردی با زندگی جنسی مان داریم ؟ ما تجربه های جنسی خودمان را چطور ارزیابی می کنیم ؟ اگر جسارت چنین ارزیابی را داشته باشیم ، به نخستین و چندمین خودارضایی ها ، به نخستین دید زدن ها ، نخستین حرام کاری ها مان چطور می نگریم ؟ نگاهمان مهربان و با حسن نیت است یا عبوس و سختگیر ، یا رندانه و باریشخند ، یا گریزان و نفی کننده ؟ واکنش ما به رفتار جنسی نزدیکانمان چیست ؟ به زندگی جنسی پدر و مادر ، برادر و خواهر ، دختر و پسرمان فکر می کنیم یا نه ؟ هرگاه چنین افکار « ناپسندی » به ذهن مان رسید ، آنها را پس می زنیم و حضور هر چند موقتشان را انکار می کنیم یا برخورد آسوده ای داریم و پیدایش چنین صحنه هایی برایمان با مزه و طبیعی ست ؟ در پرورش فرزندانمان رویکرد یکسانی به دختر و پسرمان داریم ، نقش جنسی آنها بر ما و در چگونگی آموزش شان جایی دارد یا نه ؟ به بیان دیگر در پرورش فرزندان آنها موجوداتی با هویت و خواست های جنسی هستند یا موجوداتی « غیر جنسی » (asexué) که باید حکومت ما را بپذیرند ، درس بخوانند و با معیار های ما در زندگی موفق شوند .

وقتی شروع حرکت ما از چنین جاهایی باشد ، و اگر با پاکدلی و شفافیت بخواهیم به این پرسش ها پاسخ دهیم ، آنگاه برخورد حکومت اسلامی به سکسپیت برایمان فهمیدنی تر خواهد شد . به چند نظر برباره ی زندگی و شعر یکی از مهمترین شاعران ایران ، خانم فروغ فرخزاد توجه کنیم :

- در « تولدی دیگر » فروغ از دوره ی سبکسری به راه راست هدایت شد
- در « تولدی دیگر » شعرهای فروغ دیگر شعرهای رختخوابی نیست
- آن شعرها نوعی لوندی و جلافت فرنگی ما با نه دارد که از آن بوی فرنگی و غرب زدگی می آید

- آزادی فروغ پس از گسست از خانواده چیزی ست که بی بند و باری بهتر به آن می برازد
حدس می زنید این عبارت ها از چه کسانی باشد ؟ از آقای سروش ، از آقای بنی صدر ، از روشنفکران بچه مسلمان ؟ نه ، این ها از روشنفکران غیر مذهبی (لاییک) ما ست : آقایان آل احمد ، رضا براهنی ، محمود تهرانی (م. آزاد) و محمد حقوقی .

یک نقل قول دیگر :

« باید جوانان را از عادت زشت استمناء برحذر داشت . غذای ساده ، عادت به دوش گرفتن ، تمرین بدنی در این مورد بسیار موثر و مفید است . میل جنسی همچون رودی آتشین است که

باید آن را با صدها سد و بند در بسترش به مهار کشید تا در لجام گسیختگی نه او را بسوزاند نه اجتماع را». این نصیحت‌ها به نسل جوان از محقق اسلامی نیست، آقای مرتضی راوندی، از فعالان چپ ایران در جلد هفتم اثر پژوهشی خود «تاریخ اجتماعی ایران» چنین رهنمود داده‌اند. بگذریم که این نصایح در «تاریخ اجتماعی ایران» چه می‌کنند.

مرزهای آزادی و رفتار جنسی

ما در زمینی شکل می‌گیریم و شکل می‌دهیم که این رویکرد‌ها را می‌پروراند. آنچه داریم بر خاسته از خواست‌های خود آگاه و ناخود آگاه فردی و جمعی خود ما است. نگاه صمیمانه به این خواست‌ها سر آغاز هر نوع دگرگونی است که در رویا پیش هستیم. این نگاه بیش از هر حوزه‌ی دیگر در سکسپیت است که می‌تواند درجه‌ی جدیت و راستی خود را بنمایاند. رویکرد ما به سکسپیت محکی است به میزان آزادی خواهی و دگرگونی طلبی ما. این حوزه آنقدر قدیمی، درونی و آیینی است که تقلب در آن دشوار می‌نماید. به گمان من این آزمون درونی برای هر تحول و تکامل، برای پیدایش هر راه حل پایدار ضروری است. در رفتار جنسی مان مرزهایی که فرارفتن از آن را ممنوع می‌شماریم، مرزهای آزادی فردی ما را هم تعریف می‌کنند. من طرفدار جامعه‌ی بی‌مرز نیستم، حرفم شناخت این مرزهاست.

ویژگی‌های جنسی در بزرگسالی

هنگام رسیدن به بلوغ جنسی، که معمولاً بین ۱۱ تا ۱۴ سالگی است، تغییراتی در دستگاه‌های هورمونی بدن آغاز می‌شود. این تغییرات هم فرایندهای روانی مربوط به جنسیت را فعال می‌سازند و هم تحول ویژگی‌های جنسی - جسمانی از قبیل رویش مو و بزرگ شدن پستان‌ها را راه می‌اندازند. فرایند کنترل ترشح هورمون‌های جنسی در بزرگسالان از هیپوتالاموس سرچشمه می‌گیرد (شکل دستگاه هورمونی کارکرد جنسی). هیپوتالاموس مداری پسخوراندی (feedback loop) از عوامل اثرگذار فراهم می‌کند که نخست بر غده‌ی هیپوفیز، سپس بر بقیه بدن و در نهایت بار دیگر بر مغز اثر می‌گذارند. به این ترتیب، پیام‌های انعکاسی کارکرد جنسی، مداری را میان مغز و بدن فعال نگه‌می‌دارد.



در دوره‌ی بلوغ، هیپوتالاموس شروع به ترشح موادی شیمیایی به نام عوامل رها ساز گونادوتروپین (**factors gonadotropin releasing**) می‌کند و این مواد غده هیپوفیز را که درست زیر هیپوتالاموس قرار گرفته تحریک می‌کنند. کار غده هیپوفیز ترشح هورمون‌هایی به درون جریان خون است. این هورمون‌های جنسی، که گونادوتروپین نامیده می‌شوند، از طریق دستگاه گردش خون به غدد جنسی (تخمدان‌ها در زن و بیضه‌ها در مرد) می‌رسند که کارشان تولید سلول‌های تخمک یا اسپرم برای تولیدمثل جنسی است. هورمون‌های گونادوتروپین، غدد جنسی را فعال می‌کنند تا هورمون‌های جنسی‌شان را به جریان خون رها سازند.

در زنان، هیپوتالاموس عوامل رها ساز گونادوتروپین را در چرخه‌ای ماهانه رها می‌سازد که اوج و فرود آن تقریباً هر ۲۸ روز یکبار است. این امر هیپوفیز زنان را تحریک می‌کند که در چرخه‌ی ماهانه بر هورمون گونادوتروپین به اسامی هورمون محرک کیسک (فولیکول **follicle stimulating hormone - FSH**) و هورمون (زرده‌ساز **LH - luteinizing hormone**) ترشح کند. این هورمون‌ها تخمدان‌ها را فعال می‌سازند. هورمون محرک کیسک، تخمدان‌ها را به تولید کیسک تحریک می‌کند. کیسک خوشه‌ای از یاخته‌ها در داخل تخمدان‌ها است که امکان می‌دهد تخمک‌های بارور رشد کنند. وقتی کیسک به وجود آمد، شروع به ترشح هورمون زنانه استروژن می‌کند. استروژن به جریان خون وارد می‌شود و بر رشد جنسی بدن تأثیر می‌گذارد، و در بسیاری از گونه‌های جانوران، انگیزش جنسی را در مغز فعال می‌سازد. دومین هورمون گونادوتروپین، هورمون زرده‌ساز است که کمی بعد از هورمون محرک کیسک از هیپوفیز رها می‌شود. این هورمون موجب تخمک‌گذاری، یعنی رها سازی تخمک رسیده از کیسک می‌شود. همزمان با رها سازی تخمک، کیسک شروع به ترشح دومین هورمون زنانه، یعنی پروژسترون (**progesterone**) می‌کند که زهدان را آماده کشت تخمک رسیده می‌سازد، و در برخی گونه‌های جانداران، انگیزش جنسی را نیز در مغز فعال می‌سازد.

در مردان، هیپوتالاموس، عامل رهاساز گونادوتروپین را به جای یکبار در ماه، به صورت مداوم ترشح می‌کند. این امر سبب می‌شود هیپوفیز به طور مداوم هورمون گنادوتروپین به نام هورمون محرک یاخته‌ی میان بافتی (ICSH - interstitial cell stimulating hormone) به جریان خون رها سازد. ICSH سبب می‌شود بیضه‌ها یاخته‌های اسپرم بارور تولید کنند و ترشح هورمون‌های مردانه به نام آندروژن (androgen)، به ویژه تستوسترون را به نحو چشمگیری افزایش دهند. تستوسترون و دیگر آندروژن‌ها رشد ویژگی‌های جنسی مردانه را برمی‌انگیزند و در بیشتر گونه‌های جانوران با اثری که بر مغز دارند میل جنسی را فعال می‌سازند (در برخی گونه‌ها شکلی از پرخاشگری را نیز تسهیل می‌کنند).

نظارت عصبی

مغز به یک معنی، اندام اصلی رفتار جنسی است، چون هم خاستگاه میل جنسی است و هم نظارت بر رفتار جنسی را بر عهده دارد. در مورد آدمیان، عملکرد جنسی مغز تا نظارت بر افکار، تصورات و رویاهای جنسی گسترده است. در داخل خود مغز، هورمون‌های جنسی می‌توانند بر عملکرد عصبی افراد بزرگسال تأثیر بگذارند. در مورد همه پستانداران (از جمله آدمیان) در همان اوایل زندگی، و در برخی پستانداران در دوره بزرگسالی نیز، هورمون‌های جنسی می‌توانند بر رشد جسمانی و الگوهای ارتباطی نوروهای در حال رشد اثر بگذارند (بریدلاو، Breedlove، ۱۹۹۴).

دستگاه عصبی در سطوح مختلف با رفتار جنسی پیوند دارد^(۱). در سطح نخاعی، مدارهای عصبی معینی بر حرکات جفت‌گیری نظارت دارند. در مردها این موارد شامل نعوظ، حرکات لگن و انزال است. در مردانی که نخاع آنان بر اثر آسیب قطع شده و از برخی تحریکات حسی بدن خود آگاه نمی‌شوند، تمامی اعمال یاد شده می‌تواند به شکل بازتابی صورت گیرد. همین‌طور هم بررسی‌های بالینی زنان با آسیب نخاعی نشان می‌دهد که ترشحات مهبل در پاسخ به تحریک آلت جنسی و حرکات لگن ممکن است کنترل مدارهای بازتاب عصبی نخاع باشد (اوفیر، ۱۹۸۲).

(۱) . جمله‌ی اول این بند به سبب ناهمخوانی با بقیه‌ی مطلب، با مختصر تغییر ترجمه شد. توضیح اینکه در این جمله از نقش هورمون‌های جنسی در دستگاه عصبی صحبت شده، در حالی‌که سراسر بند مربوط به نقش دستگاه عصبی در کنترل رفتار جنسی است - ویراستار متن فارسی.

سطوح بالاتر مغز، خصوصاً هیپوتالاموس، شامل برخی دستگاه‌های عصبی است که نقش مهمی در جنبه‌های پیچیده‌تر رفتار جنسی دارند. برای مثال، می‌توان تعقیب جنسی و جفت‌گیری را در انواع جانداران نر و ماده از راه تحریک برقی مناطقی از هیپوتالاموس به وجود آورد. حتی در مورد آدمیان گزارش شده است که تحریک مناطقی از مغز در حوالی هیپوتالاموس می‌تواند موجب برانگیختگی و میل جنسی شدید شود (هیت، Heath، ۱۹۷۲). برعکس، آسیب‌دیدن مناطقی از هیپوتالاموس می‌تواند رفتار جنسی بسیاری از گونه‌ها، از جمله آدمی را به کلی متوقف کند.

تأثیرات محیطی

- تجربه‌های آغازین:

محیط نیز تأثیر بسیار بر رفتار جنسی بزرگسالان دارد. نمونه‌ای از این عوامل محیطی تجربه‌های آغازین زندگی است. تجربه، از مهمترین عوامل تعیین‌کننده رفتار جنسی بسیاری از پستانداران محسوب می‌شود.

- آزمایش‌هایی با میمون‌ها:

تجربه می‌تواند بر پاسخ‌های ویژه جنسی اثر بگذارد. برای نمونه، بچه‌میمون‌ها هنگام بازی با یکدیگر بسیاری از حالت‌های اندامی را که بعدها برای جفت‌گیری لازم دارند، نمایان می‌سازند. هنگام گلاویز شدن با همسالان خود، بچه‌میمون‌های نر به پشت حریف می‌چسبند و حرکاتی انجام می‌دهند که از عناصر رفتار جنسی بزرگسالان است. بچه‌میمون‌های ماده وقتی با هجوم بچه‌میمون نر تهدید می‌شوند، تسلیم می‌شوند و بی‌حرکت در وضعی مشابه حالتی قرار می‌گیرند که بعدها به هنگام جفت‌گیری برای تحمل وزن میمون نر لازم می‌شود. این واکنش‌های پیش‌رس جنسی، در همان اوایل زندگی در حدود ۶۰ روز پس از تولد نمایان شده و همراه با رشد میمون فراوان‌تر و ظریف‌تر می‌شود. ظهور این واکنش‌ها در آغاز زندگی این فکر را پیش می‌آورد که این‌ها پاسخ‌های فطری به محرک‌های اختصاصی هستند. کم‌اینکه تغییر و ظرافت یافتن آنها از طریق تجربه، بیانگر آن است که یادگیری نیز در تکوین الگوی جنسی دوره بزرگسالی نقشی دارد.

تجربه بر جنبه‌های فردی رفتار جنسی نیز اثر می‌گذارد. میمون‌هایی که در انزوای نسبی بزرگ شده‌اند (در قفس‌های توری انفرادی که در آنها می‌توانند میمون‌های دیگر را ببینند ولی نمی‌توانند با آنها تماس داشته باشند) غالباً پس از بلوغ قادر به جفت‌گیری نیستند. این قبیل میمون‌های نر می‌توانند اعمال مکانیکی جنسی را انجام دهند: مثلاً به اندازه میمون‌های طبیعی تا حد انزال استمنای می‌کنند. اما وقتی به میمون ماده‌ای برمی‌خورند که از نظر جنسی پذیرا است، به‌نظر می‌رسد بلد نیستند بدن خود را وضع مناسب برای جفت‌گیری قرار دهند. آنها از لحاظ جنسی برانگیخته می‌شوند اما فقط بدون هدف به بدن خود یا بدن میمون‌های ماده چنگ می‌اندازند. مشکل آنها نارسایی پاسخ‌های اختصاصی نیست. این میمون‌ها که مدتی در انزوا به‌سر برده‌اند، مشکلات اجتماعی یا عاطفی دارند: حتی در موقعیت‌های غیرجنسی، قادر به برقراری ارتباط با دیگر میمون‌ها نیستند، و ترس و گریز یا پرخاشگری شدید از خود نشان می‌دهند. ظاهراً رفتار طبیعی دگرجنس‌خواهی پستانداران نه فقط به هورمون‌ها و رشد پاسخ‌های اختصاصی جنسی، بلکه به پیوند عاطفی بین نر و ماده نیز وابسته است. این پیوند از نتایج جنبی تعامل با مادر و همگان است که از آن طریق، بچه‌میمون یاد می‌گیرد اعتماد کند و بدون ترس از اینکه آسیب ببیند، قسمت‌های ظریف بدن خود را نمایان سازد، تماس جنسی با دیگر میمون‌ها را بپذیرد و از آن لذت ببرند، و از انگیزش کافی برای همنشینی با میمون‌های دیگر برخوردار شود (هارلو، ۱۹۷۱).

هرچند باید در تعمیم این یافته‌ها به رشد جنسی آدمی محتاط باشیم، مشاهدات بالینی نوزادان آدمی از همانندی‌هایی حکایت دارد. نخستین جوانه‌های احساس اعتماد و محبت در نوزاد آدمی، ریشه در رابطه گرم و محبت‌آمیز با مادر یا نخستین سرپرست کودک دارد. این اعتماد بنیادی، شرط اساسی تعامل رضایت‌بخش با همگان است. روابط محبت‌آمیز با سایر خردسالان نر و ماده نیز زمینه را برای صمیمیتی فراهم می‌آورد که لازمه جنسی در میان بزرگسالان است.

تأثیر هورمون‌ها بر میل و برانگیختگی جنسی

هورمون‌ها چه نقشی در برانگیختگی و میل جنسی بزرگسالان بر عهده دارند؟ در انواع دیگر موجودات، برانگیختگی جنسی رابطه تنگاتنگی با تغییرات سطح هورمونی دارد، اما در آدمیان نقش هورمون‌ها کمتر است. یکی از روش‌های سنجش دخالت هورمون‌ها در برانگیختگی جنسی، بررسی اثرات برداشتن غده‌های جنسی یعنی تخمدان‌ها یا بیضه‌ها است که غده‌برداری (gonadectomy) نامیده می‌شود (در مردها برداشتن بیضه‌ها اخته‌سازی - castration نام دارد). در پژوهش باگونه‌های پائین‌تر جانوری (از جمله موش‌ها و خوکچه‌های هندی)، اخته‌سازی به کاهش سریع و سرانجام به زوال فعالیت جنسی منجر می‌شود. البته پژوهش‌های کنترل شده در مورد آدمیان انجام نشده است. در عوض، روانشناسان به مشاهدات خود درباره مردانی تکیه می‌کنند که به بیماری‌های سخت (مثلاً سرطان بیضه) مبتلا هستند و تحت اخته‌سازی شیمیایی (با تزریق هورمون‌های مصنوعی برای متوقف ساختن مصرف آندروژن) قرار گرفته‌اند. این پژوهش‌ها عمدتاً نشان می‌دهند که در شرایط فوق بعضی مردها میل جنسی را از دست می‌دهند، در حالی‌که در برخی دیگر زندگی جنسی عادی ادامه می‌یابد (واکر، Walker، ۱۹۷۸؛ مانی، وایده کینگ، Weideking، واکر، و گین، Gain، ۱۹۷۶). به‌نظر می‌رسد آندروژن فقط در بعضی موارد بر میل جنسی اثر می‌گذارد.

راهی دیگر برای اندازه‌گیری دخالت هورمون‌ها در میل جنسی و برانگیختگی در مردها، بررسی رابطه نوسان مقدار هورمون با میل جنسی است. مثلاً، وقتی میزان ترشح تستوسترون در مردی زیاد باشد آیا او بیشتر احساس برانگیختگی جنسی می‌کند؟ در این مورد عقیده بر این است که میزان تستوسترون ممکن است تأثیری بر عملکرد جنسی مثلاً نعوظ نداشته باشد، اما میل جنسی را افزایش دهد. مثلاً به‌صورت تخیلات جنسی (دیویدسون، Davidson، ۱۹۸۸). اما به‌نظر می‌رسد تعیین کننده عمده میل جنسی در مردها، عوامل هیجانی باشد. مثلاً می‌بینیم که در مورد مردها (و نیز زنان)، شایع‌ترین علت کمبود میل جنسی در زوج‌های طالب درمان جنسی، تعارض‌های زناشویی است (گل‌من، Goleman، ۱۹۸۸).

میل جنسی زنان حتی کمتر از مردان تحت تأثیر هورمون‌ها است، در حالی‌که در غیرنخستیها (nonprimates) رفتار جنسی ماده وابستگی زیادی به هورمون جنسی دارد. به‌جز آدمی، در همه جانوران برداشتن تخمدان‌ها منجر به قطع فعالیت جنسی می‌شود، به این معنا که ماده اخته از پذیرش نر باز می‌ایستد و معمولاً در مقابل پیشروی‌های جنسی او مقاومت می‌کند. در این میان تنها استثناء جنس مادینه آدمی است که پس از یائسگی (متوقف شدن کارکرد تخمدان‌ها) نیز در اغلب موارد میل جنسی او کاهش نمی‌یابد. در حقیقت، بعضی از زن‌ها پس از یائسگی علاقه بیشتری به رابطه جنسی نشان می‌دهند، شاید به این دلیل که دیگر بیمی از آبستنی ندارند. شواهدی حاکی از آن است که وجود مقدار ناچیزی از هورمون‌های جنسی در دستگاه گردش خون زنان، میل جنسی آنان را افزایش می‌دهد (شروین، Sherwin، ۱۹۸۸). اما مقدار لازم برای تحریک میل جنسی معمولاً چندان اندک است که در اکثر زنان بسیار بیشتر از آن تولید می‌شود و در نتیجه گمان می‌رود این عامل چندان تأثیری بر میل جنسی نداشته باشد.

بررسی‌هایی در زمینه رابطه نوسان هورمونی با برانگیختگی جنسی ماده‌ها در دوره پیش از

یائسگی، نتایج مشابهی به دست داده است: تغییرات عادی هورمونی، نقشی اساسی در برانگیختگی جنسی جانوران دیگر دارد، اما نه در انسان‌ها. در پستانداران ماده، مقدار هورمون‌ها به صورت دوره‌ای همراه با تغییراتی در باروری حیوان، نوسان دارد. در بخش اول چرخه‌ای باروری پستانداران (زمانی که تخمک‌ها برای باروری آماده می‌شود) تخمدان‌ها استروژن ترشح می‌کنند که زهدان برای پذیرش جنین آماده می‌سازد و ضمناً تمایل جنسی را برمی‌انگیزد. پس از آنکه تخمک‌گذاری انجام شد، هم پروژسترون ترشح می‌شود و هم استروژن ضمناً تمایل جنسی را برمی‌انگیزد. پس از آنکه تخمک‌گذاری انجام شد، هم پروژسترون ترشح می‌شود و هم استروژن. به دنبال این چرخه باروری یا گشن‌خواهی (فصل، *estrous eyele*)، تغییراتی در انگیزش جنسی بیشتر گونه‌های پستانداران روی می‌دهد. اکثر حیوان‌های ماده فقط در دوره تخمک‌گذاری پذیرای پیش‌روی‌های جنسی نر هستند، یعنی زمانی که میزان استروژن به بیشترین حد آن در طول چرخه می‌رسد، اما در میان نخستی‌ها فعالیت جنسی نر کمتر تحت تأثیر چرخه‌ی باروری (گشن‌خواهی) است. میمون‌ها، بوزینه‌ها و شمپانزه‌های ماده در هر زمانی طی این چرخه جفت‌گیری می‌کنند، هر چند بیشترین فعالیت جنسی باز هم در دوره تخمک‌گذاری دیده می‌شود. به نظر می‌رسد در زنان، میل و برانگیختگی جنسی به میزان بسیار کمتر تحت تأثیر دوره باروری بوده و بیشتر تحت تأثیر عوامل اجتماعی و عاطفی است.

به طور کلی از مهره‌داران پست به عالی، میزان نظارت هورمون‌ها بر رفتار جنسی بزرگسالان کاهش می‌یابد. با وجود این، حتی در آدمیان نیز به نظر می‌رسد برخی نظارت‌های هورمونی وجود داشته باشد که نمونه‌های آن رابطه بین تستوسترون و میل جنسی در مردها است.

هورمون‌های جنسی، به ویژه آندروژن‌ها، در انگیزش جنسی دخالت دارند. این پدیده که به ویژه در مردان بارزتر است، نخستین پژوهشگران مسئله را به این ترتیب فرضیه سوق داد که ممکن است سطح آندروژن یا تستوسترون در مرد همجنس‌خواه نسبت به مرد دگرجنس‌خواه، پایین‌تر باشد. اما این فرضیه تأیید نشد زیرا در بیشتر پژوهش‌ها در این زمینه تفاوتی بین دو گروه نبود، و در مواردی هم که به تفاوتی برخوردند معلوم شد نتوانسته‌اند اثر برخی عوامل کاهنده سطح آندروژن نظیر استرس یا مصرف تفریحی دارو را کنترل کنند. علاوه بر این، وقتی به مردهای همجنس‌خواه تستوسترون داده شد، انگیزش جنسی آنان افزایش یافت (مثل همه مردها) اما گرایش جنسی آنان تغییر نکرد.

با توجه به نقش هورمون‌ها در رشد دوره جنینی، فرضیه هورمونی متفاوتی درباره گرایش جنسی مطرح شد. بر پایه پژوهشی با موش‌ها که نشان داده بود تستوسترون دوره جنینی مغز را 'نرینه' می‌سازد و بعدها بر پاسخ‌های جفت‌گیری شبه‌نرینه آنان اثر می‌گذارد، بعضی پژوهشگران این فرضیه را عنوان کردند که مردانی که در مرحله حساسی از رشد جنینی، سطح تستوسترون در آنها جنین‌های مادینه‌ای که بیش از حد متعارف تستوسترون دریافت دارند احتمالاً در بزرگسالی اندکی گرایش همجنس‌خواهانه خواهند داشت (الیس، Ellis و ایمس، Ames، ۱۹۸۷).

بررسی فرضیه‌های مربوط به اثر هورمون‌های پیش از تولد در آدمیان دشوار است، چون به علت خطاهای روش‌شناختی نمی‌توان بر اساس این قبیل بررسی‌ها به نتیجه‌گیری‌های قاطع دست زد (ادکینز - ریگان، Adkins-Regan، ۱۹۸۸؛ ارهارد و می‌یر - بالبورگ، Meyer-Bahlburg، ۱۹۸۱). برای مثال، در تحقیق معروفی، دخترانی که در دوره جنینی مقادیر بسیار زیاد تستوسترون دریافت کرده بودند، بررسی شدند. این دختران که با آلت تناسلی مبهم به دنیا آمده بودند، بلافاصله پس از تولد تحت جراحی قرار گرفته، و نقص‌شان اصلاح شده بود. در مصاحبه‌ای در اواسط دوره کودکی، گزارش دختران و مادرانشان حاکی از آن بود که این دختران بیشتر از

دختران گروه گواه، رفتار پسرانه داشتند (مانی و ارهارد، ۱۹۷۲) و در اوایل بزرگسالی تخیلات جنسی بیشتری در ارتباط با همجنسان خود گزارش می‌کردند (مانی، شوارتز و لوویس، ۱۹۸۴). در تفسیر این نتایج غالباً گفته می‌شود که تستوسترون مغز دختران را در دوره‌ی جنینی 'ترینه' ساخته بود.

نتایج فوق را به‌گونه‌ی دیگری نیز می‌توان تفسیر کرد. برای مثال، این دختران تحت درمان با کورتیزون نیز بودند و این خود می‌توانست آنان را از نظر جسمانی فعال‌تر، و در نتیجه، پسرانه‌تر سازد. این امر ممکن است بر تعامل آنان با دیگر دختران، پسران، و بزرگسالان تأثیر گذاشته و احتمالاً سبب شده باشد دیگران نیز با آنان به‌گونه‌ی دیگری رفتار کنند. به این علت و دلایل دیگر، نمی‌توان گفت نتایج این بررسی حاکی از پیوند مستقیم بین هورمون‌های پیش از تولد و گرایش‌های جنسی در دوره‌ی بزرگسالی است.

مشکلات روش‌شناختی مشابهی نیز، تفسیر دیگر یافته‌های مربوط به‌فرضیه‌های هورمونی پیش از تولد را مشکل می‌سازد. برای مثال، گزارش شده بود که هیپوتالاموس مردان همجنس‌خواه از نظر ساختاری تفاوت مختصری با مردان دگرجنس‌خواه دارد (لهوی، LeVay، ۱۹۹۳، ۱۹۹۱). همان‌طور که قبلاً گفتیم هیپوتالاموس بخشی از مغز است که رابطه‌ی نزدیکی با هورمون‌های جنسی و رفتار جنسی دارد. اما یافته‌ی فوق از بررسی مغز مردانی به‌دست آمده بود که همه بر اثر ابتلا به ایدز مرده بودند، در حالی‌که در مورد بیشتر افراد گروه گواه - مردان دگرجنس‌خواه - چنین نبود. ما نمی‌دانیم که فرایند بیماری ایدز بر کالبدشناسی اثر می‌گذارد یا نه، اما شواهدی حاکی از آن است که ایدز احتمالاً تفاوت‌های ساختاری ایجاد نمی‌کند (لهوی، ۱۹۹۳).

ویژگی‌های جنسی در بزرگسالی (۳)

تأثیرات فرهنگی

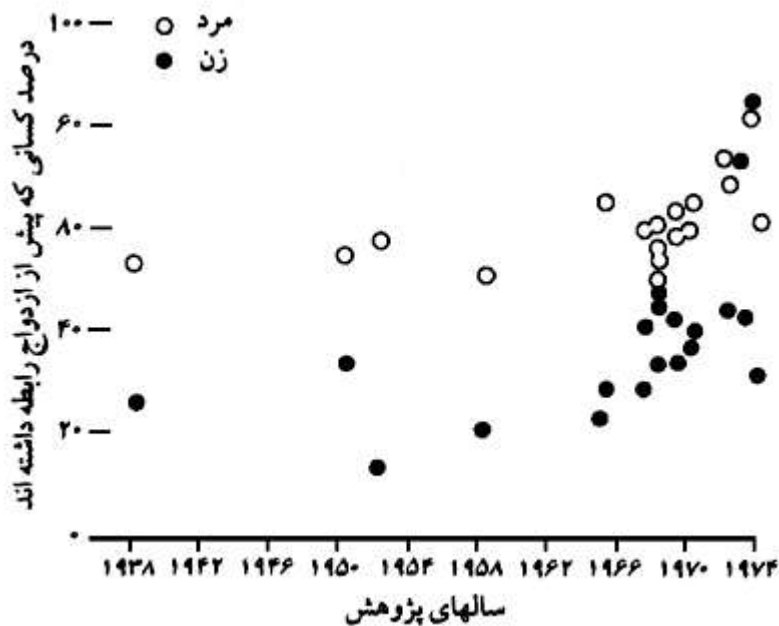
تأثیرات فرهنگی، طبقه‌ی دیگری از عوامل محیطی هستند که بر تجلی میل جنسی تأثیر می‌گذارند. برخلاف دیگر نخستی‌ها، فرهنگ در تعیین رفتار جنسی انسان تأثیر قطعی دارد.

فعالیت‌های جنسی در فرهنگ‌های مختلف. هر جامعه برای رفتارهای جنسی محدودیت‌هایی تعیین می‌کند. برای مثال، زنا با محارم (یعنی رابطه‌ی جنسی بین افراد خانواده) تقریباً در تمام فرهنگ‌ها منع شده است. جنبه‌های دیگری از رفتار جنسی، مثلاً فعالیت جنسی در میان کودکان، همجنس‌خواهی، استمنا و رابطه‌ی جنسی قبل از ازدواج، به درجات گوناگون در جوامع مختلف مجاز شناخته می‌شوند. مردم‌شناسان در فرهنگ‌های نانویسا (preliterate) به انواع فعالیت‌های جنسی مجاز برخورده‌اند. برخی از جامعه‌های بسیار آسان‌گیر کودکان خود را به خودانگیزی و انواع بازی‌های جنسی ترغیب می‌کنند و به آنها اجازه می‌دهند اعمال جنسی بزرگسالان را تماشا کنند. مثلاً در قبیله‌ی چهوا (Chew) در افریقا، اعتقاد بر این است که اگر کودکان تمرینات جنسی نداشته باشند، قادر نخواهند بود در آینده تولیدمثل کنند. در قبیله‌ی سامبیا (Sambia) در گینه جدید دوجنسی بودن نهادینه شده است، به این معنی که از زمان پیش از بلوغ تا زمان ازدواج، هر پسری با مردان دیگر زندگی می‌کند و به همجنس‌بازی می‌پردازد (هرت، Herdt، ۱۹۸۴).

در مقابل، در جوامع بسیار سخت‌گیر سعی می‌شود رفتار جنسی دوره پیش‌نوجوانی کنترل شود و کودکان از موضوعات جنسی بی‌خبر بمانند. در کونا (Cuna) آمریکای جنوبی معتقد هستند که کودکان تا هنگام ازدواج باید در زمینه موضوعات جنسی در جهل مطلق باشند و حتی به کودکان اجازه نمی‌دهند زاییدن حیوان‌ها را تماشا کنند.

تغییرات رفتار جنسی در ایالات متحده هر چند شیوه معمول برای بررسی تفاوت‌های فرهنگی این است که درباره روش‌های مرسوم در کشورهای مختلف کندوکاو شود، اما می‌توان به بررسی آن دسته از تغییرات فرهنگی نیز پرداخت که در کشور معینی روی می‌دهد. در این زمینه، در فاصله سال‌های ۱۹۴۰ تا ۱۹۷۰ در ایالات متحده آمریکا و دیگر کشورهای غربی تغییراتی صورت گرفته است. در دو دهه ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰، ایالات متحده آمریکا و بیشتر کشورهای غربی دیگر در مسائل جنسی به‌عنوان اجتماعات سخت‌گیر شناخته می‌شدند، و بنا به سنت، وجود رابطه جنسی قبل از بلوغ در جوامع غربی یا انکار می‌شد و یا نادیده گرفته می‌شد. رابطه زناشویی یگانه رابطه جنسی مشروع به حساب می‌آمد و دیگر تجلیات جنسی (فعالیت‌های همجنس‌خواهانه، رابطه جنسی مشروع و رابطه‌ی خارج از چارچوب زناشویی) به‌طور کلی مورد نکوهش و غالباً غیرقانونی بود. البته بسیاری از مردم این جوامع به‌چنین فعالیت‌هایی می‌پرداختند که اغلب با احساس شرمساری همراه بود.

با گذشت زمان، فعالیت‌های جنسی کمتر محدود شد. مثلاً رابطه جنسی قبل از ازدواج فراوان‌تر پذیرفتنی‌تر شد. از میان دانشجویان آمریکایی که در دهه ۱۹۴۰ با آنان مصاحبه شد، ۲۷ درصد زنان و ۴۹ درصد مردان قبل از رسیدن به ۲۱ سالگی، رابطه جنسی قبل از ازدواج را تجربه کرده بودند (کینزی، Kinsey، پومروی، Pomeroy، مارتین، Martin و گبهارد، Gebhard، ۱۹۵۳؛ پومروی و مارتین، ۱۹۴۸). در مقایسه با ارقام فوق، در بررسی‌های متعدد دیگری که در گروه‌های دانشجویی دهه ۱۹۷۰ صورت گرفت، رقم ۴۰ تا ۸۰ درصد برای هر دو جنس به‌دست آمد (تاوریس، Tavis و ساد، Sadd، ۱۹۷۷؛ هانت، ۱۹۷۴). در چند دهه گذشته شاهد گرایش تدریجی به شروع رابطه جنسی در سنین پایین‌تر بوده‌ایم. تقریباً ۵۰ درصد از هر دو جنس گزارش کرده‌اند که در سنین ۱۶-۱۷ سالگی رابطه جنسی داشته‌اند (لومان، Laumann، گانیون، Gagnon، مایکل، Micheal و مایکلز، Michaels، ۱۹۹۴). شکل موارد آمیزش جنسی در دوره پیش از ازدواج میزان آمیزش جنسی قبل از ازدواج را در یک دوره ۳۵ ساله نشان می‌دهد. توجه داشته باشید که رفتار جنسی در میان زنان بیشتر از مردان تغییر یافته است و بزرگترین تغییر در اواخر دهه ۱۹۶۰ رخ داده است. این تغییرات، بسیاری از ناظران صحنه اجتماعی را در دهه ۱۹۷۰ به این نتیجه رساند که انقلابی جنسی روی داده است.



امروزه، به نظر می‌رسد انقلاب جنسی تحت‌تأثیر ترس از انتقال بیماری‌ها از راه جنسی، به‌خصوص نشانگان نقص ایمنی اکتسابی (AIDS - Acquired Immune Deficiency Syndrome) یا ایدز، تا حدودی مهار شده است. به‌علاوه، انقلاب همیشه ممکن است بر رفتار بیش از عواطف تأثیر بگذارد. در مصاحبه با دانشجویان آمریکائی متأهل در دهه ۱۹۷۰، فقط ۲۰ درصد آنها رابطه جنسی بین‌آشنایان انقاصی را قابل قبول می‌دانستند (پیلاو، Peplau، رابین و هیل، ۱۹۷۷). در روند مشابهی، اگر چه زنان از حیث رفتار جنسی به‌مردان شبیه‌تر می‌شوند، تفاوت آنان با مردها از لحاظ برخی نگرش‌های عمده نسبت به رابطه جنسی قبل از ازدواج، همچنان محفوظ مانده است. اکثر زنان، قبل از ازدواج فقط با یکی دو نفر که از نظر عاطفی با آنان نزدیک هستند، رابطه برقرار می‌کنند. برعکس به‌نظر می‌رسد مردان گرایش بیشتری به چنین روابطی دارند (لومان و همکاران، ۱۹۹۴). با این حال، در یک دوره ۵ ساله، اکثر افراد هر دو جنس ظاهراً بیش از یک همدم جنسی نداشتند (لومان، ۱۹۹۴).

تفاوت‌های جنسیتی

بررسی افراد دگرجنس‌خواه نشان داده است که مردان و زنان جوان در مسائل جنسی نگرش‌های متفاوت دارند و به احتمال بیشتر، زنان بیشتر از مردان رابطه جنسی را جزئی از رابطه عاشقانه می‌بینند. در همین زمینه، تفاوت‌های مشهود بین مردان و زنان از لحاظ نوع حوادث منجر به حسادت جنسی عبارت بوده‌اند از بی‌وفائی عاطفی یا بی‌وفائی جنسی. خواه براساس گزارش‌های خود افراد قضاوت کنیم یا براساس واکنش‌های خودمختار آنها (از قبیل تعداد ضربان قلب) زنان از بی‌وفائی عاطفی (یعنی این احتمال که همدم‌شان رابطه عاشقانه‌ای با کس دیگری داشته باشد)، بیشتر ناراحت می‌شوند تا بی‌وفائی جنسی. در مقابل، مردان نسبت به بی‌وفائی جنسی همدم خود صرف‌نظر از ماهیت ارتباط عاطفی آن، واکنش شدیدتری نشان می‌دهند (باس، Buss، لارسن، Larsen، وستن، Westen و سملرات، Semmelroth، ۱۹۹۲). تفاوت بین دو جنس، هم در رفتار و هم در نگرش نمایان است. به‌نظر می‌رسد زنان اگر درگیر رابطه‌های جنسی قبل از ازدواج شوند، در مقایسه با مردان با افراد معدودی چنین رابطه‌ای برقرار می‌کنند. تفاوت بین الگوهای رفتار جنسی مردان و زنان، صرف‌نظر از نوع گرایش جنسی آنها پایدار می‌ماند. برای

مثال، دفعات رابطه جنسی در زنان همجنس‌خواه کمتر است تا زنان دگرجنس‌خواه، در حالی‌که زوج‌های همجنس‌خواه نر بیش از زوج‌های دگرجنس‌خواه فعالیت جنسی دارند. چنین تفاوت‌هایی ممکن است حاکی از وجود پیوستاری از ویژگی‌های نوعی زنانه تا مردان باشد (باس، ۱۹۹۴).

ویژگی‌های جنسی در بزرگسالی (۴)

گرایش جنسی

مقصود از گرایش جنسی این است که شخص از لحاظ جنسی تا چه اندازه مجذوب افراد همجنس یا دگرجنس با خود می‌شود. بیشتر دانشمندان علوم رفتاری، همانند آلفرد کینزی، پیشگام پژوهش‌های جنسی در دهه ۱۹۴۰، گرایش جنسی را پیوستاری از همجنس‌خواهی محض تا دگرجنس‌خواهی محض می‌بینند. برای مثال در مقیاس ۷ درجه‌ای کینزی، کسانی که فقط مجذوب افراد جنس مخالف می‌شوند و از لحاظ جنسی فقط با چنین افراد آمیزش دارند در انتهای دگرجنس‌خواهی این پیوستار قرار می‌گیرند (طبقه صفر)، و کسانی هم که منحصراً مجذوب افراد همجنس خود شده و فقط مایل به رابطه جنسی با این افراد هستند، در انتهای همجنس‌خواهی (طبقه ۶) این پیوستار قرار دارند. افرادی که در طبقه ۲ تا ۴ جای دارند غالباً به‌عنوان دو جنس‌خواه محسوب می‌شوند.

چنین روشی مسئله را بیش از حد ساده جلوه می‌دهد، چون گرایش جنسی شامل مؤلفه‌های متمایز گوناگونی است مانند کشش شهوانی یا میل جنسی، رفتار جنسی، جاذبه عاشقانه، و ارزیابی خود به‌عنوان دگرجنس‌خواه، همجنس‌خواه، یا دوجنس‌خواه. چندان هم غیرعادی نیست که فردی از لحاظ مؤلفه‌های گوناگون در نقاط مختلف این مقیاس قرار گیرد. برای مثال، بسیاری از کسانی که از نظر جنسی مجذوب همجنسان خود می‌شوند ممکن است هرگز درگیر رفتارهای همجنس‌گرایانه نشوند، و بسیاری دیگر که تجارب همجنس‌گرا داشته‌اند خود را همجنس‌گرا یا دوجنس‌گرا ندانند. مسئله وقتی پیچیده‌تر می‌شود که با گذشت زمان از لحاظ مؤلفه‌های گرایش جنسی تغییر وضعیت دهند.

فراوانی گرایش‌های جنسی گوناگون

در زمینه‌یابی تازه‌ای درباره‌ی مسائل جنسی در ایالات متحده ۱۰/۱ درصد از مردان بزرگسال و ۸/۶ درصد زنان بزرگسال حداقل یکی از وضعیت‌های زیر را در مورد خود صادق دانستند: ۱. اخیراً 'بیشتر' یا 'فقط' به همجنسان خود گرایش پیدا کرده‌اند؛ ۲. رابطه جنسی با همجنس را 'تا حدودی' یا 'بسیار' جذاب یافته‌اند؛ ۳. از ۱۸ سالگی درگیر رابطه جنسی با همجنس خود بوده‌اند (لومان، گانیون، مایکل و مایکلز، ۱۹۹۴). این ارقام در حد درصد مردمانی است که گزارش کرده‌اند چپ دست هستند (حدود ۸ درصد). در مورد هویت شخصی، ۲/۸ درصد مردان و ۱/۴ درصد زنان خود را همجنس‌خواه یا هر دو جنس‌خواه می‌دانند. در حد درصدی از مردم ایالات متحده که خود را یهودی می‌دانند (۲ تا ۳ درصد).

به قول پژوهشگران بررسی بالا، این درصدها برآورد کمینه‌ای از ارقام واقعی به‌دست می‌دهند، زیرا بسیاری از مردم اکراه دارند به‌وجود امیال و رفتارهایی در خود اذعان کنند که عده‌ای آنها را بیمارگونه و غیراخلاقی می‌دانند. این مسئله در زمینه‌یابی فوق، حادثه هم بود، چون با افراد

در منزلشان مصاحبه می‌شد و حفظ حالت محرمانه هم همیشه امکان نداشت تا جائی که در ۲۰ درصد مصاحبه‌ها، دیگر افراد خانواده و حتی کودکان نیز حضور داشتند.

ارتباط با کودکی

عوامل تعیین‌کننده گرایش جنسی - خصوصاً همجنس‌گرایی - اخیراً موضوع مورد بحث متخصصان علوم رفتاری و رسانه‌های گروهی بوده است. آیا گرایش جنسی بزرگسالان را اصولاً تجربه‌های اولیه زندگی آنها تعیین می‌کند یا تأثیرات زیست‌شناختی فطری از قبیل هورمون‌ها و ژن‌ها؟

بهترین شواهد در زمینه‌ی تأثیر تجربه‌های آغازین زندگی، حاصل مصاحبه با حدود ۱۰۰۰ مردن و زن همجنس‌خواه و ۵۰۰ مرد و زن دگرجنس‌خواه است که در ناحیه‌ی خلیج سانفرانسیسکو زندگی می‌کردند (بل، وانبرگ، Weinberg و هم‌اسمیت، Hammersimth، ۱۹۸۱، a).

این پژوهش فقط یکی از عوامل اساسی را که پیش‌بینی‌کننده گرایش‌های همجنس‌خواهی در بزرگسالان مرد و زن آشکار ساخت: ناهمنوایی جنسیتی در دوره کودکی. همان‌طور که جدول ناهمنوایی جنسیتی در کودکی نشان می‌دهد، وقتی از این افراد سؤال شد که در دوره کودکی از چه نوع فعالیت‌هایی لذت برده یا لذت نبرده‌اند، زنان و مردان همجنس‌خواه در مقایسه با زنان و مردان دگرجنس‌خواه گزارش کردند که از فعالیت‌های ویژه جنس خود کمتر و از فعالیت‌های خاص جنس مخالف بیشتر لذت برده‌اند. همچنین معلوم شد مردان و زنان همجنس‌خواه کمتر از گروه دیگر در کودکی خصوصیات مردان (در مودر مردان) یا زنانه (در مورد زنان) داشته‌اند. علاوه بر این ناهمنوایی جنسیتی^(۱)، مردان و زنان همجنس‌خواه در کودکی گرایش بیشتری داشتند به اینکه دوستان خود را از میان افراد جنس مخالف برگزینند.

(۱) در سراسر این فصل واژه 'جنسی' در برابر واژه‌ی انگلیسی 'sexual'، واژه‌های 'جنسیت' و 'جنسیتی' در برابر واژه انگلیسی 'gender' به‌کار رفته است - ویراستار متن فارسی.

جدول ناهمنوایی جنسیتی در کودکی

	مردان	زنان	مردان	زنان
همجنس‌خواه همجنس‌خواه				
همجنس‌خواه دگرجنس‌خواه				
لذت بردن از فعالیت‌های پسرانه	۳۷%	۸۱%	۹۰%	۶۱%
لذت بردن از فعالیت دخترانه	۴۸%	۳۷%	۱۱%	۸۵%

مرد با				
گرایش				
نرینه یا	۷۶%	۹۲%	۲۰%	۴۴%
زن با				
گرایش				
مادینه				
حداقل				
نیمی از				
دوستان از	۴۰%	۱۳%	۶۰%	۴۲%
جنس				
مخالف				

در یک بررسی گسترده، مردان و زنان همجنس‌خواه بیش از مردان و زنان دگرجنس‌خواه، گزارش کردند که در طول دوران کودکی تجربه ناهمنوائی جنسیتی داشته‌اند. (برگرفته از بل، واینبرگ و هم‌اسمیت، ۱۹۸۱b)

در جدول ناهمنوائی جنسیتی در کودکی به دو نکته‌ی حائز اهمیت برمی‌خوریم: نخست اینکه یافته‌ها هم بسیار روشن و هم در مورد مردان و زنان به‌طور یکسان صادق هستند: فقط حدود ۳۷ درصد مردان و زنان همجنس‌خواه از فعالیت‌های ویژه‌ی جنس خود در دوره‌ی کودکی لذت برده بودند، در حالی‌که رقم مشابه برای افراد دگرجنس‌خواه ۸۵ تا ۹۰ درصد بود. در واقع، مردان همجنس‌خواه از فعالیت‌های خاص پسران (از قبیل فوتبال و بیسبال) کمتر از زنان دگرجنس‌خواه لذت برده بودند. دوم اینکه به‌رغم گویا بودن یافته‌ها، باز هم به استثنای فراوانی برمی‌خوریم. البته، ۴۴ درصد مردان همجنس‌خواه در مقایسه با ۹۲ درصد مردان دگرجنس‌خواه گزارش کردند که در دوره‌ی کودکی حالت مردانه داشتند. اینکه ناهمنوائی هویت جنسیتی در دوره‌ی کودکی توان پیش‌بینی همجنس‌خواهی در دوره‌ی بزرگسالی را دارد در چند بررسی دیگر نیز تأیید شده است (بیل، Bailey و زاگر، Zucker، ۱۹۹۵)، از جمله بررسی‌هایی که در آنها گروهی پسر ناهمنوا از لحاظ جنسیتی انتخاب و تا مرحله‌ی بزرگسالی پیگیری شده‌اند (زاگر، ۱۹۹۰؛ گرین، ۱۹۸۷).

علاوه بر یافته‌هایی در زمینه‌ی ناهمنوائی جنسیتی، بررسی خلیج سانفرانسیسکو یافته‌های منفی مهمی نیز داشت که بر نظریه‌های رایج درباره‌ی پیش‌بینی‌های گرایش به همجنس‌خواهی سایه‌ی تردید می‌افکند. اینک مثال‌ها:

- همانندسازی شخص با والد غیر همجنس خود در جریان رشد، تأثیر شایان توجهی در همجنس‌خواه یا دگرجنس‌خواه بودن وی ندارد. این یافته مباین با نظریه روان‌کاوی فروید و دیگر نظریه‌های مبتنی بر نظام روان‌پویشی خانواده در دوره‌ی کودکی است. درست است که طبق پیش‌بینی مکتب روان‌کاوی، مردان همجنس‌خواه در مقایسه با مردان دگرجنس‌خواه، رابطه‌ی ضعیف‌تری با پدر خود گزارش می‌کنند، اما این مطلب در مورد زنان همجنس‌خواه در مقایسه با زنان دگرجنس‌خواه نیز صادق بود. به‌علاوه، یافته‌ها حاکی از آن است که رابطه‌ی ضعیف پدر - فرزندی تعیین‌کننده همجنس‌خواهی فرزندان نیست، بلکه خود ناشی از این است که پدر، کودکی را که ناهمنوائی جنسیتی نشان دهد، دوست ندارد، به‌ویژه پسری را که رفتار زنانه داشته باشد.

پدران کمتر از مادران در مورد ناهمنوائی جنسیتی اغماض می‌کنند.

- در اینکه نخستین تجربه جنسی شاخص با همجنس خود بوده باشد یا نه تفاوتی بین مردان و زنان همجنس‌خواه با دگرجنس‌خواه دیده نشد. به‌علاوه، همجنس‌خواهان از تجربه‌های دگرجنس‌خواهانه در سال‌های کودکی و نوجوانی نه بی‌بهره‌اند و نه چنین تجاربی را نامطبوع یافته بودند.

- گرایش جنسی معمولاً در نوجوانی شکل می‌گیرد، هرچند نوجوانان هنوز از نظر گرایش جنسی فعال نشده‌اند. مردان و زنان همجنس‌خواه نوعاً سه سال پیش از اولین فعالیت همجنس‌خواهی 'پیشرفته' خود، معمولاً مجذوب فردی از همجنسان خود می‌شوند.

دو یافته فوق حاکی از آنند که به‌طور کلی، نه فعالیت‌های همجنس‌خواهی بلکه احساسات همجنس‌خواهی است که نقش قطعی در گرایش همجنس‌خواهی در بزرگسالی دارد. بر مبنای این دو یافته هرگونه نظریه یادگیری رفتاری در توجیه گرایش جنسی مردود شناخته می‌شود، از جمله این اعتقاد رایج عامیانه که همجنس‌خواه شدن معلول، 'اغواشدن' توسط فردی همجنس، یا والد، معلم، یا فردی دوست‌داشتنی و همجنس‌خواه است. داده‌های بین فرهنگی نیز با این نتیجه‌گیری هماهنگ است. برای مثال، در فرهنگ مردم سامبیا در گینه نو، تمامی پسرها، پیش از بلوغ تا اواخر نوجوانی، صرفاً به فعالیت‌های همجنس‌خواهانه می‌پردازند. اما در این مرحله، همگی ازدواج می‌کنند و افرادی کاملاً دگرجنس‌خواه می‌شوند (هرت، ۱۹۸۷، ۱۹۸۴).

نکته آخر اینکه تمامی بررسی‌ها حاکی از آن است که گرایش جنسی، نوعی انتخاب شخصی نیست. مرد و زن همجنس‌خواه شخصاً این راه را بر نمی‌انگیزند تا احساس جنسی نسبت به افراد همجنس خود داشته باشد، کما اینکه دگرجنس‌خواه نیز احساس مثبت نسبت به جنس مخالف را شخصاً انتخاب نمی‌کند. در این مورد دانشمندان علوم رفتاری و در میزان تأثیر طبیعت یا تربیت اختلاف نظر دارند و بحث بر سر این است که تعیین‌کننده‌های اصلی گرایش جنسی، در عوامل زیست‌شناختی ریشه دارند یا در تجربه. اما عامه مردم به خطا این سؤال را به این صورت مطرح می‌کنند که آیا گرایش جنسی را متغیرهایی خارج از کنترل فرد تعیین می‌کنند یا فرد در انتخاب آن آزاد است، واضح است که این سؤال همان سؤال قبلی نیست.

از آنجا که نتایج بررسی سانفرانسیسکو عملاً بر تمامی نظریه‌های مدعی تبیین همجنس‌خواهی بر پایه تجارب کودکی یا نوجوانی خط بطلان کشید، پژوهشگران این نظر را پیش کشیدند که بنیان ناهمنوائی جنسیتی در دوره کودکی و همچنین گرایش به همجنس‌خواهی در بزرگسالی را احتمالاً باید در زیست‌شناختی ساخت فطری پیش از تولد فرد جستجو کرد. اینک به این مطلب می‌پردازیم.

ژن‌ها

برخلاف ابهامی که در شواهد هورمونی به چشم می‌خورد، در مورد پیوند بین عوامل ژنتیکی و گرایش همجنس‌خواهی بزرگسالان، شکی باقی نمانده است، هرچند که در تفسیر آن اختلاف نظر هست. گویاترین شواهد در این زمینه از بررسی دوقلوهای همسان و دوقلوهای ناهمسان به‌دست آمده است. در دوقلوهای همسان تمامی ژن‌ها همانند هستند. در حالی‌که در دوقلوهای ناهمسان درست مثل خواهرها و برادرها، فقط در حدود نیمی از ژن‌ها همانند هستند. به‌همان میزان که

دوقلوهای همسان از لحاظ صفت معینی بیش از دوقلوهای ناهمسان شبیه هم باشند، به همان نسبت آن صفت بیشتر مبنای ژنتیکی یا ارثی دارد (به فرض اینکه بتواند اثر سایر عوامل نظیر رفتار متفاوت والدین با دوقلوهای همسان و غیرهمسان را قابل اغماض دانست).

در پژوهشی با برادر همسان مرد همجنس‌خواه، معلوم شد ۵۲ درصد آنان در مقایسه با ۲۲ درصد برادران دوقلوهای ناهمسان، گرایش همجنس‌خواهی دارند (بیلی و پیلارد، Pillard، ۱۹۹۱). در پژوهش مشابهی با زنان همجنس‌خواه، ۴۸ درصد خواهرخوانده‌های این زنان همجنس‌خواه بودند، و این دلیل دیگری در تأیید اثر عامل ژنتیکی است (بیلی، پیلارد، نیل، Neal، و آگی، Agyei، ۱۹۹۳). نکته آخر اینکه مقایسه ۱۱۴ خانواده مردان همجنس‌خواه همراه با نتایج تحلیل کروموزومی ۴۰ خانواده که در آنها فقط دو برادر همجنس‌خواه وجود داشت، شواهدی حاکی از وجود علائم ژنتیکی همجنس‌خواهی در کروموزوم X (کروموزومی که مرد از مادرش دریافت می‌کند) به‌دست آمد. بنابراین، مردان همجنس‌خواه از تبار مادری بیش از تبار پدری بستگان همجنس‌خواه داشتند (هامر، Hamer و کیپلند، Copeland، ۱۹۹۴؛ هامر و همکاران، ۱۹۹۳).

منبع:

<http://sexohogos.over-blog.com/article-1416639.html>

Email : hosfar23@hotmail.com

آلودگی محیط زیست و همجنس خواه شدن پرندگان

اکراس سفید

افزایش فلزات سمی در محیط زیست، ترشح هورمون‌های جنسی در بدن مهره‌دارانی مانند پرندگان را مختل می‌کند. به عنوان مثال افزایش مقدار جیوه در چرخه غذایی، موجب همجنس‌خواهی نوعی از لک‌کسان‌ها می‌شوند.

فلزات سمی و سنگینی که وارد محیط زیست می‌شوند، پس از داخل شدن به چرخه غذایی جانداران کوچک در بافت‌های بدن آنها انباشته و سپس با غلظت بیشتر و یکباره وارد بدن جانداران تکامل‌یافته‌تر می‌شوند. یکی از این فلزات سمی، جیوه است. این فلز وارد دستگاه تناسلی جانوران مهره‌دار می‌شود و ترشح هورمون‌های جنسی آنها را مختل می‌کند.

یک مثال مشخص در این مورد "اکراس سفید"، پرنده‌ای از خانواده لک‌کسانان است. گروهی از پژوهشگران آمریکایی و سریلانکایی دریافته‌اند که این پرندگان اگر بیشتر از حد مشخصی جیوه بلعیده باشند، همجنس‌خواه می‌شوند. یکی از پیامدهای مهم همجنس‌خواهی، کاهش آمار تولد در جمعیت این پرندگان است که به صورت گروهی زندگی می‌کنند.

بی‌میلی پرندگان ماده

همجنس‌خواهی در گروه پرندگان موجب کاهش آمار تولد می‌شود این پژوهشگران شماری از اکراس‌های سفید را به مدت سه سال نگهداری کردند. این پرندگان به چهار گروه تقسیم شدند و به خوراک سه گروه از آنها جیوه افزوده شد.

درصد جیوه اضافه شده به غذای اکراس‌های سفید متناسب با میزان جیوه‌ای بود که در محل طبیعی زندگی این پرندگان یافت می‌شود. گروه چهارم از اکراس‌های سفید که گروه کنترل بودند خوراک عاری از جیوه دریافت کردند.

پژوهشگران متوجه شدند که رفتار پرندگان نر مدتی پس از بلعیدن غذای حاوی جیوه تغییر کرده است. با این تغییر رفتار، پرندگان نر دیگر برای پرندگان ماده جذاب نبود. در نتیجه تلاش پرندگان نر برای جلب توجه ماده‌ها و برقراری رابطه جنسی هم اغلب بی‌نتیجه بود.

افزایش آمار جوجه‌های نر

پس از سه سال، آمار پرندگان همجنس‌خواه در میان پرندگان سه گروهی که جیوه دریافت کرده بودند افزایش قابل توجهی پیدا کرد. در این سه گروه، جمعیت پرندگان تا ۵۵ درصد از جفت‌های نر و نر تشکیل شد. این جفت‌های نر و نر، علاقه‌ای به ساخت لانه نداشتند و از تشکیل خانواده چشم‌پوشی کردند. نکته جالب دیگر اینجاست که آمار تولد جوجه‌های نر در سه گروهی که جیوه دریافت کرده بودند بیشتر از گروهی بود که جیوه اضافی در برنامه غذایی آنها منظور نشده بود.

باید اضافه کرد که پرندگان نر در گروه‌های وحشی راکس سفید به ندرت همجنس‌خواه هستند. به نظر می‌رسد که جیوه موجود در چرخه غذایی این پرندگان کمتر از حدی است که پژوهشگران تصور می‌کردند. این پژوهشگران می‌گویند اگر میزان این فلز سمی در طبیعت بیشتر شود باید این خطر را جدی گرفت که ممکن است برخی از گونه‌های پرندگان منقرض شوند.

لینک منبع:

<http://www.dw-world.de/dw/article/0,,6285558,00.html?maca=per-rss-per-all-1491-rdf>

به مناسبت روز جهانی حقوق بشر
زندانی وجدان: از مخالف سیاسی تا همجنسگرا
گفتگو با آن هریسون، کارشناس امور خاورمیانه عفو بین الملل

سهیلا وحدتی

• آن هریسون، کارشناس امور خاورمیانه است که از سال ۱۹۸۹ تاکنون به مدت سیزده سال در بخش خاورمیانه و شمال افریقای عفو بین الملل کار کرده است. وی درباره مسائل حقوق بشر در چندین کشور منطقه پژوهش نموده و کارزار برآه انداخته است ...

هنگامی که در دفاع از آزادی احساس و حق زندگی درباره «مردان دمکراسی خواه» و «زنان بدنام» مطلبی* نوشتم هنوز نمی دانستم که تعریف جدیدی که عفو بین الملل از "زندانی وجدان" ارائه می دهد** در حقیقت هر دو دسته مردان دمکراسی خواه و زنان زناکاری را که به زندان می افتند، در بر می گیرد و حقوق جنسی*** همانند حق آزادی عقیده و بیان خیلی جدی گرفته می شود. این تعریف جدید از زندانی وجدان در یکی از نامه نگاری هایی که اخیرا با دوستان عفو بین الملل در لندن داشتم به چشمم خورد. از آنجایی که در فرهنگ ما هنوز "زندان وجدان" و "زندانی سیاسی" مترادف شناخته می شود، از آن هریسون خواهش کردم که برای ما بیشتر در باره سیاست عفو بین الملل در اینباره توضیح دهد.

آن هریسون (Ann Harrison)، کارشناس امور خاورمیانه است که از سال ۱۹۸۹ تاکنون به مدت سیزده سال در بخش خاورمیانه و شمال افریقای عفو بین الملل کار کرده است. وی درباره مسائل حقوق بشر در چندین کشور منطقه پژوهش نموده و کارزار برآه انداخته که این کشورها ابتدا شامل اسرائیل و مناطق اشغالی و اردن و سپس لبنان و سوریه و در طول هفت سال گذشته ایران بوده است.

برگردان فارسی گفتگو با آن هریسون در زیر از نظر شما می گذرد.

وحدتی: مردم معمولاً هنگامی که عبارت "زندانی وجدان" را می‌شنوند به زندانی سیاسی فکر می‌کنند ولی عفو بین الملل کسانی را هم که به خاطر رفتار یا رابطه جنسی شان در زندان هستند در این تعریف می‌گنجاند. لطفاً درباره مواردی که زندانیان وجدان به خاطر رفتارهای جنسی یا روابط جنسی زندانی هستند توضیح دهید و اینکه چرا آنان نیز زندانی وجدان بشمار می‌آیند؟

هریسون: این درست است که سیاست عفو بین الملل درباره زندانیان وجدان – عبارتی که توسط این سازمان در پی پیدایش آن در سال ۱۹۶۱ اختراع شد – در طول سالها توسعه یافته است.

تصمیم ما برای اینکه کسانی را که تنها بخاطر روابط جنسی رضایت آمیز – با جنس مخالف یا همجنس خویش – زندانی اند به عنوان زندانیان وجدان بپذیریم، از این باور عفو بین الملل برمی‌خیزد که زنان و مردان باید بتوانند از حقوق جنسی و باروری خود بهره مند شوند که شامل حق انتخاب آزادانه شریک خود با شیوه ای به دور از اجبار، تبعیض و خشونت است. عفو بین الملل از این رو با قوانینی که روابط جنسی رضایت آمیز بزرگسالان را که در حریم خصوصی انجام می‌گیرد جرم می‌شمارد مخالف است. ما مخالفت قوانینی هستیم که رفتار جنسی رضایت آمیز را بین افراد همجنس جرم می‌شمارد، مثل قانون لواط که در بسیاری از حوزه های قضائی مانند نیجریه، هندوستان و ایران وجود دارد، حق آزادی بیان را نقض می‌کند و معمولاً به خشونت علیه افراد متهم می‌انجامد و در برخی موارد به اعمال مجازات اعدام منجر می‌شود.

ما همچنین مخالف قوانینی مانند قانون زنا هستیم که رابطه جنسی رضایت آمیز زن و مرد را جرم می‌شمارد، فرقی نمی‌کند که این قانون کجا اعمال شود. "زنا" و رابطه جنسی غیرشرعی در استانداردهای بین المللی حقوق بشر به عنوان قانون شکنی بزهکارانه به شمار نمی‌روند. مجازات برای چنین "قانون شکنی هایی" نقض حقوق گوناگون است، از جمله حق حریم خصوصی، که در ماده ۱۷ میثاق بین المللی حقوق سیاسی و مدنی مورد حمایت قرار گرفته است. ما درک می‌کنیم که زنان و مردان بسیاری در سراسر جهان زنا را تایید نمی‌کنند، ولی این یک مساله خصوصی است، بین دو همسر، و حکومت هیچ محلی برای کندوکاش یا پیگرد قانونی چنین کارهایی ندارد و هیچکس نباید فقط بر مبنای چنین روابطی زندانی شود. افزون بر آن، جرم شمردن اینگونه "قانون شکنی ها" بر روی زنان بیشتر از مردان تاثیر می‌گذارد و به آزار زنان دامن می‌زند، از جمله مجازات زنان به خاطر اینکه تجاوز را گزارش داده اند یا نقض حق زندگی آنان در پی آنچه قتل "ناموسی" نامیده می‌شود و کمک می‌کند که مصونیت در قبال چنین بدرفتاری هایی ادامه یابد.

عفو بین الملل باور دارد که همه قوانین، مدنی یا مذهبی یا عرفی، باید با استانداردهای بین المللی حقوق بشر همخوانی داشته باشد. ما مخالف مجازات اعدام هستیم، همچنانکه مخالف مجازاتهای قضائی هستیم که به شکنجه بیانجامد، یا بیرحمانه، غیرانسانی یا تحقیرآمیز باشد مثل شلاق زدن، صرف نظر از اینکه جرم متهم چه بوده یا اینکه ماهیت قانونی که مجوز چنین مجازات هایی را صادر کرده چیست. سنگسار – که مجازات تعیین شده برای "زنای محصنه" در کشورهای مثل ایران، نیجریه، پاکستان، عربستان سعودی، سودان، یمن و امارات متحده عربی است بویژه یک شیوه شنیع اعدام است که با تحریم بین المللی مجازات و دیگر اشکال رفتار یا مجازات بیرحمانه، غیرانسانی و تحقیرآمیز در تضاد است و هرگز نباید به عنوان یک شیوه مجازات به کار گرفته شود. این نگران کننده است که در ایالت آسه (Aceh) در اندونزی امکان اعدام به شیوه سنگسار در سال ۲۰۰۹ تعریف شد؛ و ما درخواست کرده ایم که این لغو شود.

وحدتی: آیا می توان گفت که تعریف وجدان از نظر عفو بین الملل تنها محدود به اندیشه ها و باورها نیست بلکه احساسات و عواطف را نیز دربر می گیرد؟

هریسون: من ترجیح می دهم که از زاویه استفاده از حقوق به آن نگاه کنم. تعریف سنتی زندانی وجدان شامل کسانی می شد که به خاطر استفاده صلح آمیز از حق آزادی بیان یا آزادی عقیده خود زندانی می شدند. پس از آن مواردی اضافه شد که شامل کسانی می شد که تنها به خاطر اینکه چه کسی هستند زندانی می شدند: به بیان دیگر حق آنها برای آزاد بودن از هرگونه تعیض نقض می شد. در پذیرفتن کسانی که تنها به خاطر رفتار جنسی رضایت آمیز بزرگسالان زندانی می شوند، ما تشخیص می دهیم که مردم حقوق جنسی و باروری دارند، و اینکه در چنین حالتی، این حقوق آنها نقض می شود.

تعریف حقوق جنسی و باروری – دو حوزه متفاوت ولی بهم پیوسته از حقوق – در بیست سال گذشته گسترش یافته است. اولین کنفرانس بین المللی که تعریف سلامت باروری را برگزید و سلامت باروری و جنسی را به عنوان یک موضوع قابل توجه تشخیص داد، کنفرانس بین المللی سازمان ملل متحد درباره جمعیت و توسعه بود که در سال ۱۹۹۴ در قاهره برگزار شد؛ یک سال پس از آن، چهارمین کنفرانس جهانی زنان سازمان ملل در پکن برگزار شد. هر دو کنفرانس حمایت از سلامت جنسی و باروری را به عنوان یک موضوع مهم عدالت اجتماعی قرار دادند.

وحدتی: ممکن است درباره حقوق جنسی و باروری بیشتر توضیح دهید؟

هریسون: حقوق جنسی و باروری پایه در حقوق بشر دارد و در قراردادهای حقوق بشر بین المللی، منطقه ای و قوانین اساسی کشورها و دیگر استانداردهای مربوط به حقوق بشر به رسمیت شناخته شده است. تحقق حقوق جنسی و باروری نیازمند احترام به حقوق مربوط به یکپارچگی جسمانی و روانی است، مانند حق زندگی، حق آزادی و امنیت فردی، حق آزادی از شکنجه و دیگر برخوردهای بیرحمانه، غیرانسانی و تحقیرآمیز، و حق حریم خصوصی و احترام برای زندگی خانوادگی، و نیز حقوق مربوط به آزادی وجدان و بیان و رها بودن از تبعیض. این حقوق بطور مستقیم در پیوند با اصولی است که مبنای حقوق جنسی و باروری است - یکپارچگی جسمانی و روانی فرد، خودمختاری او، و اصل عدم تبعیض بر مبنای جنسیت، نژاد، خاستگاه ملیتی، تمایلات جنسی، نقص یا ناتوانی جسمانی (disability) یا وضعیت اجتماعی-اقتصادی. برخوردار شدن از حقوق جنسی و باروری نیازمند احترام به حق فرد برای تصمیم گیری آزادانه در امور مربوط به تمایلات و رفتار جنسی و باروری خویش است. اینها شامل، ولی نه محدود به، این حقوق است:

- تصمیم گیری آزادانه برای داشتن یا نداشتن فعالیت جنسی
- مشارکت آزادانه در رابطه جنسی رضایت آمیز با جنس مخالف یا همجنس خود
- تلاش برای یافتن زندگی جنسی ارضا کننده، امن و لذتبخش
- انتخاب شریک زندگی
- ازدواج رضایت آمیز
- تصمیم آزادانه برای تعداد، زمان تولید و فاصله میان فرزندان
- رهایی از بارور شدن به زور، بارداری اجباری، پیشگیری یا عقیم شدن اجباری و سقط جنین اجباری
- رها بودن از هرگونه خشونت یا آزار بر مبنای جنس

همانگونه که عفو بین الملل برای دیگر جنبه های حقوق جنسی و باروری کارزار کرده، مانند حق زندگی و یکپارچگی بدن زنان که می تواند با ازدواج در سن پایین یا با ازدواج اجباری نقض شود، همچنین این سازمان برای کسانی که حقوق شان با دخالت حکومت ها در روابط جنسی خصوصی رضایت آمیز آنان نقض می شود کارزار می کند.

وحدتی: بسیار سپاسگزارم.

* مردان «دمکراسی‌خواه» و زنان «بدنام»/ در دفاع از آزادی احساس و حق زندگی، سهیلا

وحدتی

www.soheila.org

منبع:

www.akhbar-rooz.com

زندانی وجدان

کسی که به خاطر باورهای سیاسی، مذهبی یا دیگر باورهای آگاهانه، خاستگاه قومی، جنس، رنگ پوست، زبان، خاستگاه اجتماعی یا ملیتی، وضعیت اقتصادی، تولد، تمایل جنسی یا دیگر شرایط موقعیت خویش، زندانی می‌گردد یا از نظر فیزیکی محدود می‌شود - بدون آن که مرتکب خشونت شده باشد یا خشونت یا نفرت را تبلیغ کرده باشد.

هیچکس بطور دقیق نمی‌داند که چند نفر زندانی وجدان در سلولهای زندان‌ها در جهان دربند هستند. آنها توسط دولت‌ها در کشورهایی با سیستم‌های اجتماعی و سیاسی گوناگون، و در برخی موارد توسط گروه‌های سیاسی مسلح، گرفتار آمده‌اند.

آنچه مسلم است اینست: در ازای هر نامی که در خبرها پخش می‌شود، بسیار دیگری هستند که ناشناخته هستند.

برخی از زندانیان وجدان افراد برجسته، فعال و سرشناس در میان مردم هستند. بسیاری هنرمند، وکیل، سیاستمدار یا فعال‌سندیکایی هستند - کسانی که دیدگاه رسمی را به چالش می‌کشند. اما بیشتر زندانیان وجدان را زنان، مردان و حتی کودکان معمولی‌ای تشکیل می‌دهند که از قشرهای اجتماعی گوناگون برخاسته‌اند و بیشتر به خاطر آنکه کی هستند زندانی می‌شوند تا فعالیت سیاسی‌شان.

برخی از زندانیان وجدان در مخالفت مستقیم با تمامی سیستم دولتی عمل کرده‌اند، در حالیکه برخی در چارچوب قانونی سیستم سیاسی یک کشور کار کرده‌اند ولی باز هم زندانی شده‌اند. مردم به خاطر دلایل گوناگون می‌توانند زندانی وجدان شوند، از جمله:

- انجام فعالیت های سیاسی بدون خشونت، مشارکت در کار توسعه محلی؛
- تعلق به یک گروه اقلیت که برای خودمختاری مبارزه می کند؛
- پافشاری روی انجام مراسم مذهبی ای که حکومت تأیید نمی کند؛
- شرکت در فعالیت های سندیکایی مانند اعتصاب و تظاهرات؛
- نوشتن مقاله هایی که درباره موارد نقض حقوق بشر که در کشورهای خودشان اتفاق می افتد هشدار دهنده است؛
- خودداری از انجام وظیفه خدمت در ارتش به خاطر وجدان (اعتراض آگاهانه) ؛
- خودداری از استفاده از زبان رسمی؛
- به خاطر اینکه در یک دهکده مشخصی زندگی می کنند؛
- به خاطر اینکه یکی از اعضای خانواده ناراضی سیاسی است که صدای اعتراض خود را بلند کرده است؛
- زنانی که تنها به خاطر جنس خود دچار محدودیت فیزیکی هستند (مانند افغانستان تحت حکومت طالبان) ؛
- به خاطر هویت جنسی واقعی یا شناخته شده خود و شرکت در رابطه جنسی رضایت آمیز یا فعالیت های میان بزرگسالان از جمله رابطه ها یا فعالیت های همجنسگرایی.
- عفو بین الملل اصرار دارد که همه زندانیان وجدان فوری و بدون شرط آزاد شوند. تحت قوانین بین المللی، حکومتها حق ندارند که این افراد را دربند نگه دارند. این افراد دربند هستند به خاطر باورهایشان و یا به خاطر هویت شان، نه به خاطر اینکه شاید جرمی مرتکب شده باشند.
- عفو بین الملل تعریف مشخص و دقیقی از "زندانی وجدان" دارد. تصمیم گیری درباره اینکه آیا یک زندانی خاص در این دسته جای می گیرد معمولاً نیازمند بررسی دقیق حقایق است و بر مبنای اطلاعاتی که از منابع بسیاری جمع آوری شده انجام می گیرد. در موارد دشوار، ممکن است از یک گروه از اعضای داوطلب عفو بین الملل به نام «کمیته دائمی تعهد» نظرخواهی شود.

*** برای آگاهی بیشتر درباره تعریف و اسناد بین المللی مربوط به حقوق جنسی مراجعه کنید به:
حقوق جنسی/ جدیدترین گفتمان در زمینه حقوق بشر، آنا النا آبانو / برگردان: سهیلا وحدتی

www.soheila.org

بیانیه روشنفکران، نویسندگان، روزنامه نگاران، فعالین فرهنگی، اجتماعی و سیاسی ایران در حمایت از حقوق همجنسگرایان کشور

در حمایت از حقوق همجنسگرایان و برای مقابله با هموفوبیا و پدوفیلی

از آنجا که

- سازمان بهداشت جهانی نیز در همخوانی با دستاوردهای علوم پزشکی و روانشناسی امروز اعلام کرده است، همجنسگرایی انحراف جنسی و یا روانی نیست بلکه نوعی گرایش جنسی طبیعی و عادی است که در نزد برخی از انسانها دیده می‌شود؛
- همجنسگرایی صرفاً در گرایش جنسی دو انسان نسبت به یکدیگر خلاصه نمی‌شود، بلکه نیازهای روحی، عشقی و عاطفی را نیز در بر می‌گیرد؛
- همجنسگرایی ربطی به رنگ، نژاد، مذهب، ملیت، و موقعیت اجتماعی ندارد و زنان و مردان همجنسگرا در همه جوامع انسانی و در تمام اقشار جامعه وجود دارند؛
- همجنسگرایی از مقوله بچه بازی (پدوفیلی) نیست و این دو ربطی به هم ندارند. همجنسگرایی گرایش عاطفی و جنسی یک فرد بالغ به فرد بالغ دیگری است که بر اساس خواسته و علاقه دو طرفه و بدون زور و اجبار به برقراری رابطه با هم می‌پردازند. پدوفیلی رابطه جنسی با کودکان است که می‌تواند از نوع همجنس یا جنس مخالف باشد و باید عمل مجرمانه تلقی گردد؛
- سرکوب همجنسگرایان و نادیده گرفتن حقوق آنها در جوامع بسته و محروم از آزادی و دموکراسی ابعاد گسترده و بسیار غیر انسانی به خود می‌گیرد؛
- در جوامع باز و دموکراتیک، بدلیل وجود امکان روشنگری و تشکل برای همجنسگرایان و حامیان آنها در سطح جامعه و همچنین وجود پشتوانه ی قانونی و حقوقی، امکان نقض حقوق همجنسگرایان و نفی حضور اجتماعی آنان به حداقل می‌رسد؛
- حقوق همجنسگرایان بخشی از حقوق بشر است و مدافعان حقوق بشر در جهان در فعالیتهای خود برای موضوع بی حقوقی همجنسگرایان و ستمی که بر آنها می‌رود جایگاه خاصی قائلند؛
- پذیرش حقوق همجنسگرایان در مسیر طرد آن بخش از سنتها که با حقوق بشر ناسازگارند، و در راستای تضعیف ارزش های پدرسالار، امری بسیار مهم قلمداد می‌شود؛
- حضور علنی همجنسگرایان در کشورهای آزاد در کلیه ی عرصه ها از هنر و ادبیات

گرفته تا اندیشه و سیاست دال بر آن است که همجنسگرایان می توانند سهم بسزایی در راه بهبود جامعه ی بشری در کلیه ی عرصه های حیات بشری بر عهده گیرند؛

- هموفوبیا بمعنی ترس، نفرت و گریز از همجنسگرایی و همجنسگرایان، و اجتناب از گشودن باب گفتگو در باره همجنسگرایی، تنها به افراد همجنسگرا آسیب نمی رساند بلکه به ماندگاری ارزشها و سنت های غلط و غیر انسانی یاری می رساند.

ما امضاء کنندگان زیر

- از برابری حقوقی همجنسگرایان دفاع کرده و خواستار لغو قانون مجازات همجنسگرایان در قوانین کشور هستیم.

- خواهان مبارزه قاطع با پدیده بجهبازی (پدوفیلی) از هر نوع آن (سوء استفاده جنسی از پسران و دختران نابالغ) هستیم و به خصوص سوء استفاده جنسی از دختران نوجوان تحت عنوان ازدواج های سنتی، شرعی یا قانونی را محکوم می کنیم.

- از همه هموطنان بخصوص فعالان حقوق بشر، گروه های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و شخصیتها می خواهیم که به ما بپیوندند و با موضع گیری صریح و علنی در این باره مسئولیت و شهادت فرهنگی و مدنی نشان داده و به روشن شدن افکار عمومی یاری رسانند.

- روز ۱۷ ماه مه (۲۷ اردیبهشت) روز جهانی مقابله با هموفوبیا است. ما از صاحبان وسایل ارتباط جمعی ایرانی در داخل و خارج کشور درخواست می کنیم که در این روز به طرح وسیع موضوع همجنسگرایی و مسائل همجنسگرایان ایران پرداخته، راه را برای طرح جدی تر مسئله هموار سازند.

امضا کنندگان (لیست نهایی):

آریا (از ایران)، ، دانیال آذری (فعال سیاسی و فرهنگی)، علی اکبر آزاد (محقق و استاد دانشگاه)، ویکتوریا آزاد (فعال سیاسی)، سهیل آصفی (روزنامه نگار)، دکتر مژگان آموزگار (رادیولوژیست)، مینا احدی (فعال سیاسی)، امیر احمدی، داریوش احمدی (فعال سیاسی)، سودابه اردوان (نویسنده، نقاش و مجسمه ساز)، شهرزاد ارشدی (عکاس و فیلمساز)، بابک اسدی (دانشجو)، جواد اسدیان (شاعر)، محمد رضا اسکندری (فعال سیاسی و حقوق بشری)، امیر حسین افراسیابی (شاعر و معمار)، لطیفه افشاری، نادره افشاری (نویسنده)، دکتر گودرز اقتداری (فعال حقوق بشر)، نسرین الماسی (روزنامه نگار)، آیدا امیر فلاح (دانشجو)، امیر (از ایران)، امیر مجید (از هلند)، شادی امین (فعال زنان و روزنامه نگار)، گلناز امین (فعال زنان)، بهمن امینی (ناشر و روزنامه نگار)، الناز انصاری (خبرنگار و فعال زنان)، شعله ایرانی (روزنامه نگار)، عماد ایرانی (دانشجو و فعال حقوق همجنسگرایان)، اصغر ایزدی (فعال سیاسی)، اکبر ایل بیگی، مزدک بامدادان (پژوهشگر)، مهران براتی (پژوهشگر و فعال سیاسی)، منیره برادران (نویسنده و فعال حقوق بشر)، نسیم برید، خسرو باقرپور (شاعر و نویسنده)، دکتر حسین باقرزاده (فعال سیاسی و حقوق بشری)، بهروز به نژاد (اهل تئاتر)، بنیامین (از اهواز)، سعید بیات (دانشجوی رشته کامپیوتر)، دکتر اردوان بیانی (پزشک و حقوق دان)، نیلوفر بیضایی

(نمایشنامه نویس و کارگردان تئاتر)، روشنک بیگناه (شاعر)، امیر پ (از تهران)، آرشام پارسی (سخنگوی سازمان همجنسگرایان ایرانی)، دکتر تورج پارسی (نویسنده و استاد سابق دانشگاه)، دکتر ناصر پاکدامن (محقق و استاد دانشگاه)، مرتضی پاکي (فعال حقوق بشر)، طاهره خرمي (فعال سياسي و حقوق بشري)، علي پور خليلي، سهيلا پور ، مارسل پوريان، پويا (از ايران)، پويان (مدرس دانشگاه- ايران)، فرزانه تاييدي (اهل تئاتر)، دکتر محمود تهراني مرادخاني (پزشک و فعال سياسي)، کيانوش توکلي (فعال سياسي و روزنامه نگار)، رويبا تيموري (فعال حقوق بشر)، جهانشاه جاويد (روزنامه نگار)، ميلاد جلاي (مهندس نفت)، نسرین جلاي (نویسنده و فعال سياسي)، بهرام چوبينه (نویسنده و پژوهشگر)، حامد (از تهران)، پروانه حميدي (بازیگر تئاتر)، نسیم خاکسار (نویسنده)، دکتر اسماعیل خوبی (شاعر)، لادن داور (فعال زنان)، آرتا داوري (نقاش)، جو داوي (ايران)، دلارام (سرديبر مجله ماها)، ساسان دهقان ، صبا راوي (سازمان همجنسگرایان ايراني ، هلند)، رضا از تهران (فوق لیسانس ساختمان)، میهن روستا (فعال زنان)، فرید دهرکدي (مشاور خانوادگی)، فریده رضوي (گرافيست)، شاهرخ رئيسي (سازمان همجنسگرایان ايراني)، محمود رفيع (فعال حقوق بشر)، رهام رفيعي (وبلاگ نویس همجنسگرا)، میترا زاهدي (بازیگر و کارگردان تئاتر)، فتحیه زرکش یزدي (فعال سياسي و حقوق بشري)، دکتر بهمن سرايي (آرشیستک و گالریست)، پارمیس سعدي (محقق و مترجم)، فرود سیاوش پور (فعال سياسي)، دکتر محمد سید راضي (دکتر مهندسي شيمي)، رضا شب بين (وبلاگ نویس و همجنسگرا)، دکتر امیر شيبيري (پزشک، متخصص مغز و اعصاب و روانپزشکی)، اکبر سردوزامي (نویسنده)، هاله سلحشور (وبلاگ نویس)، نوشین شاهرخي (نویسنده)، ساندرای شایسته (نویسنده و محقق)، شروین (از ايران)، علي شريف (دانشجوی مهندسي)، شهلا شفيق (نویسنده و پژوهشگر)، فرهاد شکري، داریوش شکوف (فیلمساز)، پرهام شهرجردی (شاعر و منتقد)، بهروز شیدا (نویسنده و منتقد)، پیام شیرازي (نویسنده و فعال حقوق همجنسگرایان)، جهانگیر شیرازي (فعال اجتماعي)، منصور صابري (فعال همجنسگرا)، سعید صالح ، دکتر سعید صالحی نیا (فعال سياسي)، علي صديقي (نویسنده و روزنامه نگار)، دکتر فرزین طایفه (پزشک)، امیر طهماسین (دانشجو)، سهیل عالی پور (فعال حقوق همجنسگرایان)، علي عبدالرضایي (شاعر)، هادي عبد الناسي، دکتر اصغر عبدي (پژوهشگر و فعال حقوق بشر)، دکتر سیاوش عبقری (فعال سياسي و استاد دانشگاه)، دکتر شهلا عبقری (فعال سياسي و استاد دانشگاه)، دکتر زري عرفاني (مسئول رادیو پارس و فعال سياسي)، علیرضا عزیزي (فعال حقوق بشر)، میرزا آقا عسگری (ماني) (شاعر)، حسین علوي (روزنامه نگار و تحلیلگر سياسي)، علیرضا (مهندس هوافضا-ایران)، مسعود عزیزاده، اسد علیمحمدي (وبلاگ نویس)، شاهین فاطمي (پروفسور اقتصاد)، شایان فتحعلي ، رضا فرمند (شاعر)، دکتر بهروز فروتن (پزشک) ، مهدي فروزندی (نقاش و کارشناس هنرهای تجسمي)، آیدین فرهادي (دانشجو)، ترانه فروهر (سازمان همجنسگرایان ايراني)، اختر قاسمي (عکاس)، علي قاندي، نرگس قالیچي ، سهيلا قدس طينت (نویسنده)، علي قدم کبير ، ساسان قهرمان (نویسنده ، بازیگر و کارگردان تئاتر)، ساقی قهرمان (شاعر)، رنجان کارون ارانته ، شبنم کاوسیان (دانشجو)، زیبا کرباسي (شاعر)، ابراهیم کریمی ، فرهنگ کسرايي (نویسنده و بازیگر تئاتر)، صمصام کشفی (شاعر)، علي کشگر (صاحب امتیاز نشریه تلاش و فعال سياسي)، شیما کلباسي (شاعر)، کورش گلنام (فعال سياسي)، بردیا گوران ، علي لهراسبي ، لیلاج (ایران)، علي محجوبي (عضو فراکسیون سبزهای پارلمان آلمان)، محمد (از تهران)، میریعقوب محمودي ملا احمدي (مهندس)، آیدین مختاري ، فرخنده مدرس (روزنامه نگار و فعال سياسي)، حامد مروارید فروش (کارمند سازمان ملل متحد)، ژیلا مساعد (شاعر)، شاهرخ مشکین قلم (رقصنده، بازیگر و کارگردان تئاتر)، وریا مظهر

(نویسنده و شاعر)، پژمان مقصودی، خسرو منصف شکری (دانشجوی رشته ریاضی)، اسفندیار منفردزاده (آهنگساز)، فرهاد منوشان (مهندس تاسیسات)، مهتاب (مهماندار هواپیما- ایران)، پیروز مهرآیین (سازمان همجنسگرایان ایرانی)، مهران مهرداد (دانشجوی ریاضیات)، شکوه میرزادگی (نویسنده)، رامین مولائی (فیلم پرداز)، آلان نارنجی (دانشجو)، بهار نارنجی (دانشجو)، حجت نارنجی (فعال سیاسی)، آرمان نجم (فیلمساز)، دکتر مسعود نقره کار (پزشک، نویسنده و پژوهشگر)، شهین نوایی (فعال زنان)، فروغ نیری (فعال فرهنگی)، نیما (دانشجوی مهندسی از ایران)، ورنه وارطانیان (نویسنده، نقاش و شاعر)، آریان ورجاوندی (سازمان همجنسگرایان ایرانی)، جواد ولدان (مهندس و روزنامه نگار)، هانی هویدا (دانشجو)، هادی یوسفی (فعال سیاسی)

و

کمیته بین المللی علیه سنگسار، نشریه بیدار، سازمان همجنسگرایان ایرانی (pglo)، نشریه ماها، نشریه چراغ، رادیو رها